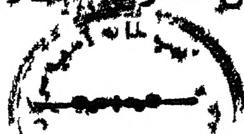
کتاب عجائب عوائد ملل

[illegible]

[illegible] حبیب اصفهانی از [illegible] انجمن

تفتیش معارف اسلامبول



درمطبعهٔ اختر طبع شده است

سنه ١٣٠٣

کتاب غرائب عوائد ملل

دیباچه

(بنام یزدان)

پوشیده نیست که هردانشمندی‌را بلکه هرفردی ازافراد ناس‌را بدانستن‌اوضاع واطوار معاش ومعاد و بدر یافتن چکونکی رسوم وآداب سایر عباد و بسر رشته واحاطه بحال ومحال وآیین وعوائد دیکران که بواسطهٔ سفرهای بری و بحری بسیاحان وجهان پیمایان منکشف کردیده رغبتی تمام‌است ۰ این نیز بدیهی‌است که استحضار ما اهل مشرق درین باب بسیار جزئی‌است سیما نسبت باحوال بلاد بعید وممالك دور دست ۰ بلکه اطلاع‌ما منحصراست بمجرد استماع و بیان پیشینیان وازمشاهده وعیان چیزی درمیان نیست ۰ بدین سبب آنچه دراین ایام اواخر در بلاد آمریکا ودرجزایر بحر محیط یا درجایه‌ـابی که اسمش برما معلوم ورسمش مجهول بود از بلاد افرنج وچین واقصای ممالك

سوبهان معلوم کردیده ودیده شده محتاج بشرح وایضاح است • لیکن این شرح وایضاح را مأخذی معتبر ومنبعی موثوق میباید • این نیز پوشیده نیست که چون طایفهٔ افرنج ازمیان سایر طوایف باهالی سایر ممالك نزدیك ودور بواسطهٔ سودا کری وداد وستد بیشتر خلطه وآمیزش دارند اطلاع کامل برسوم وعادات هرجا وهرقوم تحقیق وتدقیق بهمرسانیده اند وکتب ورسائل کوناکون درچکونکی آنها پرداخته • پس مارا درین باب مراجعت یا بایشان خود ویا بتألیفهای ایشان ناکزیر است • بنا برین بندهٔ کمین حبیب اصفهانی کتابی ازتألیفات ایشان‌را که پیش ازین بدستیاری مرحوم رفاعه بك مصری بزبان عربی نیز ترجمه شده‌است دست آویز نمودم ومانند مترجم مذکور ازاستحسان واستقباح عادات که مؤلف اصلی جابجا بدان پرداخته است درکذشته بمجرد نقل عواید وروایت رسوم اکتفا کردم • بطعن وتشنیع بدین وبدان قطع نظر کنان بذکر مطالبی نیز که ثمری بدان مترتب نیست نپرداختم •

یادکار دوستان را رسالهٔ در باب غرائب عادات ملل ترجمه ساختم • امید وارم که طالبان معرفت عجائب و غرائب مخلوقات وراغبان رسوم و آیین کوناکون مردم از آن بهره‌مند کردند • وکتاب را بطرز مؤلف اصلی آن بدو مقاله قسمت نمودم و بغرائب عوائد ملل موسوم ساختم • در آخر کتاب نیز برای حل الفاظ بیکانه فرهنکی افزودم تا احتیاج بمراجعت کتاب لغات و جغرافیا نیفتد واه الموفق لاتمامه •

مقالهٔ اول در ضروریات انسان و طریق زندکانی او با اهل و عشیرت خود و در ان یازده فصل است •

فصل اول در انواع سکنا و اختلاف عوائد مردم در آن باب •
فصل دوم در چکونکی اطعمه وخورش •
فصل سیم درچکونکی پوشش و پیرایه
فصل چهارم درنظافت و پاکیزکی •
فصل پنجم در زناشوئی و تزویج
فصل ششم دراحوال زنان .
فصل هفتم در نسل و نژاد

مقالهٔ دوم در اخلاق و عوائد نسبت باختلاف
امم و عقول ایشان و دران یازده فصل است

فصل پانزدهم در عوائد متفرقهٔ مختلفه

مقالهٔ اول

(فصل اول درانواع سکنا واختلاف عوائد)

(مردم در آن باب)

درزمان پیشین اهالی سودان ازشکافهای کوه ومغارها خانه می ساختند این عادت درمیان مصریان هم مستمر بوده است چنانچه اکنون هم جمعی از بادیه نشینان اعراب خاصه آنان را که بااهرام قرب جواراست درمطمورهای انباشته ازمومیائی قدمای مصریین ساکنند • بلکه در بعضی از آن اطراف گذران ومعاش آن طایفه خود ازین رهگذراست • چون طالبان آثار قدیم را ازفرنگان وسایرین درمی یابند آن استخوانهای پوسیده را که درمغارها گردآورده اند وخودرا صاحب ومالك آنها می شمارند بدیشان میفروشند • این مطموره نشینی امروزه دربلاد (سبیر) و (لاپونیا) که درشمال بلاد مسقواست نیز شیوع دارد • چنانچه اهالی (سوید) هفتماه سال را بادواب ومواشی

خود درزیر زمینهای پست وتنك منزل میکزینند ومنازل ایشان سخت بی بند وبست وازهوای کندیده وناساز مملوآست بجز چراغی از روغن کاو دریایی روشنایی ندارند • زمین بالای سر ایشان از برف آکنده است و بی راهرو • همینکه برفها کداخت وآن تاریکی دائمی برطرف شد از سوراخها برمی آیند پس برخی ازایشان تا آمدن موسم زمستان برروی زمین بسر میبرند و پارهٔ درآشیانه ولانها که فراخور حال آدمیان ساخته اند روزکار می کذرانند • ازعجایب سکنا یکی آنست که ملاحان انکلیز دراثنای استکشاف (بوغاز) یعنی آبنائی که درشمال غربی بلاد امریکاست مشاهده نمودند • کویند که اهالی (اسقیمو) همجوار خلیج (بافین) بدهلیز پست وتنك مانند مار میخزند • و بزمین میسرند تامیرسند بسردابهٔ مشتمل بسه دست منزل مانند خانهٔ زنبور بهم پیوسته وهریك نشیمن خانواری ازایشان درآن نشیمن سراسر زمستان بی دود ودم محبوس میمانند وروشنائی ایشان منحصراست بفروغ چراغی که ازروغن شکار بحری و یابری خود میافروزند •

سکان پارهٔ امکنه کوهها وسنکهای بزرکرا سفته اند وخانه ساخته • سیما درامکنهٔ که سنك آسان سنب یافت می شود اهالیٔ اینچنین جایها علی‌الخصوص بیابانیان ایشان باتدبیرهای کونا کون آن سنکهارا می‌سنبند و برای خود منزل میسازند تامانند اهل حضر ازساختن خانه ولانه وارسته و آزاد شوند •

تاکنون قومی دیده نشده‌است که ازمسکن ومنزل بی‌نیاز باشد مکر اهل جزیرهٔ (فلنك جدید) که در بحر محیط اکبراست که ایشان مانند دد ودام هنوز برفطرت اصلی اند • درهنکام شب درکنار دریا برروی کیاهها یادر بالای درختان برآشیانها که فراخور حال آدمی ساخته‌اندمی‌خسبند • این خود محقق‌است که درامر یکامشتی ازاقوام جزائری که دردهنهٔ نهر (اونیورق) میباشند در بالای درختان آشیان دارندومعذورند چه اکثر اوقات جزیرهٔ ایشانرا آب فرو میکیرد •

دربلاد چین وماچین ونواحی آنجا دراکثر

محال مردم بجز کشتیها مسکنی دیگر ندارند ۰
کشتیهای ایشان از نیهاست شکافته باسوراخها
بهم پیوسته زفت‌اندوده و باتختها پوشیده
وهر یك مسکن خانواری میباشد ۰
خانهای امکنۀ گرمسیر را ساختمان آسان
وکم خرج‌است چنانکه در بلاد (نوبه)
هر کس دراطراف مأوای خود دیواری
به‌بلندی شش یاهشت قدم میسازد تا ازنظر
آینده ورونده پوشیده باشد واز گزند موذی
دور ومانند بادیه نشینان اعراب بمسکن حقیر
ومختصری اکتفا می کنند ودر یکروز مسکنی
که ایشان‌را کافی باشد میتوانند بنیاد کرد و بسر
رسانید ۰ طایفۀ (کلموك) تاتار بجز سیاه
چادری پشمین نشیمنی نمی دانند ۰ هم ایشان وهم
بادیه نشینان اعراب واهل (خرخیز) و
(یاقوت) واکثری ازاهل آسیا وافریقا
نیز بامواشی ودواب خود جای گردانی میکنند
ومقر مخصوصی برای خود مقرر نمی سازند ۰
بنابرین ازاکثر علایق وعوائد سایرین‌وارسته
وآزاده اند لهٰذ بولۀ وساز خانه بجز ظروف
واوانی بایستنی و بجز زیر انداز گستردنی

و بجز رو انداز پوشیدنی ندارند :

گویند که قدمای اهل (هونا) که درشمال فرنکستان است عمر خودرا بر روی کردونه‌ها میکذرانیدند هست ونیست ایشان درارابها همیشه آواره و سرکردان بودند .

برزکران ممالك روسیه خانه ازدرختان ناتراشیده میسازند . چوبهای درشت ناتراشیده را بپهلوی یکدیکر می چینند وسوراخهای آنهارا باجل وزغ وچغزواره وخس و خاشاك مسدود میسازند سبب آن اینست که کذشته بآسانی ساخت این کونه عمارت کرمتروکم خرج تراست .

دهقانان (سویس) خانها باتختهای درخت صنوبر میسازند استوارتر از آن روسیان وهم در ابنیهٔ خود کلاه فرنکیها وتماشا خانها و کوشکها وکاخها دارندو بسیاری رابیرون خانه باانواع پیرایه ها آراسته است .

در بلاد فرنکستان طایفه ایست هرجایی بهر سوی میروند خاصه به‌بیشهای دور از آبادانی وایشانرا نه بدستی کشتزار ونه جایکاهی پایدار است زندکانی این طایفه درغایت دشواری است . سقفی بجز آسمان و پناهی بجز زیردرختان

(خانهٔ)

خانهٔ بجز شکاف سنکها و کنار رودها و درهها ندارند • ایشان درهرجا بنامی موسومند مانند (بوهمین) (قبطی) (کابلی) (غربتی) (لولی) (قراچی) وهنر ایشان نیز مانند غربال بندی وچلنکری و جانور بازی واشتغال آلات طرب محصور ومقصوراست •

اهالی فرانسه ونمسه وسایر فرنکان را پیش از ین محل وسکنای مطبوعی نبودهاست • بنایی ومعماری وساختن قصوروهیاکل و معابد وعمارات بزرکرا ازرومیان و یونانیان آموختند و بدرجهٔ قصوای کمال رسانیدند • یکی ازدلایل پیشرفت معماری وچربدستیٔ ایشان در بنایی اختراع ستونها وعمودهای مرغوب و پسندیدهاست که بهیچ روی مشابهتی بستونهای ممالك هند وایران ندارد که تا کنون بهمان ناتراشیدکی وناهمواری قدیمی باقیاست ومشابهاست بستونهای عمارات ممالك فرنکستان که پیش از انقراض دولت روما ساختهشدهاست •

در بلاد روم عمارات بزرکرا دهلیزهای پاکیزه و بارندها وحیاطهای بیرونی واندرونی

متعدداست • درمیان خانه باغچهاست اکثري مشتمل بر کوشک وکاخ • دراطراف حیاط اطاقها ورواقها وحجرها وخلوتهاست که نشیمن اصحاب خانه‌است • درباره عمارات کتابخانهٔ مخصوص نیز یافت میشود • چون داخل حیاط میشوند دیوانخانه‌ایست بزرك باکنبد سر پوشیده • درحیاط داخلی شربتخانه وکرمابه‌است • در پشت تالار دیوانخانه باغچه وقهوه خانهٔ میباشد که مسکن خدم وحشم‌است وشاید که فضایئ وسیع باشد که میدان اسب‌تاز یرا هم شاید • مهمانخانه وغذاخانهٔ ایشان اکثر درحیاط اول‌است که عبارت از بیرونی‌است • اما این تفصیلات درعمارات بزرك وسرایهای بزرکان وتوانکرانست که درزمان دولت قیاصره ازمعتبرین و سر جنبانان بوده‌اند ولی خانهای عوام ناس‌را فضا چنان‌است که درشهر (بمبیا) دیده می‌شود واکنون هم برمنوال سابق‌است ودرین عهد جای حیرت وتعجب که مردم چکونه درآن فضاهای تنك بسر میبردند ومیبرند •

* در اقالیم حاره در بیرون خانه بیشتر ازدرون خانه زیست می کنند .

در بلاد جنوبی ایتالیا اکثر دکانها و کار خانها درخارج خانه است وداخل خانه نمیشوند مگر برای خوابیدن . (درناپلی) بیشتر فقرا خانه بردوشند شبها برمصطبها و برروی تخته سنگها میخوابند . در بلاد جنوبی (اسپانیول) درمیان خانها حیاطی است سایه دار ازدرختان که بجهة طراوت وخنکی روز تاشام آنجا نشینند .

در بلاد هند واکثر جایهای دیگر نیز درمیان حیاط درختستان است و درهای پجره ها واطاقهای بیرونی ودرونی وغرفها روی بدان درختستان کشاده . در بلاد مصر وترك پنجره وغرفه روی بکوچه کم است وتنزه اهل خانه بخارج نادر . این است که کوچها کم زینت وکم ازدحام وخلوت است .

در بلاد غربی بجهة کثرت باران ناچارند که پشت بامهارا خرپشته وسراشیب سازند اما در بلاد شرقی که باران کم میبارد بامها هموار ومسطح است وصاحبان خانه اکثر شامگاهان

در پشت بامها جمع میشوند ودرتابستان باپشه بند یا بی پشـه بند بر روی بامها میخوابند • در حقیقت اکر آن بامها روی بدریا یا جوی آب وسبزه زار باشد آن طراوت آن نضارت آن نسیم خوش آن لطافت هوا آن صـافی افق عجب ذوق وصفایی دارد •

در بلاد چین و (ژاپونیا) خانهارا خفیف ومختصر واکثر یك طبقه میسـازند • در بلاد چین اشکوب دومین را بکرایه دادن مخل مروت وغیرت صاحبخانه شمرده میشود • چه کرایه نشین دربالای سرصاحبخانه واقع میشود ومشرف بمحل کردش خانکیان • در جزیرهٔ (ژاپونیا) کذشته ازین محطور برای کثرت زلزله خانهارا بسیار پست هم میسازند • در بلاد (امریکا) نیز بجهة تواتر زلزله خانهارا بیش از یك اشکوب نیست • قاعدهٔ چینیان واهل (ژاپونیا) آن است که حجره هارا دور واز یکدیکر جدا میسازند زمین حجره ها بافرشهای زیبا کسترده است ودر ودیوارهای درونی وبیرونی باوراق زر اندوده وبا نقشهای کونا کون منقش ومصور است • طاقهـا ورفها مشحـون بانواع ظروف چینی

وفغفوری وکلها وشکوفها وعطریات وظرفهای پر از آب مشتمل بماهیان سرخ است ۰ وپارهٔ میان خانهارا بانواع بازیچها مملو میکنند وبا اینها همه حجرهای ایشان بسیار پاك و پاکیزه وشسته وروفته است ۰ خانهای توانکرانرا سوری است کاین چنانچه اینده ورونده بجز سقف خانه جاییرا نتوانند دید ۰ دردرون خانه باغچه ایست مکلف مشحون بشکوفه وازهار ورياحين و مشتمل بر سردابها وکوشکها وپلهای با اندام و باترکیب ۰ دیوارها مصور بتصاویر امامخالف ذوق سلیم وطبع مستقیم چنانچه پیش ازاین دربستانها وکلکشتهای بلاد فرنك بوده است ۰ اما اکنون آن بازیچها درنزد فرنکان باطل وعاطل شده است وبجای آنها آرایشهای دیکر اختراع کردیده که درنزد ایشان خیلی پسندیده ومطبوع طباع است ۰

(فصل دوم درچکونکی مؤنت واطعمه)
(واختلاف عوائد درآن باب)

کذران هرقومی ازچیزی است که بدان دسترس دارد کروهی ازناداری بخوردن چیزهای

ناهموارونا گوار ناچارو پارهٔ را ازروی قدرت
و یسار ازمطعوم ومشروب آنچه دل خواهد
ودیده بیند مهیا وآماده است . درنواحی
سرچشمهٔ نهر (اورنیوق) (طایفهٔ (اوتماك)
در زمان جوشش وطغیان نهر از ناداری ماکول
ونتوانستن جلب ذخیره گل را مانند لیمو قرص
میسازند ومی بلعند . بدین سبب بد نهای
ایشان درنهایت زبونی ونزاری است . سکان
جزایر سودان را میل غریبی بگل خوردن
است وهمانا این میل نوعی ازناخوشی باشد
نه میل طبیعی وذوقی . اهل (سوید)
(واسقیمو) روغن ماهی مایع را درکمال گوارائی
می نوشند ونهایت لذت ازآن درمی یابند . اکثر
ازوحشیان ماهی خام واحشا وامعای سایر
جانوران شکار کردهٔ خودرا میخورند . اهل
جزیرهٔ (کمشطا) که درجهة مستو است
ماهی را فراهم آورده میکندانند ومیخورند .
در بلاد شام بعضی ازقبایل اعراب ملخی که
بسبب نزول باران بزمین می افتد جمع وخشك
میکنند واز آرد آن شوربا ومرق میسازند واینرا
شکفت ومحطوری نیست چه بخوردن آن

اذن شرعی است . ازوحشیان جمعی هستندکه انواع جانوران ازموش و کربه وسك ومار وسوسمار وشبپره ومانند آن همه‌را میخورند . قبیلهٔ ازتاتار که (کیما کیه) نامیده می‌شوند ازین قبیلند اکل هر جانوریرا روا دانند . کویند که (سیسا) و (هونا) که ازقدمای قبائل تاتارند کوشت‌را درزیر زین به‌پشت اسبان‌می نهادند تاازتأثیر حرارت می بخت پس ازان میخوردند وکویا این عادت هنوز درمیان ایشان مستمراست .

پیش ازاین طایفهٔ بود (اختو افاجه) نام این کلمه مرکب‌است و یونانی (یعنی خوراك من ماهی‌است) وجه تسمیه اینکه این طایفه سراسر سال ماهی میخوردند . در بلاد (نوروح) ماهی‌را خشك می کنند وبجای نان میخورند چرا که حبوبات درآن دیار کمیابست . کاهی ازروی ناچاری حبوباترا بانباتات وچوبه‌وبسا هست که درزمان قحط وغلا باپوست درختان آمیخته میخورند . کاهی نیز پوست درخت صنوبررا خشکانیده وسائیده درآسیا آرد می‌سازند وآن آردرا باانداك

کاه نرم یاپوستهٔ خوشهٔ گندم وجو و یا بلسبزی
که مانند طحلب یعنی جل وزغ است و بساق
درختان می پیچد مخلوط مینمایند وازخمیرآن
فطیری درغایت غلظت وکراهت طم وخشونت
می پزند • گذشته ازاینکه این نان دشوار
گذاراست وراه اشتها وگرسنگی را سد و بند
می کند خورندگان آن گاهگاهی بقولنج وسدهٔ
مهلك گرفتار میشوند •
خلاصه اگر گوارشی بدان افزایند که دفع گزند
آن بتواند کرد اندکی سد جوع بدان میتوان
نمود •
درشمال افریقا قومی بود (لوتوفاج) نام
که (بیونانی یعنی خوراك من سدراست)
که بجز میوهٔ سدر یعنی کنار چیزی نمیخوردند
اما معلوم نیست کدام کناراست که میخوردند •
بعضی گویند که عبارت ازعناب است که ازسایر
اقسام نبق غذادارتراست چه نبق مصری چندان
غذائیت ندارد • خوشا بحال اقالیم پرنعمت که
ازهرگونه نعمای آلهی بی کلفت وتکلف
بهره مندند • نعمت آلهی نوش جان آنان
که بادستیاری سوداگری و برزگری بهرگونه

مطعوم ومشروب دست رس دارند •

هندیان وچینیان واغلب اهل جنوب بلاد آسیا بخوردن برنج معاً لوفند وباعتقادایشان برنج مناسب صحت بدن و کثیرالوجوداست • اما عرب وترك وفرس ازبرنج طعامی نفیس می‌سازند که عبارت از پلاواست وحقیقت غذای خوبی‌است • اما عرب بادیه‌را از برنج طبیخی‌است که کرد ساخته بادست مانند کلوله بدهن می اندازند • کویند چینیان برنجرا بامیل میخورند •

اصل درخوراك استعمال دست یعنی خمسهٔ مبارکه‌است وازمحسنات بدایع خوردن پارهٔ اطعمه‌است باقاشوق • اما درین اوقات اهالی افرنج کارد وچنکال اختراع نموده‌اند و بسیاری ازاهالی بتقلید ایشان برخواسته که خالی ازنظافت نیست ازمحاسن آداب عرب آنکه کوشت‌را برای مهمان پارچه پارچه سازند و بدست ایشان دهند وصاحب خانه خود نیز پیروی مهمان کنند •

قوت اهالی مصر و بلاد افریقا معلوم‌است • ازاهالی آنجا کسانی هستند که کذران ایشان

بازرت وتمراست وازتمر شراب نیز میسازند ٠
در بلاد (امریکای) جنوبی ارزن وزرت
شامی اساس مأکولات است ٠ درجزایر بحر
جنوب مغز جوز نارجیل وشیرآن طعام
وشراب ایشان میباشد ٠ در بلاد (لاپونیا)
شیر شتر وشیر کاو وحشی را میخشکانند و برای
هنکام ضرورت نکاه میدارند ٠ در بلاد تاتار
ماست قوت غالب است سکان کوه قاف یعنی
قفقاز یه کوشت نیز بدان می افزایند ٠ اهل
(جاوه) هیچ رغبت بماست ندارند ٠
ازتباهی روزکار وفساد اخلاق زمان یکی هم
میل نفسانی حضری وبدوی مردم است بنوشیدن
مسکرات که عقلرا مکدر واعصابرا مخدر میسازد ٠
درساختن مسکرات طرزهای متعدد واقسام
مختلف دارند در بلاد (سبیر) مسکرات
ازجوشندهٔ دانهٔ شاهدانه است ٠ در بلاد تاتار
شیر مادیان را تقطیر میکنند وچون مهمانی میرسد
آنرا میجوشانند وباچیزی مبرد مخلوط نموده
بسر سفره می آورند ٠ مثل این فقاع درماوراء
النهر نیز مشروبی متعارف است که آنرا کمیز
نامند ٠ در بلادی که نارجیل بسیار است بوزهٔ

قوی ازاو میسازند وآنرا (تدی) نامند اهل ولایت (مکسیکا) مشرو بی مسکر میسازند بنام (پلك) وخود میل بی نهایتی بدو دارند وبافراط از آن مست میکردند • چنانچه در (مکسیکو) مست درشارع عام ودر میکده می‌افتند تاایشان‌را بادوش وارابه بمنزل‌ایشان می‌برند • درجزایر بلاد(امریکا)آب نیشکررا پالوده شراب‌می کنند •

درمجارستان‌ازآ لو وکیلاس بیابانی‌که‌درجنکلها وبیشهای آنجابسیار است شراب میسازند • امادر بلاد اسلام‌که شریعت‌مطهرهٔ احمدی نهی شدیدی در استعمال مسکرات فرموده است هرچه باشد وهرکونه باشدمردم ازروی خباثت نفس ومیل بممنوع باستعمال چرس وبنك پرداخته‌اند • پارهٔ نیز دراستعمال افیون افراط نموده اندکه‌این‌هر دونیز زایل کنندهٔ عقل است وآنچه عقل‌رازایل میکنند حرمت اوبی شبهه • درجانب جنوبی بلاد افرنج انکور خوب بهم میرسد وانواع شراب ازآن میسازند ودرشراب سازی توغل ومهارتی عظیم‌دارند • کویندکه شراب ایشانرا باشراب‌اهل سبیر بسیار

فرق است یعنی همسان فرق عنب و کنب لست ٠ و همچنین کو یندکه دربلاد اسیای جنوبی شراب کنب را سخت نیك میسازند ٠

پارهٔ را اعتقاداین است که سبب ظهور شراب کنب در آن نواحی شیخ حشاشین است یعنی حسن سباح کو یا اتباع خود را باو مست نمودی وچون دماغشان مختل شدی بایشان وعده دادی که اکر باجرای فلان امر اقدام نمایی جنات عدن وجنات فردوس پاداش یابی واین خود بافسانه می ماند والله اعلم ٠

درزمان قدیم یونانیانرا درساختن نبید ید طولا بوده است شاهد این مدعا دیوان بعضی قدمای شعرای ایشان است که مدح عشق وشراب میکنند بلکه خدای نبیدی هم داشته اند ٠ کو یند مستی اسکندر رومی ثانی نداشت ٠

درعراق عجم وعرب ودر ایران زمین انکور خوب بوده است وهست لهذا شرابهای خوب در آنجاها میساختند ٠ یونانیان درزمان یسارشان چون کسیرا مهمان کردندی ازشرابهای قوی وازمأکولات نفیس هرنوع درمائده حاضر ساختندی ٠ حتی اینکه پارهٔ ازپادشاهان ایشان درمائدهٔ خود همیشه زبان طاوس

وسرپهتان خوك وماهی افریقا وحیوانات صدفی غریب خوردی • دروقت غذا خوردن بر بسترهایی که باکیفیت مخصوصی ترتیب نموده بودند وبا نواع شکوفها آراسته خفتندی • بسا بودی که برسر ندیمان وساقیان تاجهای ازهار وریاحین نهادندی • آری این حکایت بجا ومدح شعرای ایشان آنارا ازبجا که کفته‌اند درمهمانی میش یابزی بریان میکردند ودر پیش مهمان می نهادند لا والله این دأب دأب انبیای عظام علیهم السلام بوده‌است که اکنونهم درنزد اعراب بادیه متعارف ومعتاد استچه بریانی بز ومیش برای مهمان ازعادات ایشان است چنانچه چون مهمانی وارد شودیادر زیرخیمهٔ ایشان آسودکی بخواهد نخست قهوه برای اومیاورندکه این نیز عادت قدیم است •

در امریقای شمالی برای نوشیدن عرق انجمنها میسازند وبهر قیمت که‌باشد آنرا بدست می آورند واکثر ببهای پوست حیواناتی که شکار میکنند میخرند ••

ازشقاوت فرنکان یکی هم اینکه بطمع سود

وتجارت عقل این بد و یان بیچاره راسزدیده ایشانرا بنوشیدن عرق واداشته‌اند که‌بدتر ازماندن ایشان دروحشت‌است .

اهالی ممالك گرمسیرازممالك‌سرد سیر کمترمی خورند وگذران ایشان ساده‌تر وآسان‌تر میتواندبود چه‌سرد سیریان بواسطهٔقوت‌بدن وحسن‌هوای مملکت‌بیشترغذارا میتوانند هضم نمود . دربلاد عرب وعجم وهندبعشتی برنج باآبی‌خالص قناعت میکنند . وحال‌آنکه‌دربلادشمال گوشت‌راباروغن مملو میکنند واساس خوراکشان‌گوشت‌است .

تنوع اطعمه مخصوص فرانسویان‌است امابقدر انکلیزان گوشت نمیخورند . خوراك وآش پزی فرانسه‌درسائر بلاد مشهور وآش پزان‌آنجا درسائر جایها مرغوبند چنانچه سائرفرنگان نام خوراکهای متداوله‌در فرانسه‌را از آنان اخذو بهمان لفظ استعمال می کنند .

درفرانسه پیشهٔ آش پزی ازفنون وعلوم معدوداست . معلمین ومدرسهٔ بزرکی دارند علماء طبخ در انجا انجمن گفتگومیسازند اغلب کلام شعرای آنطائفه برروی اطعمه‌است . و در روزنامهٔ هرسال دفتری مخصوص بطبخ دارند .

طبخ در انجا فنی از فنون ادب است و کسی نیست
که در طبخ پاریسیان فایق باشد از عجایب طباخی
ایشان اینکه تخم مرغ را بسیصد کونه می پزند .
بالجمله در ترتیب و تنوع اطعمه بدرجهٔ قصوی
واصل شده اند .

و بسبب شهرت ایشان اهل نمسه و انکلیزان دفاتر
و تصانیف ایشانرا جستجو و مطالعه مینمایند .

و از وضع لغات طبخ ایشان متعجب میمانند . تعیین
محل مخصوصی از برای خوراک که از مخترعات
فرانسویانست . در مهمانخانهای ایشان آدمی
هرچه بخواهد می یابد . اما اول جایی که میخانه
و میکده در انجا احداث شده معلوم نیست .

(فصل سیم در پوشش و آرایش و اختلاف
(عوائد مردم در آنباب)

پوشیده نماناد که بدویان را آنجا که زندکانی ایشان
مانند زندکانی بهائم است اعتنایی بپوشش
ندارند . برودت هوا آنانرا بستر وامیدارد
و کرنه برهنکی عورت در نزد ایشان امری
سهل است .

درجزایر جنوب دیده میشود که بدویان
سرا پا برهنه اند و پوشش ایشان منحصر است

بپارچهٔ قماش که برمیان می‌بندند . بدویان امریکای جنوبی وسودان افریقیه مثل ایشانند . درزمان قدیم فرنکان نیز مانند بدو یان اغلب برهنه وعریان می‌زیستند خصوصا درایام کرما . اهل (میسا) قدماء تاتار واهل (غلوا) قدماء فرانسه و (ژرمان) اسلاف نمسه و (بریتونیا) اسلاف انکلیزان و (بیکت) یعنی سکنهٔ (اسقوچیا) را وقتی که رومیان در یافتند همه برهنه بودند تکلیف پوشیدن عورت بدیشان ازجانب رومیان شد . (بیکت) بدن خود را مصور می‌ساختند . کویند که اطلاق این نام بدیشان بجهة آنست که این لفظ درزبان (لاتین) بمعنی قوم منقوش است . این عادت اکنون هم درنزد وحشیان بدوی وهنود (مکسیکا) جاری است . درامریکای شمالی مردان روی خود را بسیاه وسرخ ودربلاد کفربایه‌ی بکل سرخ آمیخته وهمجواران هنود (کلونبیا) بادو کونه علف که مانند حناست رنك می‌کنند . درنزد ایشان کسی نیست که ازین زینت عاری باشد مکر فقیران . هنود این بلاد وقتی که مهمانی ازجنس خودبرایشان واردمیشود

برای اعزاز واکرام پس ازشست‌وشوی بدن وی بارنکی ورای رنك پیش آن رنك می‌کنند. سایر هنود این‌بلاد اغلب برهنه‌اند . درهندوستان لباس مردان پارهٔ قماش‌است وبس اما زنان اغلب بیشتر ازمردان پوشش دارند .

زنان اغنیا اکرچه لباس وتجملشان‌بسیاراست اما زنان فقیران مانند مردان ملبسند . ساکنان اراضی جهة شمالی هندوستان وغربای آن‌مملکت بجهة حفظ بدن ازسرما از پوست‌پارهٔ حیوانات آن بلاد پوستینها میسازند وپوستهایی میپوشند که مانع نفوذ آب‌است همچنین اهل (اسقیمو) و (غروا نلند) درامریکای شمالی پوست کاو دریایی وسمور میپوشند واهل (سموید) پوست خرس میپوشند و (لاپونیان) لباس خودرا ازپوست کاو کوهی میسازند . و درجزائر (لاهوت) که درجهة بحر منجمداست چون کذران اهالی از ماهی‌است پوست ماهیرا میکنند ولباس و پوشش سندلی خود میسازند وباین واسطه چارهٔ نم ورطوبت میکنند که‌باین پوستها نفوذ نمی‌تواند کرد . دربلاد کفرافریقا

توانکران عبایی از پوست حیوان زید و پوست کربهٔ وحشی میپوشند چنانچه پوستهای کوچکرا بهم میدوزند ودم آنهارا مانند ریشه برای زینت ازپایین آنها می آویزند ٠ کفشهاشان از پوست زرافه است ٠ دربلاد امریکای جنوبی جزو اصلی لباسشان (نیشو) است که پارهٔ قماش خام یك تخته است وجای سر سوراخ ٠ بدویان (اورقان) واهل (شیلی) تنها اورا بر سر می اندازند ٠ اعراب مغاربه واهل (میبار) را لباس کم وخفیف است مکر درشهرستان که درآنجا بخصوص درنزد بزرکان اسباب تجمل بسیار است ٠

این نیز بدیهی است که میل بزینت میل طبیعی است حتی درنزد کسانی که مانند بهائم مدبار بوی زینت ازایشان شنیده می شود اکرچه بدنشان برهنه باشد ٠ درجزائر بحرجنوبی سرخودرا با پر مرغان وکوش وکردن وسایر جایهارا باکوش ماهی واصداف وقطعهها وحلقهای فلزات ومهرها وپولها ونقود می آرایند وکوش ولب وبینی را سوراخ میکنند ودراو رشتهٔ نخل یاپرقاز وحشی یاچوب یاپارچهٔ ازمعدن می کذارند ٠ پارهٔ لب زیرین را می می شکافند وحلقهٔ بزرك وستبر ازآن می آویزند ٠

اهل (پوثیقودوس) در (ابزیزیله) برلب چوبی بزرگ می گذارند • اهل (قایاجوس) آن بلاد بلبهای خود هل می‌گذارند • اززینت وحشیان بهایم سان اینکه گوشهای خودرا تابدوش کشیده دراز میکنند • هنود امریکا گوشرا باکارد میشکافند ودرفرجهٔ او مفتولی از مس سرخ می‌گذارند • مردان (موزنبیق) دندان خودرا باسوهان می سایند • زنانشان پستانرا می کشند تا بسینه بیاویزد و اینهارا ازمحسنات می‌دانند • درجزائر (سند ویش) پیشانی کودکانرا میفشارند تابکود افتد وچشمهاشان برآمده وازصورت بیرون باشد واین عمل منظره‌را بسیار چرکین می‌نماید •

پارهٔ مردم بدن خودرا بجای آنکه باموادِ خارجی بیارایند ازنقش بدن چنان می آرایند که هرگز بیرون نمیرود واین آن وشم یعنی خالی است که فاعل ومفعول او هردو ملعون شمرده شده‌است • بااینهمه بسیار متداول‌است خصوصا درجزایر بحر جنوب وجزیرهٔ (نوقا هیوی) دراین جزیره‌ها خال کوبان وبدن آرایان مخصوص میباشند که ازسر تاقدم بدن‌را

باخطوط وتصاویر موشم وموسم میکنند بنوعی که هرکز زایل نمی شود • ولیکن این کاربسیار دراز وکرانبها ودردناك است و بخش اغنیا • ازچیزهایی که مدح کرده‌اند وذکرش دراین صفحات شایع است خال دستهای ملکهٔ آخرین (تو قاهیوی) است که خالکو بان چر بدستی غریبی درخالکو بی دستهای آن خالدار بکار برده بودند • کو یند که رنك اصلی دستها نمایان نبود • درحدود (کلومبیا) که درشمال غربی امریکاست زنان تازبان را هم خال میکوبند • وخالرا باسوزن یا باندان شانه ملند میکوبند و بارنکهای سخت تند رنك میکنند تا درجلد باقی بماند وهرکز بیرون نرود • این زینت درنزد ایشان زینت تمام ایام حیاة است • واستحسان ولذت او درنزد وحشیان درد والم آنرا متحمل وکوارا میسازد •

اکنون باید دانست که لباس پوشیدن تابع حضریت بلاداست • این است که لباس مردم بحسب بعد ایشان است ازوحشیکری یعنی هرچه دورتر ازحالت وحشیت لباس نازکتر ومتنوع‌تراست • مثلا (کلموك) که اکثر اوقات باچارپایان و بهایم بسر میبرند لباسشان

تماماً ازپشم وپوستهای دباغی کرده‌است وچکمه
بپا میکنند وکلاه پاپاغ می کذارند • (یاقوتیان)
مغول پوست نخجیر مانند سنجاب وسمور
می‌پوشند • ترك وعجم وچینی وژاپونیان
لباسشان سراپایی‌است وشاید بسبب شدت سرما
بیش ازعادت لباس پوشند • آری لباسشان
فراخ ومقبولست اما بچستی وچالاکی لباس
فرنکان نیست عادت این طوائف مانند عادت
شرقیانی‌است که تبدیل مکانرا دوست ندارند
بلکه میخواهند دریکجا مقیم باشند •
چینیان نیمتن وقبا ازحریر می پوشند وکاهی
ازحریر بسیار نازك چنانچه میتوان چند دست
ازآن برروی هم پوشید بی آنکه زحمتی و
سنکینی بدهد • وانکهی لباس لا برلا پوشیدن
نشان توانکری ویساراست •
در یکی ازجزایر بحر جنوب چادر زنان
بوریاست وسایر لباس ازپوست موش جنکلی •
زنان (قنواز) لباسی دارند بسیار درشت
وهنکفت مخطط باخطوط مختلف ومزرکش
بامنکولهای نشمین •
ازقراریکه دیده می‌شود همه مردم دنیا

باراستن موی راغبند • وحشیان سر را باپر مرغ ومهرهاوشکوفها ومانند اینها می آرایند • زنان وحشیان قبایل امریکای شمالی کیسو بنداز فلزات دارند باپرهای رنکارنك مرغان • مردان سررا می تراشند وموی کاکارا درکاکهٔ سر جمع کرده پیرایهٔ برآن می بندند • پارهٔ سررا باپر کرکس می آرایند این است که پر کرکس دانهٔ ببهای اسبی است واین زینت نه حد هرکس بلکه مختص کسانی است که درجنك دشمنی کشته باشند تا امتیاز فتح و نصرت داشته باشند • دربارکاهها وجشنهای دولتی توانند باین زینت مزین شوند • هر جنکجو ومقاتل بشمارهٔ هرجنکی که حاضر شده وقتالی که کرده پری بپرهای خود میتواند افزود •

زنان طایفهٔ ارناود خصوصا دختر انشان ترپوش خودرا بانقود ومهرها می آرایند • اغلب نقود ایشان ازنقود قدیم است ومهرها ازمهرهای ایران • و بالاتفاق جهاز هردختری ترپوش مکلل است • زینت زنان (فواز) اینکه چیزی رفراز موی سر

(می کذارند)

می کذارند ورسنها و کیسو بندهای پشمین بر آن
می بندند . در بلاد خروات زنان موی را
دوشاخه کرده ازهرطرف کیسوی بزرك
می بافند و تا بقدم می آویزند وحلقهای معدنی
وغیره مانند جلاجل بدان می افزایند . هرچه
توانکر باشند جرم زینت ایشان ثقیلتر است
وازفلزات خصوصا زرین وسیمین وازاصداف .
زنان (اسو بیین) راعرقچینی است از کتان
ومخصوص زنان شوهر دار نه دوشیزکان
چه دوشیزکان تا شوهر نکنند و یا بحکم شوهر
کرده نشوند آن عرقچین رابرسر نمیتوانندنهاد .
پس درهنکام زنا شوئی انجمنی بزرك برپا کرده
باکیفیتی مخصوص آن عرقچین را باو می
بخشند . اکر زنی از زنا بارور شود پیش
ازشوهر کردن واجب میدانند که این عرقچین را
بدو تسلیم نمایند چنانچه زنان به پیرامون وی
کردآیند واو پنهان می شود ومیکرید وتر بوشرا
رد میکند ولی سودی نمی بخشد . اورا بمجمع
عام حاضر می نمایندوخواهو ناخواه آن تر بوشرا
برسرش می نهند تانشان شوهر داران داشته
باشد وازسلك دوشیزکان شمرده نشود .

این اکرام درحقیقت از قبیل تهکم وسرزنش است . چگونه نباشد که هتك تنك وناموس وی نموده عیب وعارشرا بمیدان می گذارند . وقتی حکومت آنجا برطرف کردن این عادت خواست تا این رسوایی از زانیات برخیزد ولی رعایا شوریدند وباستدامت این عادت اصرار نمودند تا حکومت ببقای آن جواز داد . در جبال (برمات) درنزد (مورلاق) زی دوشیزکان ترپوشی‌است سرخ که پس ازشوهر کردن بر میدارند وهر گاه پیش اززنا شو یی حامل شوند بزور برایشان می‌پوشانند . این عادت برعکس عادت (اسطو بنیان) بلاد مسقواست . پیرایهٔ زنان مغربیان خلخال پاست ودست برنجن و پارهٔ طوق وحلقهای زرین وسیمین و آرایش گیسوان با جواهر وزرو سیم بسیار . اما پارهٔ اززنان مجار به نیز گذشته از پیرایه قدرت لباس عادی هم ندارند .

محقق‌است که زنان‌چین‌را پایها خورد است وخوردی پا درنزد ایشان ازقبیل حسن‌وجمال بخصوص درنزد زنان صاحب مال . کیفیت

خورد نمودن پا اینکه پارا می فشارند و به تنك میگذارند تاخورد گردد واجزای او بدیگر منضم شود و تا پا در تنك است صاحب پا لنك است • همچنین عادت زنان چینی اینکه موی سررا رها نمی کنند بلکه همه را در میان سر جمع می نمایند •

در بلاد (سیام) هندوستان زنان دندان خویشرا سیاه میکنند ودرسیاه کردن آن زحمت ها می کشند چنانچه فرنکان بسفید کردن آن میکوشند • زنان (ژاپون) بعداز شوهر کردن دندان را سیاه میکنند تافرق باشد میان شوهر دار ودوشیزه • ودر (ژاپون) سرخ کردن لب باسرخی تمام نیز ازخواص زنان شوهر داراست • درمصر وسایر بلاد شرق زنان دست وناخنان را باحنا خضاب می بندند • زنان چین بلندی ناخن را جزو حسن وجمال میدانند حتی پاره ٔرا اعتقاد اینکه برای حفظ ناخن ازسقوط ایشان را غلاف ناخن مخصوصی است • در بلاد ترك ستبری ران وسرین وفربهی بدن ازمحاسن زنان است • مادر دختر در مجلس عقد بفربهی دختر خود مینازد

وسر می افرازد ·

آکنون باید دانست که رنك لباس درنزد ملل متحدالمعنی نیست بلکه اختلاف آن دلالت باندوه وشادی ورتبت و پایه میتواند کرد · درفرنکستان رنك سیاه دلیل سوکواری‌است · در (ژاپونیا) رنك سفید دلیل ماتم‌است · درنزد مغول رنك زرد مخصوص دانشمندان است · دربلادآسیا نیز اکثر علما زرد پوشند · در بلاد مصر وعربستان تمییز علما وتشخیص طرق وسلسلهٔ درویشان برنك دستار وابسته است · مانند تمییز اشراف وسادات بسبز وتشخیص سالکان مسلك رفاعی بسیاه · دربلاد چین چون کلهٔ کلاه برنك دیکر باشد دلیل رتبهٔ عظیم‌است ونشانهٔ درجهٔ (مندرانی) یعنی پارسای چینی چنانکه نشان دوش درنزد فرنکان نشانهٔ سپاهی کری‌است ·

ازعادات فرنکان یکی ریش تراشیدن‌است بخلاف عرب وعجم وترك که بجهة نهی شریعت اسلام ریشرا نمی تراشند · از یهود کسانی هستند که ریش نمی تراشند · وازاسلامیان کسانی هستند که ریش نمیکذارند ·

خلاصه ریش درنزد مسلمانان حلیهٔ رجال ودلیل کمال‌است واورا محاسن می نامند ۰ ازرسوم سیاسات یکی هم تراشیدن ریش مردان و کیسوی زنان‌است ۰ کرفتن ریش خارج از مزاح جزو ریشخندیست و کاری نا بجا ۰

در بلاد روسیه تازمان دولت پطر بزرك ریشهای دراز داشتند بس پطر بزرك امر بتراشیدن ریش نمود تا با فرنکان بیك و تیره باشند ۰

فرنکان روز بروز بااختراع طرزی‌جدید درباب لباس میکوشند ۰ اما سایرین اینکونه نیستند بسیار ازمردم درین‌باب هنوز پیرو قدما میباشند وپارهٔ درباب لباس بحکم‌شرع ونوامیس او قایلند ۰ اما فرنکان بخلاف دیکران هرروز رنکی دیکر وهرسال قماشی دیکر درمی‌آورند ۰

هراختراعی دراندك‌زمانی باطل میشود ودیکری جای اورا میکیرد یعنی عادت لاحق ناسخ‌عادت سابق می‌شود خدا میداند تابکجا منتهی خواهد شد ۰ این‌را نیز باید دانست که‌اختراع وابداع عوائد جدید اولا دربای تختهاست ودرنزد

مردم فراخ‌رو پس از آن بلاد ولزآن اشخاص بدیکران سرایت میکنند . عجب است که شاید عادتی هنوز بجای دیکر نرسیده درمحل اختراع آن منسوخ شده باشد . همچنین عوائد مخترعه درلباس درنزد فرنکان چیزی آسان وبیراوتست مانند درازی وکوتاهی وفراخی وتنکی وپوشیدن کفشی که‌نوکش مدور یامربع باشد ومانند اینها . چون عادتی مطبوع قومی میکردد دیکران اتباع آنرا واجب می‌شمرند وترك آن موجب ریشخندی شدن درمیان همکنان است . وقتی کشیشان بقاعدهٔ (بقاء الشیٔ علی ماکان) خواستند که‌عادات قدیمه‌را مرعی دارند اما کسی بقاعدهٔ ایشان عمل نکرد . اکنون هرروزرا عادتی‌است وهرعادتی ناسخ دیکری درهمه‌جا امر عادت بهمین کونه‌است مکردرقلیلی ازبلاد مثلا بعضی ازحکام‌را درتغییر لباس رعایا قانونی خاص‌است .

ازعوائد فرنکان یکی نیز کذاشتن موی عاریتی‌است . وخلاصهٔ کلام دراین باب آن‌است که‌چون سربارهٔ مردم ازمرد و زن

کل بود وپارهٔ داغ سر وکوسه بودند برای پوشش این عیب ازموی مردهٔ آدمی مانند آن موی سر وموی ریش ساختن آغاز یدند • دراول این امر کشیشان بسیار کنده وبرباد دادند وبحرمت این عمل فتواهـا ومحضرها نوشتند • اما کلان وکوسکان برایشان غالب آمدند • وانکهی درمیان کشیشان نیز کل وکوسه کم نبود آنان نیز این فرصترا فوزی عظیم شمردند وباسر ریشی آراسته بااباحت آن راضی شدندفکیف که باموی عاریتی علاوه برستر عیب هنر جوانی نیز اظهار می توانستند کرد • بعضی را کمان اینکه موی عاریتی درزمان قیاصرهٔ روم نیز بوده است • درزمان سلطنت (لوی) سیزده وچهارده این امر درفرانسه شهرتی عظیم یافت • آنکاه مردم موی انبوه ودراز می نهادند وهم نشینان پادشـاه انبوهی وکثافت آنرا موجب زیادتی احترام وتعظیم می شمردند • کار بجایی رسید که علما وفضـلا نیز موی مستعار می نهـادند • از کثرت مدح چنان شده که پادشـاه نیز موی مستعار نهاد وتا وقت خواب بر نمیداشت وکبیرا

بی او نمی پذیرفت • در آخر از آن بستوه آمدند ومختصرش کردند مردان دنباله‌اش‌را بریدند و پیر و رومیان شهدند تا آنکه موی مستعار منحصر بکلان و بد مویان ماند عاقبت بعدازشورش اهل فرانسه ورفع تعصب وتغلب درمیان سایر فرنکان نیز متداول شد •

(فصل چهارم درنظافت) پوشیده‌نیست که نظافت ازایمان‌است ومراد ازآن نظافت کاملی که شارع مقدس بروجه مخصوص بنماز بدان امرفرموده‌است وشریعت موسی نیز بدان حکم فرموده • اکنون باید دانست که دربلاد فرنکستان اعتنای کای بپاکی و پاکیزه‌کی دارند • اهل (فلمنك) را دقت ازهمه بیشتراست • چنانچه در بلاد آنجا اکثر راهکذارها باسنك سفید سنك شده‌است و پیوسته شست‌وشو میشود • خانها از بیرون بغایت مزین‌است وحجره‌ها ونشیمنهارا بلکه زمین مساکن‌را همه روزه میشویند • سبب این شست‌وشو بیشتر برای این‌است که اقلیم

انجاه نمناکاست وازنم چرك وكثافت میزاید
این است که درین باب مبالغه مینمایند • در اکثر
بلاد انکریز ودرممالك مجتمعهٔ (امریکا) نظافت
بکمال است • امادر فرانسه ومانند آنها کمست •
قومی از وحشیان بغـایت چرك آلودند
چنانچه پارهٔرا شپش ازسر وصورت بالا میرود
وپارهٔ ازایشان شپش رامیخورند • پارهٔ بدنرا پیه
میمالندوبرخی بخوراکهای بدرؤیتوبدبوخوردن
معتادند • درشمال فرنکستان وآسیا وآمریکا قومی
هستند که اغلب ایام سالرا در زیر زمینهای بد
هواسا کنند که بالذات متعفن است وببوهای بد
ازخارج نیز مختلط مـدت بسـیار درآن امکنه
میمانند بی آنکه روی پاکیزکی بینند • حتی اینکه
ظروف غذای ایشان ازآب تر نمیشـود •
درزیر بالا پوش پیراهن ندارند • (کلموکیان)
شیررا درظرف ناشسته میخورند • (درزیان)
تخم ماکیانرا که قوت غالب ایشانست درتابهای
سرکین کاو وظرفهـای کلین ناپخته می پزند •
فرنکان اهل آسیا وآفریقارا بعدم استعمال
کفچه وکارد وچنبکال درسفره تعییب می‌نمایندکه
چرا کوشت را بادست لشکه لشکه کرده بدین

وآن میدهندو چرا بادست لقمه بدهان میگذاوند • دربعض چزایر بحر جنوب نیشکر وسایر نبات آبدار را دردهان میخوایند وآب خائیده را از دهان بقدح ریخته به مهمان می دهند

همچنین باید دانست که نظافت دراقالیم بسیار گرم یا بسیار سرد کمتر از نظافت دراقالیم معتدلست • دربلاد غیرنظیف بسبب نا پاکی بیماریها دیده میشود که درسایر جایهانیست • عقیدهٔ فرنگان اینکه مرض جذام بعداز سلطنت قسطنطین رومی ازمشرق بسبب تردد فرنگان بفرنگستان رفتهاست •

اعتقاد شان اینکه سلامت ازین مرض بجزاز اجتناب وپرهیز ازمبتلایان بدان نمیتوان این است که هرگزبا مجذومین نمی آمیزند • آنانرا بجاهای دوردست میرانند • ودرحقیقت درممالک ایشان بعداز انتشار پیراهن وزیر پوش درزیر البسه که همیشه شسته میشود اینگونه امراض برطرف شدهاست •

زنان بلاد عجم وعرب وترك روزرا درحمام بشب میرند • خودرا شست وشوی دهند • بابوهای خوش سراپارا معطر میسازند •

خستکی خانه نشینی را آنجا بدر میکنند . در بلاد روس حمام رفتن کار همکانی است ؛ حتی فرومایکان هم بدان مواظبت دارند . کرما بهای روس بخاری است وآدمی درآنجا عرق بسیار میکنند . بعداز خروج ازحمام اراذل واو باش درمیان برف میخوابند وازتعقیب برودت بحرارت کزندی بوجودشان نمیرسد .

(فصل پنجم درزناشویی واختلاف عوائد)
(درآنباب)

برای داد سخن دادن در بارهٔ نکاح وچکونکی عادات ورسوم هرقوم درآن باب مجلدی مخصوص بهریك باید پرداخت . دراینجا همین قدر میکوئیم که از کیفیات ازدواج و احتفال واجتماع درآن بارهٔ هست که درهرجا ودرهر بلد اکرچه بیکدیکر دور باشد بیك نسق و یکسانست . ازجملهٔ صور آن درزمان قدیم برخی رمز و کنایات بوده است که یا چیزی از آنها فهمیده نمی شد یااینکه درحقیقت بیمعنی بود . مثلا عادت اسلاف یونانیان این بود که کشیشان بنوعی رفتار میکردند که کویا درنکاح باکیفیتی مخصوص

برکت وسعادت میگذاشتند . بداماد وعروس شاخ گیاهی مسمی بگیاه کشیش یا مهر گیاه میدادند که اشاره بوصل ایشان بود . عروس بادامادبخانهٔ داماد میرسیدند دردم درمی ایستادند وکشیش غربالی پر ازمیوه بفال میوهٔ بخشی برسرشان نثار میکرد . چون درخانه ازرسوم عروسی فارغ میشدند وعروس بحرمسرا میرفت ظرفی مخصوص ببرشتن‌جو در پیش روی وی مینهادند وغربالی بپرستارش میدادند وهاونی ازبالای در میاویختند اشاره بدینکه اینهمه خدمات خانه بدو وابسته‌است ومنتظر مقدم وی بوده . پس‌ازآن زن ومردرا میوهای شیرین میدادند تنبیه براینکه باید معاملهٔ ایشان شیرین ومصاحبت نوشین باشد . این عادت یونانیان .

اما درنزد رومیان داماد وعروس هریك صدقهٔ میدادند وآن عبارت بود ازحبوبات برشته بانمك . بفال عیش خوشگوار درهمهٔ عمر نان‌گندم بایشان میچشانیدند . آداب‌عروس اینکه دخترخطبه شده گردن‌بند زرین که‌پیش ازنامزدی بگردن میداشت درمیاورد . کمربندی

که دردوشیزکی می‌بست بهیکل ناهید که موکل جمال است می‌بخشید • رخت سفید دربرمیکرد • دومعجر برسر می‌بست واکلیل عروسان برروی آنها مینهاد • پس کمری یابند ازاری از پشم سفید بمیان می‌بست از پیش روی کره‌دار وشوهر بادست خویش آن کره‌رامیکشود اشارت بدینکه بزودی اوست که نقاب ازروی او خواهد کشود • بعدازان عروسرا ازمادرزن میکرفت وبخانه میبرد • دوغلام ازغلامان دوستان پدر ومادر در پیش روی ایشان هریك مشعلی دردست • غلامی دیکر صندوق پیرایه بردوش • درپشت‌سر ایشان کنیزان فاخرترین لباسهای عروسرا باچرخ ریسمان‌ریسی می‌بردند • خویشان عروس جهازشرا برمیداشتند • زفاف عبارت ازین بود • چون بخانه میرسیدند عروسرا بدوش کرفته ازدر داخل میکردند • درآنهنکام فضای خانه‌را ازسلسلها وطرهای شکوفه ورياحين وازهار وبندهای پشمین می‌آراستند • پس کلیدهای خانه‌را باآب وآتش به‌پیش عروس میاوردند • اشاره باینکه اینها همه دردست اوست وهمه کار خانه بکردن

خود او • آنگاه مشعلهارا میگذاشتید تماسر تا پا بسوزد • بعداز آداب ولیمه وانشاد اشعار مناسب عروس غازه‌کر نوعروسرا بحجله میبرد • آنوقت شروع میکردند بتقسیم نانی فطیروار برحضار • دختران نوباوه آغاز خنیاگری شادمانه مینمودند • جوانان نورس رامشها وبازیهای هزل آمیز وخنده‌خیز میکردند • این عادات درنزد اکثر قدمای هر مملکتی بوده‌است وتا اکنون هم پارهٔ ازآنها برجاست •

دربعضی از بلاد اکنون عادتهای ناهموار درباب زنا شوئی هست چنانچه امر نکاح درنزد ایشان نوعی ازتاراج ویغماست • خواستار دختری را که میخواهد میربایدو درخانهٔ خود پنهان میکنند • پس باخویشانش درمیسازدو دراین عیبی نمی‌بینند بلکه بعدازاتفاق جشنی وسوری هم برپا میکنند • این امر درنزد سیاهان افریقیه ودرنزد چرکسان شیوعی دارد • بسا هست که امر ازدواج درمیان خواستاران بکشش وکوشش وکشتار وخونریزش میکشد • درامریکای جنوبی درمیان وحشیان (اورقان)

خواستار باپدر زن در باب نکاح همداستان بادوستان خود دررهگذر مخطوبهٔ خود پنهان میشود . دروقت عبور دختر ازآنجا برسم عادت اورا میرباید و بزور براسب سوار کرده مانند اسیر بخانهٔ که ازآنجا ربوده‌است میبرد ودرآنجا درحضور خویشان طرفین ولیمهٔ عروسی‌را بجای می‌آورد .

درنزد اهل (مرلاق) و (کروات) و (سویس) و (برتانیا) وغیر ایشان عروسی درمیان دهقانان ازاعیاد وایام شادیست . جم غفیری ازمردم بعروسی گردمیآیند . در (برتانیا) خطیبی باعنوان وکالت ازجانب خاطب بخانهٔ مخطوب میرود و باصیغهٔ خاصی خطبهٔ نکاح میخواند . درمیان (کروات) و (اسلوبین) یا (لیریا) نخست پسر دوکس ازدوستان خودرا بخواستاری بنزد دختر میفرستد . بعد ازحضور هردو خود بطلبکاری اقدام مینماید . اگر همداستان شدند کسی میفرستد وآنان‌راکه باید درعروسی حاضر شوند میطلبد . زفاف درنزد (کروات) و (مرلاق) باسواری اسبان وگردش داماد

وعروس وانداختن تفنك و تپانچه بجای میآید ·
بعدازخروج عروس وداماد ازکنیسه ورسیدن
ایشان بخانه كوز ولوز وانجیر نثار عامهٔ مردم
مینمایند · پس ازآن ولیمه بمیان میآید
وداماد خود بحاضرین خدمت میکنند ·
بعدازفراغت ازاکل تانیمشب رامشکری و
وخنیاکری می کذرد · آنکاه جوانی بیرون
میآید و بانوك شمشیر تاجی که درکنیسه برسر
عروس نهادهاند میرباید · * پس نو داماد
ونوعروس بحجله داخل میشوند ·بعد ازازالهٔ
بکارت نشانهٔ مهر یافتن عروس‌را داماد تفنکی
کشاد می‌دهد · حضار بدین آواز برسر وی
میریزند · بامدادان عروس بیرون میآید وولیمهٔ
ساخته بنفس خود دران خدمت می‌کنند ·
دربعض بلاد (سویس) پس‌ازعودت عروس
ازکنیسه‌زنی که‌زرد کوش مینامند وکویا غازه‌کر
ومشاطه‌است بهمراه او میرود واکلیل بکارت‌را
ازسراو برداشته بآتش میسوزاند · دربعضی
ازمحال فرانسه عروس‌را ربوده درجائی پنهان
مینمایند وتاداماد انعام وبخششی ندهد نمیتواند
کرفت · دربلاد (بوهمیا) افتتاح ازدواج

ازفرستادن جهیز می‌شود • برك وسازخانه‌را باارابه از پیش میفرستند • پس ازان دستهٔ ازمطربان با کمانچه ونی وسایر آلات ساز از پی میرسند ودرپشت‌سر سازندکان یکی پیوسته تفنك خالی می‌کند • درپشت سر آنان وکیل عقد قضیبی دردست سخن سرایان میرسد وسخنانش همه منظوم‌است • پس‌ازان کنیزی وغلامی میرسند وازعقب آنان داماد وعروس وخویشان •

در بلاد شرق زنان روی نمی نمایند • ازخانه بیرون نمیآیند مکر دروقت ضرورت • بجهـة کرمی اقلیم دختران پیش ازوقت بحد بلوغ میرسند ودرخورد سالکی آنان‌را بشوهر می‌دهند • بسا هست که درکودکی عقد بسته‌میشود وداماد وعروس‌هنوزنارسیده‌اند • اما سبب این نکاح شهوت وعشق نیست بلکه برای مصلحتی‌است • درنزد پارهٔ ازعجم وهند وچینیان میشود که پسر دختررا نمی بیند مکر درروز عقد • آنروز دختررا روی پوشیده بنزدپسر میفرستند. اکر بپسندید پیش ازپای کذاشتن بآستان خانه بخانهٔ پدر برمیکرداند •

چینیان دختررادرمحفهٔ در بسته میفرستند · پسر دررا می‌کشاید ۰ اکر دخترر ا نه پسندید محفه‌را بدانجاکه آمده باز برمی‌کرداند· کاهی هم کفتکوی شرائط عقدو تحریرعقد نامه درهمان درخانه‌واقع میشود · اکر اتفاق بحصول پیوست نعم‌المطلوب و کرنه دختر شرمسار بخانهٔ پدر برمیکردد · درنزد اعجام همینکه اتفاق بحصول پیوست دختر جهاز خودرا اززیور ورخت وسایر مامللک بشتری بخانهٔ پسر میفرستند وخود بچادری از پرند ویا ازحریر سرخ پیچیده سوار اسبی باز ینتهای مکلف بغایت آراسته یا درتخت روانی بدو شتر بسته درروز زفاف بدآنجا میآید · توانکران تاتار هم مانند عجمان عروس‌را باحریر یا قماش نفیس سرخ مخدر میکنند · درمدت عقد وسایر رسوم آن‌عروس لب بسخن نمیکشاید بلکه اظهاراندوه میثماید چنانچه کویا قربانی‌است که ازبرای ذبح آماده نموده‌اند · اندوه عروس‌را حزن وسوکواری یارانش میافزاید که کویا مر ایشان‌را حادثهٔ بزرك روی داده‌است · ازروانه کردن آن ابا مینمایند · زنان شوهردار

هر یك اورا بطرفی میکشند بنوعی که متألم و متأذی میشود • پس از آن موی وناخن و انکشتان دست و پایش‌را خضاب بسته بمحفهٔ دربسته‌می کذارندوشبانه‌بخانهٔ‌داماد که پرازشادی واسباب سوراست نهانی بحجله‌کاه میفرستند • رختهای زربفت مطرز بطرازهای زرین میپوشانند • داماد نیمشب بدو داخل میشود • این‌خود اولین دیدار نوداماداست نوعروس‌را • بامدادان‌عروس دررکنی ازارکان‌خانه‌بی‌اظهار اندوه می نشیند • یاران بدیدنش میآیند • آنکاه مردان مشغول اسب تازی ونیزه بازی میشوند

وحشیان یکی دنیا که مانند بهایمند عقد نکاح نمی دانند • درمیان (شیبواس) مادر ان پسر ودختر در باب زناشویی فرزندان همداستان میشوند • بعداز سازش دروقتی معین که پسر درشکار باشد یا در بنکاه نباشد عروس‌را به‌بنکاه وی درمیاورند • پسر نیمشب داخل بنکاه میشود وزن غریبی می بیند • اکر راضی شد دختر کدبانوی آن بنکاه است وکرنه بخانهٔ بدر برمیکردد

وسود وزیانی براین مترتب نیست . اینقدر هست که درصورت ردکاهی مادران بالحاح وابرام کاررا انجام می دهند و پسررا بپذیرفتن دختر ناچار مینمایند . بیش ازاین درنزد ایشان نه عقدی است ونه زفافی .

(غاروس) که کروهی از بربریان هندند در باب زناشویی عادتی خاص دارند . زن را ازمرد روپوشی نیست . زنان را درمجلس میآورند مرد هر کدام را میخواهد میکزیند . اکر پدر ومادر یکی مخالفت ورزند یاران طرفین بشفاعت والحاح خشنودش می سازند . درصورت ابرام درمخالفت شاید کار بزدوخورد منجر شود تا راضی کردد . پس ازاتفاق روز عروسی را معین می کنند تا همسایکان ودیکران را دعوت نمایند . در آن روز زنان دختررا بنهر آب برده بدنش را میشویند و بانیکوترین پیرایهٔ وی اورا میآرایند وبادف ونقاره وآواز مس در پیش روی وی افتاده بخانهٔ شوهرش میبرند . داماد میکریزد . ازهرسو جستجویش مینمایند . چون می یابند آواز شادی ونشاط بر میآورند . آنکاه

اورا نیز بجوی پرده غسلش میدهند ولباس لشکری بدو میپوشانند ۰ پس بادف ورقص وشراب اورا بخانهٔ عروس میبرند ۰ او ابا مینماید خویشانش فریادها برمیآورند ۰ اومیکریزد ایشان کرفتن میخواهند ۰ بسا هست که کرفتن داماد بستیزه و درشتی منجر میشود ۰ چون ازخانهٔ عروس برمیکردد شیخ ایشان خروس ومرغی میکشد بنوعی که خونشان بزمین نریزد که شوم میشمارند ۰ پس جشنی دیکر ازنو برپا میکنند ۰ وآوازه درآن بزم منحصراست بلفظ (نومه) یعنی آری ۰ آنکاه باساز وآواز بپای کوبی و شراب نوشی پردازند تا شب ۰ دختراینان کاهی درهشت یاهفت سالکی شوهر میکنند ۰

دراطراف بلاد (اسقوچیا) وانکلتره نکاح باحتفال وتدارك وابسته نیست ۰ بلکه دربلاد انکلیز ممکن‌است که عقد واقع شود بی رضاء والدین ۰ یعنی دختر وپسر بطریقهٔ غیر ازطریقهٔ شرع ازدواج می کنند ۰ چنانچه پنهانی بجایی غیرازمحکمهٔ شرع میروند وکسی ‌هرچه ازعوام باشد باصیغهٔ مخصوص عقد

ایشان می‌بندد وتزویج بدان ثابت میشود • پدر ومادر ایشان‌را واجبست که بدان عقد تن دردهند وشریعت ایشان‌را قدرت بحکم فساد وفسخ آن عقد نیست •

(غجران) یعنی لولیان هندرا درتناکح آیینی سخت آسانست • پسر ودختر کل مردارسنك ذهبی برروی یکدیکر میمالند وانکشتان کوچك خودرا بیکدیکر می کذرانند عقد بسته میشود •

درمیان اکثری ازاهل جهالت بزم سور محل عقاید باطل ووساوس شیطانیست • چنانچه بزمکاه‌را جای تطیر وتشأم میدانند • مثلا (اسطوبین) درعروسی یکیسه اسب سوار میروند • داماد بمادیان سوار نمیشود تا اولاد او دختر نزاید • درمراجعت از کیسه داماد عنان اسب عروس‌را رها می کند تاوضع حملش آسان شود • دروصول بخانه باطراف آتش نکهبانان میکذارند تاکسی سحر بخت یعنی عقدالرجال باتش نیندازد • عروس‌را دراركان خانه میکردانند ونقود وجواهر برسر وی نثار میکنند • دراول جلوس بخانه پسری ببغلش میدهند تا همه اولادش پسر زاید •

در پاوهٔ ممالك همینکه دختر ازحیز بکارت بیرون میرود برسراو نشانی خاص مینهند که علامت شوهرداریست • تفصیل عرقچین کتان که علامت ازالت بکارتست پیش از ین کذشت • همچنین فقرهٔ ترپوش که درنزد (کروات) دلیل شوهرداریست ذکر کردید • دربلاد (بولونیا) زنان یهودی موی سر خودرا بعداز زناشوئی میسترند وسررا باپوششی که تابزیر کوش و پیشانی میرسد میپوشانند • توانکران ایشان این پوشش‌را باجواهر ولالی مکلل‌می‌نمایند وازدو سوی او سلسلهای کرانبها میاویزند •

﴿ فصل ششم درآنچه بزنان متعلق است ﴾

احترام زن درنزد هر قومی هرچه بیشتر آداب ونازکی آن قوم بیشتراست • حقوق زنان‌را وفانمودن وایشان‌را ازآزادکیهای خاص خود یکبارکی مهجور ومحجور نمودن دلیل نامردمی وددساریست • این خود آشکاراست که سخت کیری یاآسانکیری برزنان ازموجبات طبیعت اقلیم واثر رشك وغیرت و نتیجهٔ شرع و عادتست • درزمان پیشین زنان توانکران یونان همه عمر خودرا درخانه میکذرانیدند • نشیمن ایشان منحصر بود

بحریمی که (جنیسه) مینامیدند . بجایگاهشان همیشه ازجایگاه مردان جدا بود . پیوندی بمجلس ومحافل مردان نداشتند خاصه درامور دولت ومملکت که میگفتند (ع)

زن ازبجا سخن سر مملکت زبجا .

(چه خیری بماند در آن خاندان)

(که بانك خروس آید ازما کیان)

سخنشان را هرگز اعتبار و نفوذی نبودی مگر آنگاه که شرم و آزرم زنانه را نهادندی ومرتکب فضول ومالایعنی شدندی . اما زنان رومیان درنفوذ کلمه وقدرت وقوت اززنان یونان نیز بیشتر میبودند . دراوائل آنان نیز مانند زنان یونانیان اوقات خودرا بخانه داری یعنی شست وشو ورفت ورو ودوخت ودوز و پخت و پز میگذرانیدند . غلام و پرستار در پیرامون نداشتند . در آغاز زناشویی مانند زنان یونانیان بخواص چند اختصاص داشتند . درهنگام پا نهادن بخانهٔ شوهر آب و آتش که دو مادهٔ عظیم بود بدیشان تسلیم میشد . آنگاه درخانه تصرف مالکانه میکردند و بهرکار و بهر جا

فرمانروایی داشتند مگر شرابخانه که دراو بزنان
و پرستاران کشوده نمیشد اکرچه درنهایت
احترام ودرغایت اعزاز باشند • درزمان
حکومت قیاصره زنان بامردان درامور دولت
همساز وهمراز شدند وبخسران وزیان اموال
رجال دست کشوده بزینت وتجمل پرداختند •
دولت ور یسمان وسوزن ورشته‌را بر کنار هشته
جواری وکنیزانرا روزان وشبان بترتیب
زینت خویش باز داشتند وازاسباب عیش
ورفاه چیزی بجای نکذاشتند •
پارهٔ مورخین یونان زنان (جرمانیا)
یعنی قدمای المانیارا بعفت وخانه داری میستایند •
اکتفای مرد بیکزن موجب اهتمام زنست
بامرد بخانه داری وامر معاش چنانچه اکنون
عادت فرنکانست که ادارهٔ امور خانه درمیان
مرد وزن بنصفت وتساویست • بخلاف بلاد
(آسیا) ی جنوبی که دختران درآنجا
زود بجای زنان میرسند و پیش از پختکی
وخود شناسی شوهر میکنند • این است که
سزاوار خانه‌داری نمی باشند • پس لازم
میآید که ایشانرا دخل تمام بامور معاش ندهند •

لهذا ایشان نیز همه اوقات زندکانی را ناچار باخود آرایی و آمیزش بابرستاران و بالاطائل میکذرانند • تمامت کار و بارشان بامور ناشایست محصوراست وجز آن چیزی نمیدانند • پیش ازین ذکر شد که در بعضی بلاد جای وقت کذرانیدن وتفرج ایشان حمام است • چنانچه زنان عرب وعجم وترك روزی تمام را درکرمابه باموانست ومخالطت بایکدیکر و باخودآرایی وخود سازی می کذرانند •

آکنون باید دانست که چون شریعت اسلام تعدد زوجات را تجویز فرموده است مدار معاش وامر ونهی زن بکردن مرد است مرد بزرك وصاحب اختیار خانه است بخلاف شرایع دیکر • وهم معلوم است که حد تعدد بنکاح چهاراست بجز ملك یمین که در تعدد وحلیت آن حصر نیست • این امر تعدد پیش ازین هم درمشرق زمین معهود بوده است چنانچه حضرت سلیمان علیه السلام زنان بسیار درحرمسرای خویش داشته است • باری توانکران ملت اسلام را حریمی خاص وجداکانه

است بلغلامان وخواجه سرایان محفوظ
ومضبوط که کسی به پیرامون آن نتواند کشت ·
زنان اسلام‌را بمجلس مردان بار نیست ومردان
نامحرم‌را بنزد زنان راه نه · آنچه درحرم
ازجواری وسراری‌است خاص خداوند خانه
است · اکر زنی به بیکانه نظری داشته باشد
هرآینه خیانت ورزیده‌است ومستوجب سزا
وجزاست · اما شاید مکر زنان بنکاهبانی
غلامان وپاس پاسداران بچربد وازرن یاجواری
خلافی سر زند · مثلا بازبان حال ومرسول
وارسال وخصوصا بدستیاری و پایمردی زنانی
که باندرونها راه دارند ممکن‌است که مقصود
ومأمول خود بجای آرند که کید ایشان
عظیم‌است · پس هر زنی‌را ازرنان حریم
رواقی جدا کانه و یا دستی خاص از عمارتست
مشتمل بباغ و باغچه · ازخانه بالرابه بیرون
میروند وشاید جای فرود آمدنشان‌را بندوبستی
مخصوص باشد بنوعی که نه تنها وصول بدیشان
بلکه دیدار ایشان نیز به بیکانه میسر نباشد ·
در بلاد آسیا زنان بالکلیه خانه نشین
نیستند اما ازخانه سرتاپا پوشیده بیرون‌میروند ·

در برخی از جزائر روم و بلاد ارمن ستر زنان بدهان بندی منحصر است و با کشودن آن از حیز حرائر بیرون میروند · در بلاد هند عفت زنان بپوشیدن روی وا بسته‌است و بس درحین احتیاج کشودن هرجای از بدن‌را جواز هست مگر روی‌را · در پارهٔ از بلاد در پوشیدن پا تأکید مینمایند · در (اندلس) اسپانیول پیش ازین بپوشیدن پا ازانظار اهتمامی تمام می‌داشتند ·

تعدد زوجات درغیر بلاد اسلام نیز هست · چنانچه درمیان طایفهٔ (بجوانا) در بلاد کفرستان یعنی بربرستان افریقیه میباشند · مرد درآن سرزمین زنی میگیرد وبازن لانهٔ میسازند وگوسفند چند فراهم میآورند وباهم بسر میبرند · چون مرد دردستگاه فراخی یافت لانهٔ دیگر میسازد وزنی دیگر میگیرد وبرای این زن نیز گوسفندی چند بهم می‌بندد · همچنین بقدر وسعت دستگاه زنی نیز میافزاید وشماره محدود نیست · درجزائر (کوریل) عادت اهل (اینوس) این بود که حکام ایشان ریش سفید امر بودند وهریک‌را بلدی چند درتحت فرمان

بود و در هر دهی زنی جداگانه داشتند • درمیان (اروقان) که قومی ازوحشیان (امریکا) هستند هر مرد چندین زن میگیرد اما زن اول درحقیقت زن حلال وکدبانوی حقیقی است وحق برتری بسایر ضرائر یعنی وسنی وهووی خود دارد • اما اینقدر هست که هر یك از آن زنان را دیگدانی خاص است • هر یك هرروز برای سرسفرهٔ مرد خوراکی آماده میسازد ومرد شبانگاه بنزد هرکدام از آنان که میخواهد میخوابد وهر یك را هرساله وجه لباسی خاص است •

اکنون یکی ازاموری که طبیعت انسانی بر آن راضی نمیشود استحقار وخوار شمردن زنانست ورفتار باایشان بخلاف خوشنودی حضرت یزدان • چنانچه وحشی صفتان ممالك آسیا وافریقیه و یکی دنیا زنانرا مافوق طاقت وتحمل ایشان باشغال جانفرسا وا می‌دارند ازقبیل نصب خیام وطبخ طعام وادارهٔ خانه وسامان کاشانه وچار پا چرانیدن وهیمه وهیزم کندن و بریدن و بردوش کشیدن وسر بار همه این بارها فرزند پروریدن ومانند اینها

تکلیفهای مالایطاق بایشان عرض نمایند وخود
مردان یادرسایهٔ خیمها بادشت وهامون بگشت
وگذارمی‌چمند . بااینهمه کار و بار دستوری
بیرون رفتن و باشوهران در یکجا شام وناهار
خوردن نمی دهند . شاید درسفره ایشان‌را
مانند کنیزان و پرستاران بخدمت برسر پا وا
دارند چنانچه گویا همسر و همخوابهٔ ایشان
نیستند . درنزدیکیٔ شهر (اورنوق) که در
(امریکا) ست بعداز اجرای شعائر عروسی
زنانی که چاشنی زادن وخانه داشتن چشیده‌اند
برسر نوعروس گردآمده بخطابی چند مخاطبش
میسازند که خلاصهٔ آنها این‌است . ای دختر
سیاه روز بدبختی اندوز اینك داخل سلك زنان
وهدف تیرمحنت مردان گشتی چاشنی بدبختی
ورنج وعنارا بچش . بار ستمکاری‌شوهر بیروت‌را
بکش . سروکارت بابیداد گری است که سر
وکارش بادیگران بیش ازتست حق همخوابگی
وهمسری نمی‌شناسد ازتو وهواداران تو نمی
هراسد . درخوابگاه تو بابیگانه میخوابد واززندگی
خود بکام دل آرزوی خویش‌می یابد . تو بیچاره
ازکام دل دور ازآرزو مهجور . باری که فرا
از بردباری‌تست . اززحمت‌خانه‌وخدمت کاشانه

بردوش میداری وشاید باری دیکر درشکم
وسر باری در بغل داشته باشی درتاب آفتاب
میسوزی بصدمهٔ باد و باران میسازی طعامش
می‌پزی سفره‌اش می‌اندازی واوترا بلقمهٔ نمی
نوازد و باخاطر تو بهیچ ردی نمی سازد ٠
خلاصه ازجملهٔ عادات این طایفه اینکه زن
نخستین کدبانوی خانه وسرور سایر هوویان‌است
که‌این نیز دیکرانرا دردی بالاتر ازهمه دردها
ست ٠ وازآن زنان هستند که از کثرت رنج
وتعب وازشدت مقاسات ومجاهده نیرو
وتوانشان نمیماند اولادشان ضعیف ونحیف میشود
وشاید عاقبت ذریهٔ ایشان بریده ومنقطع‌میکردد٠
مخفی نماناد که در نیمهٔ دنیا خصوصا دربلاد
اسلام زن‌را مهر وکابین دادن ناکزیراست ٠
بساهست که مبلغ هنکفتی بعنوان مهر بزن
بخشند ٠ اما درنیمهٔ دیکر خصوصا درفرنکستان
کابین‌را بمرد می‌دهند ٠ کویند که امر
اشکاراست وآن این‌است ٠ درآئینی که
عصمت مرد‌راست وامرونهی دردست‌مرداست
ومرد برزن فرمانروا وقوام است زن باید
فرمانبردار مرد باشد ٠ بی‌دستوری مرد پای ازخانه

بیرون نهد • بعبارت اخری تمتعات خودرا بمرد وا
گذارد • این معامله نوعی ازخرید وفروخت شمرده
میشود و بها شمردن باکسی است که ازاین تمتعات
بهرمند میشود و آن مرداست و آن بها مهر وکابین •
اما درآئینی که زن بامرد همسرو در آزادی
مساوی و برابراست و آنچه میخواهد میتواند
کرد • بار ایشان بردوش مرداست • مرد طلاقشان
نمیتواند داد • زن بروی ایشان نمی تواند
خواست • پس باید بمرد چیزی داد وازکسان
زن چیزی گرفت که چنین بار گرانی را ازدوش
خود برداشته بردوش آن انداخته اند •
وازعادات جاریه یکی هم اینکه کابین بیوه
کمتر ازکابین دوشیزه است • اما درمیان ترکانان
وکردان گاهی قضیه برعکس است بملاحظهٔ
اینکه بیوه کار افتاده وکار آزموده وکار
دیده است ودرخانه داری و پرستاری شوهر
ورزیده وچکیده است ازدوشیزه بهتر و بکار
آمدتراست • اکنون باید دانست که دادن
کابین نسبت بتنوع عوائد بلدان بانواعست •
(کلموکیان) وامثال ایشان ازاقوامی که سر
وکارشان بادواب ومواشی است کابین زن را

ازجنس دولب ومواشی مانند اسب وگاو وشتر میدهند و براین قیاس .

ازمحاسن اسلام یکی اینکه خداوند عزوجل دردل مرد غیرتی خاص دربارهٔ زن خویش القا وودیعه فرموده است حتی اینکه تمام اعضا وبدن حرائررا نسبت به بیگانه عورت قرار داده چنانچه نمودن و گشودن هیچ بدنی برحرائر به بیگانه جایز نیست وبیگانه‌را نگاه کردن بهیچ عضو ازاعضای زنان آزاده روانه . این‌است که حرائر اسلام درخانه مصون وبردیگران فرمانروا میباشند . زنان فرنگان ازسایر زنان بدانستن خواندن ونوشتن ممتازند . وحال آنکه اینمعنی درنزد زنان اسلام نوعما عیب شمرده میشود چه شاید بعضی مفاسد ومعایب بر آن مترتب شود . همچنین ازعادات جاریه عامهٔ مسلمانان و بلکه ترسایانی که در دیار اسلام میباشند . این‌است که اغیار نشاید ازحال عیال وزن دیگران پژوهش واستفسار نماید . وحال آنکه اینمعنی درنزد فرنگان نوعی ازظرافت وادب ونازك رفتاری شمرده میشود چه غیرت وعصبیت مسلمانان درآنان نیست . چرا که ایشان‌را بعفت ودرستی

زنان خود اطمینان و آسودگی تمام است ..
چرکسانرا خصوصا بزرگانشانرا عادت
این است که مرد درهنگام روز از برای تمتع بحریم
خود داخل نمیشود . در بلاد اسلام وجود
بکارت دوشیزگان امری سخت معتنابه است حتی
اینکه روزانهٔ دیگر زفاف علامت وجود
بکارت باظهار دستمالی خون آلود اشاعه میگردد
ودرنزد بارهٔ چادرشب رخت خواب شب
زفاف بدیگران نموده میشود . پیش ازین ذکر
شد که (کروات) چون نو عروس را بکر
می یابند ازپنجرهٔ حجله تفنکی کشاد می دهند
تاموجب زیادتی سرور منتظران ازاصحاب
گردد . درزمان پیش اشاعت نشان بکارت
درنزد یهود نیز عادت بوده است . درچرکستان
اگر داماد عروس را بکر نیابد بخانهٔ پدر
برمیگرداند . بسا هست که درصورت فقدان
این صفت پدر ومادر اورا بفروشند یا بکشند
و بر ایشان کسی خرده نتواند گرفت . اینها
همه برعکس عادات وحشیان بحر جنوب واهل
جزیرهٔ (سیلان) وغیرایشان است که مرد
فراش زن یا دختر خودرا بخواهش دل بهدیه
یا عوضی به بیگانه عرض مینماید خصوصا

بفرنگان وهرچه هدیه بیشتر افتخار زن بیشتر
است • در بلاد برمان ود رپارهٔ مواضع آسیا
زن‌را به بیگانه میفروشند بشرط آنکـه از بلاد
ایشـان بیرون نبرد • عادت اهل (صور)
درزمان جاهلیت این بودکه زنان (استاره) نام
بتی‌را می پرستید ودوشیزکی خودرا نذر هیکل
اومیکـــرد یا براه او میفروخت واین نوعی
ازجهالات ایشـــان بود • همچنین ازعلامت
افراط حریت وغایت آزادی بلاد (سویس)
و (تیرول) و پارهٔ بلاد (اسلوبین) اینکه
هردخـــتری‌را خاطر خواهی باشـد وشـبانه
بز یارتش بیاید وشاید شبـرا تا صبح باوی بسر
برد دختری‌راکه عاشق نباشدمثل درختی‌است
که‌ثمری نداشته باشد • اغلب این‌ست که عاقبت
آن کونه عشق بتزویج میکشد • در برخی
بلاد شــب آمدن عاشـــق‌را شــب تعطیلی قرار
میدهند تا در آنشب بکام دل و فراغت توانند
عیش راند و کار دیکر مانع عشقبازی نشود •
کا هی دهتان زادکان جمع میشوند ومانع آمدن
بیکانه وعشقبازی ایشان‌باهمد یهیان‌خود میشوند•
اکر بیکانهٔ بدخول اصرار نمایدشاید کار بجنك

وجدال کشد . در بلاد (ایتالیا) زن شوهر
دار را رواست که اشکارا با عاشق خود همراهی
نماید . وهمراهش هروقت عاشق بخواهد بدیدن
معشوق بیاید ودر بعض خدمات خاصه باوی
باشد ودرین باب چون چیزی ازکیسهٔ شوهر
بیرون نمیرود صدایش بیرون نمیاید . واین
مردرا شهسواران زن مینامند . اگرچه این
عادت اکنون هم درهمه جا انتشار دارد اما
مانند زنان پیش همگانی نیست ولی باقی
وموجوداست .

اما زنا باتحریم او درشرایع وتحدید حد
شرع بدان دربارهٔ او عادتهای دشوار میباشد .
شریعت محمدی علی شارعها السلام بعد از ثبوت
زنا وشهادت رؤیت آن (کالمیل فی المکحلة)
نظر باحصان وعدم احصان میکند تابسنگساری
یاتاز یانه خواری یابنفی حکم نماید . درشریعت
یهود سنگساری زانیات ازواجباتست . دربلاد
آسیا سر زن‌را میتراشند وشاید خرسوار درشهر
وبازار شهره میسازند وازخانه میرانند ومرد زنا
کاررا رسوای عام مینمایند . ازسزای زنا کار
هرگز چشم نمی‌پوشند . زن زنا کاررا بنام ننگ
آلود وعار آمیز می‌خوانند چنانچه وابستگان

ناچار شده اورا بسبب آن عار و ننك ازدودمان خود می‌رانند در بلاد (بشناق) کاهی مردرا خفه میسازند وسزای زن‌را بشوهر حواله می کنند . پس شوهر باقتضای حال کاهی کوشهای زن‌را میبرد واین‌را کاری سهل میشمارند . اکر شوهر بخواهد ازسزای زن بکذرد دیکران نمیکذارند وابقدراصرار می کنند تادرانجام اورا میکشد . درجزیرهٔ (یاپونیا) اکر مرد زن خودرا بابیکانه در یابد مراوراست که درحال وی‌را بکشد . اکر پدرزن اورا درآن حالت در یابد باید اورا بامرد بیکانه هردو بکشد درنزد پارهٔ خیمه نشینان جای کردان زناکار عفو کناه خودرا بمقابل چند سر حیوان میخواهد وبخشیده میشود .

ازجمله اموری که درآن دین اسلام‌را برسایر ادیان تفوق‌است یکی هم جواز طلاق‌است چنانچه مرد بزن خود بکوید (انت طالق) یا (الحقی باهلك) قاعده درین باب کفتن لفظی‌است که دلالت برفراق کند صریحا مانند صیغهٔ اولین که دراینصورت احتیاج به‌نیت نباشد یابطریق کنایه مانند صیغهٔ دومین که درانحال به‌نیت

محتاج است • مرد میتواند زن خودرا طلاق
گوید بی هیچ موجب وبی هیچ مقتضی • اما
درمیان ملل غیرمسلم ازاهل کتاب ودیگران
که زنان‌را درنزد ایشان مانند مردان قدرت
وتوانست درپارهٔ بلادایشان طلاق واقع نمیشود
مگر بدواعی قوی وبحضور خویشان وحکام
شرع • درممالك نصارای (کاتلیك) شریعت
بطلاق رخصت نمیدهد وکشیشان هرکز اذن
طلاق نمی‌توانند داد • اما عرف وسیاست مانع آن
نمی‌تواند شد • درشریعت ایشان چون بحکم
عرف طلاق واقع شد نه‌مرد میتواند زن دیکر
کیرد ونه‌زن میتواند شوهر دیکر کند • اکرچه
امر بقطع نسل منجر شود مکر درقلیلی ازمسائل
ومواقع اما درمیان پروتستان محظوری درطلاق
نمیباشد ولی بعد از آن زن ومرد هیچکدام
تزوج نمی‌توانند کرد •

اکنون دوکلمهٔ هم ازتمدن وتوحش بکوئیم •
فرقهٔ ازمردم امور دنیوی خودرا باهوای نفس خود
درساخته‌اند وآنچه مطابق دلخواه وخواهش
ایشان است ازلذات وشهوات بر خود آماده
نموده تابدرجهٔ نهایت مستغرق حظوظ وهواجس

نفسانی وسالك سبیل سهولت ورفاه کردیده نام
اورا تمدن وظرافت وادب کذاشته‌اند • بلاد
خودرا بلاد تمدن وتهذیب ودیار ظرافت وادب
مینامند وازان دیکران بلاد توحش وناهلی
وبربری می کویند • خودرا مهذب ومؤدب
ومردم‌را غیرمهذب وغیرمؤدب ونامردم
می‌نامند • هرمملکت هرچه درظرافت وادب
وتمدن بیشتراست حسن رفتار وخوبی کردار
مردان بازنان بیشتراست • اما دستوری
ورخصت بزنان نسبت باحکام وعوائد بلادمختلف
ومتفاوتست • از آداب افرنج اینکه زن همیشه
کشاده روی و کشاده سر واکر بخواهد کشاده
بازوان‌است • درتابستان از پشت سر تابمیان
شانه واز پیش روی تابه‌پستانها کشادن
جایزاست • زن باهرکه دلش میخواهد خلوت
می‌سازد • بابیکانه شب و روزو کاه وبیکاه
بتماشاخانه وبازیکاه میرود بکشت و کذار
درکوچه و بازار میکردد • زنان بامردان
میکویند ومی‌شنوند ومیخورند ومی‌نوشند •
بیکانکان درروزهای عیددر پیش‌روی شوهران
صورت ودست زنان‌را می‌بوسند و بپارهٔ

اندامشان دست میمالند • باپیکانه بقهوهخانه
وسرود کاههـا درمیآیند • اینها همه درنزد
فرنکان ازاعلا درجهٔ ظرافت واز اقصا مرتبهٔ
ادب محسوب است وهمهرا مطلوب • وسبب
این امر اندوه کساری مردانست از پهلوی زنان
وبهرهمندی ازجمال وديدار ایشان ومحروم نماندن
زینه ازوصـال وتمتع مادینه • دربلاد روس
پیش ازانکه باین ظرافت وادب مأنوس ومألوف
شوند زنانرا بمجالس مردان بار نبود وباایشان
آشکارا سروکارنه • چنانچه امروزه همجوار
ایشان تاتاران بهمین سانند • چون درسفره بیکانه
بودی زنان برسفره ننشستندی • ولی در آخر
سفره دوشیزکان باآرایش وحلی تمام بجای طعام
داخل شـدندی جامهـای شراب وعرق وفقاع
دردست بمهمانان پیودندی ومهمانان رخسارشان
بوسیدندی پس بیرون رفتندی وزیاده براین
زنانرا ازمحفل مردان بهره نبودی • درزمان
پادشـاهی پتر بزرك درسایهٔ فراخ حوصلکی او
آزادی تمام یافتند وکارهائی که نمی توانستند کرد
دستوری کردن آنها یافتند • پایه ومنزلت
عالی وفروبهای غالی پیدا کردند • درمیان مردان
چندان رتبت وحیثیت بهمرسانیدند که تولیت

سلطنت بدیشان جایز شد • در بلاد انکلیز الآن عمل بعکس عادت بلاد روس است چنانچه زنان با مردان در سر یک سفره غذا میخورند اما در آخر سفره همینکه مسکرات بمیان می آید جای تهی میسازند ومردانرا بحال خود میکذارند تا بدلخواه بنوشند ومصاحبت نمایند • کویند این عادت ازانکاه باز مانده است که مردان انکلیس بعداز طعام زیاده شراب میخوردند ومست وخراب کارهای ناشایسته بحضور زنان ومخل ننك وناموس حرائر ازایشان سر میزد • پس این عادت متداول شد واکنون هم متداول است •

درممالك فرانسه زنان‌را قرب ومنزلتی تمام است • در اکرام واحترام زنان مبالغه‌واهتمام عظیم مینمایند • زنان می‌نشینند درحالتی که مردان ایستاده‌اند • مردان اظهار عشق ومیل ونظر بازی بدیشان میکنند وایشان اظهار لطف ومهربانی بمردان می‌نمایند • درحرکات وسکنات راه صواب وطریقهٔ آداب بمردان میآموزند • کفتارشان در رو دارد • کردارشان پسندیده ودلچسب همه‌است • درمجلسی که زن نیست

لذت نیست کرمی نیست لطف نیست • شادی وسرور جشن وسور باحضور زنان است وفرح ونشاط مجالس ومحافل بادیدار ایشان • هرکجا زنست صدر مجلس آنجاست • بزرك همه اند وصاحب اختیار همه • پیشروند و پیشوا مختارند ومقتدا • رای آنست که می اندیشند • حکم آنست که میفرمایند • امرشان جاریست وفرمانشان ساری چون سخن ازامری ونهی میرود زنان همه زبانند ومردان همه کوش • زنان همه کویا مردان همه خاموش • در بلاد المانیا وفلمنك وانکلیس ودر بعضی ممالك متحده امریکا مردان شبها بمیکده وخرابات میروند وزنانرا بسامان خانه و پاس کاشانه وا میکدارند • اما این امر درممالك فرانسه نادر بلکه ممتنع الوقوع است • چه در آنجا مرد بازن دمساز و همراز است ودرتمتع ازلذایذ وحظوظ شریك وانباز • صفای بزم مردان ولطف مجمع ایشان زن است • ولی اینقدر هست که درفرانسه مانند بسیاری ازسایر ممالك زنان سلطنت نمیتوانند راند • کویند سبب آن این است که چون زنانرا سلطنتی حقیق برمردانست اکر بسلطنت مجازی

ایشان هم دست یابند مردانرا بیکبار بازیچهٔ خود می‌انکارند . چنانچه درعالم محبت همین میکنند . اما درانکلستان وروسیه وسایر جاها حق سلطنت دارند . بااینکه در بارهٔ بلاد چنانچه درفرانسه‌است زنان‌را بامور سلطنت دخلی نیست اما باز ایشان‌را درامور حکمی وفرمانی نافذوعظیم‌است . خصوصا هرگاه زن سلیطه وکارآگاه وشوهر چشم بسته و پادشاه باشد آنکاه رشته بکردنش میافکنند و بهرجا که خاطر خواه اوست میکشد . اکر زن معشوقهٔ پادشاه باشد یعنی زن حقیقی وی نباشد و پادشاه خاطر اورا بسیار خواهد هرآینه بنده وفرمان بردار او خواهد شد خصوصا اکر پادشاه تنك‌رای وتنك روی باشد ومعشوقه بسیار دان وبهانه جوی . پس معلوم میشود که زن هرچند درظاهر پادشاه نشود میتواند درحقیقت بزرکتر از پادشاه باشد . چکونه نمیتواند که

(مصراع) (حسن میدهد بنده‌را شهی)
(عشق شاهرا بنده میکند)

(عربی)(ان المحب لمن یحب مطیع)

استادان عشق‌را بدین نوع تعریف کرده‌اند

که عشق مسارعت است بهر آنچه رضای معشوق در آنست واین نیز مسلمست که کشش عشق در طبع سلیم بسوی زنان است واهل فرانسه را میل شدیدی بدیشان • آری رقت طباع وحسن منادمت دراجتماع بعشق حاصل میشود (بیت)

(هرکه عشقش نیست یکسر کار و بار)
(بهر او پالان و افساری بیسار)

(عربی) فلا خیر فیمن لایحب و یعشق •

پارهٔ برآنند که سکلابیان زمان پیشین مردکان را میسوزانیدند • هرکاه مردی زندار میمرد زنش را نیز باوی بآتش میانداختند • این آیین درنزد قدماء (اسوح) نیز معتاد بوده است واکنون هم درهندوستان جاریست • چنانچه هرکاه مرد بمیرد وزنی ازاو بماند آن زن آهسته آهسته باتشکاهی که لاشهٔ شوهررا میسوزانند درمیآید و بمرك خود بسوزش باآن لاشه مقاسات مینماید • درشهر کلکته سالی بقدر هشتصد زن بااین عادت مستهجن میسوزند • اما اقدام زنان بآتشکاه نسبت بکستاخی وهراسناکی وسختی ایشان وسستی اعتقاد ایشان یکسان نیست • برخی باکستاخی وشادی خودرا باتش میاندازند ولاشهٔ

شوهررا درمیان آتش ببغل میگیرند و باکی نمیدارند تااینکهٔ بااو خاکستر شوند • پارهٔ دیکر ازروی سست باوری خویش باتش نمیاًیند مکر بدلایل براهمی وترغیب وتشویق بدر ومادر درآن باب • پس درهنکام در آمدن باتش آلات وادوات ساز وموسیقار مینوازند والتهاب وشعلهٔ آتش رابارو غن خالص میافزایند تا فریاد وفغان زن باطنطنه وطنین آلات وآتش شنیده نشود • واین امر درنزد ایشان موجب نواب آخرتاست وتقرب بحضرت عزت • این نواب را (سعطه) مینامند که بزبان هندی بمعنی قربت مستحب میباشد که از بیوکان صادر میشود • اینك دلیل آنکه اعتقاد باطل ورسوم عاطل تا بچه درجه درنفس زنان مرکوز ومستحکم است • باید دانست که باعتقاد هندوان هلاك انسان خود روا نبود •این عادت بدعت براهمه و بیروان برهماست که آنارا بدین سنت تحریص وترغیب و بترك آن تهدید وترهیب مینمایند • میکویند که این سنت زنان شوهر مرده وشوهرشانراوسیلهٔ فوزبرتردرجات بهشت است • همچنین کویند که ازمؤکدات این عمل یکی

هم آنست که درهند دختران درخوردیسالی شوهر میکنند و بمفارقت خویشان وتربیت درز یر دست شوهران خوکر میشوند • پس ازمرك شوهر ایشان‌را پشت و پناهی‌وگریزگاهی نمی ماند • باقتضای ضرورت باید بخانهٔ والدین بر گردند • ودرسایهٔ سر پرستی آنان زندگانی کنند وحال آنکه در آن دیار پدر ومادرراچندان دلسوزی‌و فکر بهروزی فرزندان نیست • پس بحکم (النار ولاالعار) شکنجهٔ آتش‌را بسرزنش خویشان ترجیح میدهند • ازجانب دیگر هم ترغیب وتشویق براهمه مرك‌را برزندگی برایشان هموار تر میسازد • چه براهمه عیش دنیارا فانی وعیش آخرت‌را باقی‌این‌را باکدورت وگذران و آن‌را باصفوت وجاویدان میئمایند • میگویند که هرزنی که درین نشأ خودرا بالاشهٔ شوهر بسوزاند درنشأ آخرت بشمار هرسر موی وی هزار سال بخوشگواری نشاط میراند ودرنعمت سرمدی مخلد ومؤبد میماند •

این‌است‌که بیشترازززنان‌بی بیم وهراس و بی اندوه وزاری پس از بخشیدن لباس‌و پیرایه و بدرود

خویشان وهمسایه پای درآتش میگذارند و پروای هیچ ندارند . هرچند دولت انگلیز ایشانرا ازین عادت باز داشتن خواست دسترس نشد . چون درشهر مجال اجرای این آیین نمی یابند بصحرا میروند ودرآنجا داخل این ثواب میشوند . انگلیزانرا کمان اینکه پیش روی این عادت را گرفته‌اند ولی محض کمانست وآن عادت هنوز درمیان . (بیت)

(رسم بد درطبیعتی که نشست)
(نرود تا بروز حشر ازدست)

گویندکه باآن تشویق وترغیب براهمهٔ گمراه و بااهانت وخاری پدران ومادران دنی و بدخواه ابطال این عادت شنیع ممکن نتواند بود . آیا ممکن نتواند بود که بادلائل و براهین خاطر نشان پدر ومادر کرد که تربیت دختران از اذاقهٔ عذاب شدید بدیشان اسلم واعظم است . آیا باتربیت وتعلیم اضلال واغوا بودن اقوال براهمه‌را نمیتوان بدیشان تلقین وتفهیم کرد .

ازغرائب امور یکی هم اینکه اززنان (نیر) که قبیله ایست درصحرای (میبار) ودرمیان سایر قبایل آنجا ایشانرا شرفی است حکایت

میکنند . کویند که این زنانرا عادتی از عادات همه زنان مختلفتر است . چنانچه مردان این قبیله همه اصحاب حرب وجنکند وشغلی بجز این ندارند وهرکز درفکر اندوختن معیشت بازنان خود نیستند . بس زنان متکفل معاش مردانند . هرزنی‌را خانه‌ایست وچند شوهر دارد که بنوبت یکان یکان به‌نزد وی‌میآیند . کویند که هرمردی‌را دری جدا کانه‌است که از آن در داخل میشود وسلیح خودرا بیرون‌در میکذارد . ونیز کویند که آن زن‌را ایام مخصوصی‌است که در آن همه شوهرانرا جمع میسازد ومهمانی بدیشان میدهد . خود باایشان غذا میخورد بی آنکه درمیان ایشان بجز مواخات وتحابی چیزی واقع شود . همچنین زن همه فرزندان‌را که از ین شوهران حاصل میشوند میروردبی انکه بدرشان‌را بشناسد . اینچنین عادتی درمیان‌اهالی (اسارته) که فرقهٔ ازقدمای رومیانست بوده‌است اما اکنون ازایشان اثری نیست .

قریب بنقیض این فقره اینکه کویند کروهی اززنان بودند که ایشان‌را (همزون) مینامیدند

یعنی زنانی که ترك شوهر میکفتند ونفس خودرا وقف جنك وجدال میکردند • اکنون این عادت منقطع کردیده‌است وازآنان‌اثری نمانده • اینقدر هست که درمیان‌پارهٔ اقوام جنکجو زنانی یافت میشوند که مانند شوهران خود فن جنك وحرب میدانند و باشوهران بجنك میروند و بدیشان یاری میدهند ودرجنك کار مردان میکنند • پیش از ین سکان (اسوح ونوروح) درفرنکستان زنانرا کشتیبانی ودزدی وجنك درکشتی میآموختند • اکنون هم درجبال بلاد(موره) طایفهٔ لشکری‌است اززنان باسلیح جنك آراسته که درجنکها سرکردکی جماعتی میکنند (مانیوت) نام که بمعنی ر بانید کان‌است •

(فصل‌هفتم‌در نسل ونژاد)

زه‌وزاد ازجمله اموریست که در نزد همهٔ مردم ستوده‌است وعدم آن نوعی ازنقایص وعیوب شمرده • این‌است که کفته‌اند زن نازا نباید کرفت • درممالك اسلام وسایر جایها که‌زیاده ازیك زن کرفتن و تصرف درجواری جایزاست بازکمست که کسی بیش ازبیست سر اولاد داشته باشد • ازرسوم

اهل کوه قاف یعنی چرکسان اینکه فرزندان خودرا بدست دهقانان خود بپرورش میدهند. در برخی، بلاد دختر را برای ازدواج میفروشند این‌است که هر پدررا دختر بیشتر مال ومنال بیشتر است ودختران نوعی ازثروت و یسارند . بسیاری از پدران آن دیار بدختران خود که ملك ایشانست پیش از بلوغ تصرف فروش مینمایند .

(خرخیز) ان فرزندان خودرا بمقداری برنج یا آرد میفروشند . در بازار (وشندی) افریقیه بهای کودك سه کیله غله است . معاملهٔ پدران ومادران درحق فرزندان کاهی بپایهٔ سنکدلی و بیرحمی میرسد چنانچه بااینکه مهربانی ودلسوزی در بارهٔ فرزند ونازاولاد طبیعی است باز ایشان‌را هلاك وتلف میسازند . مغاربهٔ پیشین باهمه مردمی وتهذیب فرزند خودرا بادست خود قربان مینمودند . کویند که یکی از پادشاهان (سجیلیا) وقتی که بر (کارتاژ) یان فیروزی یافت شرط آشتی وی باایشان فرو کذاری این رسم ناهنجار ایشان بود . اهل جزیرهٔ (هوتا یتی) اولاد خودرا وقف بتی مینمودند (ادرو) نام وعادت ذبح انسان برای آن تا اوایل این قرن باقی بود . همینکه می‌پنداشتند

که بت خشمناك شده است و بدان بهرسو بانك
میاآوردند تا مردم اولاد نذر کردهٔ خودرا
میاآوردند وبرای فرو نشاندن نایرهٔ غضب بت
بکورستان میبردند و بعداز قربانی جثهٔ اورا
پاره پاره کرده ببرکهای چوبین می پیچیدند
و بدرختان میاآویختند • اهل (اسپارته)
بلکه رومیان هم بااینکه اکثر رسوم خجسته
وفرخنده داشتند چون زنشان فرزند زشت
میزاد بی هیچ دغدغه وتشویش خاطر اورا
برهکذار میانداختند تاپیکانکان بردارند •
پیشینیان بلاد (اسوج) نیز درزمان تنکی
اولادخودرا دور میانداختند •

کویند که در بلاد چین نیز از بسیاری
نفوس انداختن اطفال برهکذارها شیوعی دارد•
اما بزرکان ومروتمندان آنانرا برمیدارند تا
ازسرما وکرما وکرسنکی وتشنکی نمیرند
وسکان آنانرا ندرند •

در یکی ازجزایر (ماداکاشغر) مردم
از پارسایان خود درخواست مینمودند تا زایجهٔ
مولودرا کشیده طالع ویرا میدیدند • اکر
مسعود ونیك پی می یافتند چه به ازان
واکر شوم پی می یافتند ویااینکه درماه آذر یا

نیسـان فرنگی زاده بود بمغارهٔ میانداختند تا درندگان بدرند •

درجزیرهٔ (فرموز) زنان‌را دستوری نبود که پیش ازسی و شش سـالگی فرزند زایند ووجه این حرمت‌را کسی نمیدانست • پس اگر پیش از ین سن زنی حامل میگردید جنین اورا سقط مینمودند •

در بلاد (غیانهٔ) ینگی دنیا درمیان قبیلهٔ (بیربیس) چون زنی توام میزاید ناچار یکی ازآنان‌را میکشتند بدین بهانه کـه توأمی فرزندنشانهٔعهر وزناکاری مادراست •

انکلیزان درمیان هنود (جزرات) رسمی غریب دیدند چنانچه دختران‌را درحین زادن میکشتند وندانستند که‌این رسم ازکجا بدانجا راه یافته‌است پس کوشیدندتا بسعی تمام کو یا این عادت‌را برانداختند •

پیش از ین کفته شدکه چرکسان فرزندان خودرا به‌تربیت دهقانان میسپارند و بخانهٔ پدران ومادران نمیایند مکر دروقت زن کرفتن وکم میماند که یکدیکررا نشناسند اینجا میکویم که مزدمربی آنست که پدر طفل پس ازرسیدن بسن رشد رسدی ازآنچه او ازغارت درراه

زنی میاورد بمربی میدهد ٠

اکنون باید دانست که اگرچه مردسنکدل و بیرحمرا پروای اولاد خود هم نیست تا چه رسد باولادمردم اما مردمان رحیمدل وصاحب شفقت از پرستاری وسرپرستی بینوایان وبیچارکان دریغ وکوتاهی نمی نمایند ٠

در بلاد بزرگ بیکس‌خانه و یتیم‌خانهـا که مارستان مینامند ساخته‌اند و بی پدر ومادر وسایر بیچارکان وبینوایکان‌را درآنجا نهاده متکفل هرکونه احتیاجات وضروریات ایشان میشوند وعلوم و صنایع بدیشان میاموزند ٠

درلندن بنام حضرت عیسی مارستانی سخت بزرگست که اطفال آنرا کاهی به پیشگاه شهرآورده باصور متعدده نوازشها ومهمانیها میکننـد ٠ همچنین در (هامبورغ) نمسه از برای نرینه ومادینه مارستانیست که کودکان آنرا نخست درکوچهـا میکردانـد وتوانکر زادکان بایشـان هدیها وتحفها نیاز میکنند بعد ازان ایشان‌را درروز مخصـوص بتفرجکاهی میبرند وجشنی برای پاداش علم وعمل بدیشـان دادن برپا میکنند ٠ همان طفل که دراثناء سال

درعلم وهنر ازدیگران بیشتر بوده پیشوا میسازند • وساعیان و کوشش کاران هدیها بنام پاداش میدهند • بساهست که طفلی چندان هدیه میگیرد که برای سرمایهٔ تجارت یا پیشهٔ بعداز خروج وی ازمارستان کفایت کنند •

درجزیرهٔ (مالطه) متعلقان مولود درخانهٔ او جمع میشوند ودر پیش مولود سبدی ازحبوبات و نقول وسبدی دیگر ازاسباب سیف وقلم میگذارند تاطفل بهرچه دست برد برسم تاول بعدازبزرگ شدن مناسب آن برای وی تعیین کار و پیشه میسازندو آن سبدرا (قوقسیا) مینامند •

(فصل هشتم در پیری)

بدانکه پیری وسالخوردگی در بلاد حضری و بدوی بلکه درنزد وحشیان و بهایم صفتان هم صفت تعظیم واحترامست • حتی اینکه ارباب منصبهای عالی مانند حکام وقضات در بسیاری از بلاد هم سالخوردگان را بردیگران برتری و پیشی میدهند • وانکهی اصحاب مناصب را بلفظ شیخ یامرادف آن هر بیشترین زبانها مانند پیر و آق صقال وامثال اینها

ازالفاظی که افاده معنی طاعن در سن کند یاد می‌کنند • پیش ازاین درشمال بلاد افرنج پیران سالخورده امنای شرایع واحکام میبودند وازروی کمال استغنا و بی‌نیازی بسبب مدخرات اذهان ایشان احتیاج بتدوین کتب ورسائل درآن باب نداشتند • ایشان نیز تابع و پیرو آیین ورسوم قدیم میبودند • وازاموری که ازغرائب شمرده میشود جبلی وفطری بودن احترام وتعظیم‌شیوخست‌درنزد اعراب‌واتراك •

برخی ازدیوساران وطوائف نامردم ازجاده مراعات مودت فطری پای بیرون نهاده مرتکب‌عادتی بالکلیه خارج ازمردمی ومروت می‌شوند چنانچه پیران درمانده ازکار وبی دست وپارا بجهة اینکه ازتحصیل قوت فرومانده‌اند میکشند وانتظار اجل ایشان نمیکشند • کویند که کشتکان این کونه پیران نزدیك ترین مردم‌است بایشان ازحیثیت پیوندی وخویشی باخرسندی پیران بقتل خود چرا که این امرعادت‌وعادت‌طبیعت ثانوی شده‌است • این رسم بد در یکی دنیای شمالی کم کردیده‌است بلکه نزدیك بدانست که‌ازبیخ

وبنیاد برانداخته کردد مانند اکثر ازعوائد وحشت ونامردمی که کم کم ازمیانه برمیخیزد •

یکی ازمصنفین میکوید که در یکی ازجزیرهای یونان که (سیوس اوزیا) می‌نامیدند وقتیکه میخواستند پیرمی‌را بکشند شراب زهرآلود بوی مینوشانیدند •

وچون این عادت اززمان قدیم درنزد ایشان ریشه کیرشده بود ازرك وریشهٔ ایشان بیرون نمی‌رفت • این عادت نظیر عادتی‌است که درنرد طایفهٔ (افوبیان) مؤسسین (مرسلیا) جاری بوده است • چنانچه هرکاه یکی ازشیوخ دیوان بلد ازجان خویس سیرمیشد موجبات واسباب قتل خودرا بیان میکرد وشراب زهرآلود برای قتل نفس خویش میطلبید پس اکر بیان اسباب اورا معقول وخرد پسند می‌دیدند از آن شراب بوی میچشانیدند واکرنه اورا ازآن تعمل منع می‌نمودند •

در بلاد هند درمیان (مهرات) رسمی بود سخت ناپسند اکرچه نادرالوقوع است بدین کونه که اکر کسی‌را بردیکری قرضی‌است

(واستیفای)

واستیفای آن نمی توانست یا اینکه بکسی مظلمه بود وتوانائی اخذ ثار وانتقام ازدستش برنمیآمد حماقت وکودنی وی را بارتکاب امری شنیع وامیداشت • چنانچه مشعلهٔ افروخته بازنی پیرکهٔ بیشتر مادران طلبکار یاستمدیده یایکی ازخویشاوندانش بودی بخانهٔ بدهکار یاستمکار فرستادی تاخودرا عرض وندرسوختن وخاندان غریم رانشانهٔ تیرلعن وطعن جاویدی نمودن کردی ووعد وتهدید نمودی بدین که دردنیا وآخرت ایشان را آسایش وراحت حرام خواهد شد • گاهی غریم این امررا شوم وناپسند شمردی وازرعب وهراس خود بوفای حق واسترضای خصم پرداختی • گاهی نیز بمقام نکول واعراض برآمدی تاپیرخودرا آتش زدی • پس آن خاندان که موجب سوختن پیرزن میشدند ازچشم اعتبار مردم ساقط ودرجهٔ احترام واعزازشان هابط میشد ومردم از آمیزش آن خانواده کناره می جستند وشاید می پنداشتند که عذاب ونکال الهی بدان خاندان حلول نموده است وتاروز بازپسین روی رستکاری وخلاصی ندارند •

(فصل نهم در جنائز)

کرامی داشتن مرده در نزد همه مردم طبیعی است اکرچه این اکرام بحسب اختلاف امم مختلف است چنانچه شاید تعظیم وتوقیر قومی مرموتارا در نزد قومی دیکر غریب نماید ۰ از عادات جاریه در نزد بعضی تشییع جنازه است بادبدبه و کبکبه ۰ مثلا درمیان اعراب بادیه نشین خویشان مرده در پشت سر تابوت پای برهنه میروند زنان کیسوانرا پراکنده خاکستر بسر می‌پاشند ۰ نوحه کران بمرده میکریند تاشعار شیون واندوه اظهار کنند ومرده‌را باوصاف راست ودروغ بستایند ۰ بعداز برکشتن ازتشییع جنازه طعامی هم میدهند وشش بار مهمانی عزا می‌دهند ودر آن مهمانیها نوحه کران شکمها ازعزادرمیآورند ۰ نخستین این مهمانیها روز سیم دومین نهم سیومین بانزدهم چهارمین چهلم بنجمین درسر شش ماه وششمین درسر سال مرك مرده‌است ۰

در (ابسك جبل (ابرنات) ودر پارهٔ بلاد دیکر زنان درعزا شیون مینمودند موی می‌تراشیدند روی میخراشیدند ودرمیان چرکسان

مردان باتازیانه وچوب خودرا کتك میزدند ·
درافریقیه وجزائر بحر معتدل که بحر جنوب
و بحر کبیر نیز میکویند وفرنکان (پاسفیك)
مینامند همینکه پادشاهی یاامیری بزرك میمرد
جمعی ازغلامان وبندکان را بر سر قبر ایشان سر
میبریدند و بنام اکرام باایشان دفن مینمودند ·
این عادت همان عادت رومیانست که چون
مرده را اعزاز خواستندی اسب تازان و نیزه
اندازان بمیدان بازی بر کماشتندی تا بازی
کنان یکی ازایشان کشته شدی ·

درزمان سلف رسم فرقهٔ دراکرام میت
سوزاندن لاشهٔ وی بود · مانند یونانیان ورومیان
وقدماء فرانسه ونمسه واهل (اسکندیناو)
اینقدر هست که اهل (اسکندیناو) خاکستر
بقیهٔ مرده را درظرفهای ناهموار ساخته نهفته
درمقبرهٔ کلین یاازسنك درشت ناتراشیده دفن
مینمودند · درجهات شمالی آن بلاد اکنون
پارهٔ ازان سنکها موجوداست · این سنکها
اکرچه درساخت ناهموار اما سخت استوار
است · در پارهٔ ازان ظرفها مهرهای دشوارشکن
ازآبکینه ومرجان وانکشترین واسلحهٔ برنده

نیز یافت میشود که وصلهٔ مرده ودلیل آنست
که مرده آنهارا استعمال مینمود ●

گویند که از پیشینیان هیچ گروهی مانند مصریان
قدیم یعنی قدماء قبط درامور دفن اموات اهتمام
نداشته‌است ● این گروه بدستیاری هنری
از بدایع صنایع که بدن مرده‌را از پوسیدن
وگندیدن باز میدارد بقاء وعدم انتشار آن
دست رس میشدند ● چگونگی آن هنر اینکه
جثهٔ مردگانرا باروغن بلسان میاندودند
ودرکنار نیل درمغارها وسردابهائی ازسنك
تراشیده دفن مینمودند ● تفصیل بلسان اندائی
آنکه چون کسی میمرد جثه‌اش‌را به‌بلسانیان
یعنی آنان که روغن بلسان میاندودند میدادند
تا درون ودماغ اورا بوجهی استوار در آورده
پاك و پاکیزه میساختند پس باموادّ مصطکی
که اجسام‌را باالخاصیة درقرون متعدده متعاقبه
ازانحلال وتلاشی باز میدارد میخیسانیدند ●
پس از آن بپارچها ولفافها بپیچیده آنرا مومیا
مینامیدند آنگاه باتابوتی آراسته یا باصندوقی
بشکل همان مومیا دفن مینمودند ● درمغارهای
نزدیك بلاد قوص مومیا یافت میشود ازکثرت

برروی یکدیکر ریخته • اما قبور ملوك و بزرکان
درسردابهای مخصوص است ازسنکهای ناتراشیده
و بیرونش بنقشهائی که دلیل رتبه و پایه
وچکونکی عبادت مرده است آراسته است •
در بعضی ازاین مقبرها درنزدیك مرده بتی
نیز هست چنانچه کویا میت ازو چشم داشت
ثواب یاعقاب دارد وهمانا اشاره است بدینکه
روح را هرآینه ثوابی یاعقابی است • باری
مومیای مصریان ازموادیست که عجایب
وغرائب پژوهان بدیدار آنها سخت مشتاق
وراغبند وهیچ کنجینه آثار قدیمهٔ نیست که
چیزی ازمومیای مصر درآن نبود • درمیان
بعضی ازکفنهای مومیا از برك درخت
مکتوبی یافت میشود مشتمل برتمائیل وتصاویر
ومفید معانی خاص • کویند که آن مکتوبها
متضمن مختصری ازسیرت وترجمهٔ حال مرده
ومحتوی بردستورالعملیست بدلالت اخلاف
برمسلك اسلاف ولی تا اکنون کسی ازاین
اخلاف بفهم رموز واشارات آن اسلاف
نرسیده است بااینکه دریافت آن هرآینه بسیار
سود منداست • همچنین باآن مومیاها

صورتهای خنفسا ازسنك يشم و آتش زن ومرمر سرخ و نيز صور قوا كه و دواب بلسان آلود وآلات پيشه وكسبه وكارميت ومانند اينها نيز يافت ميشود • كذشته ازاينها اكر مرده زن بودی وتوانكر اورا با پيرايهايش بيراستندی پوششی كه اندامش ازوی بكذرد بوی پوشانيدندی تادر پارچه يكتا وساده پيچيده نشود ومانند زندكان لباس اورا دامن وآستين باشد • كمترين فائدهٔ اين امر آنكه آن موميا عرض جمال ومظهر صورت آن مرده بودی • صندوق ميت ازچوب (چميز) كه نوعی ازانجيراست ميبود ودرون و بيرونش مزين ومنقوش • برسر هرقبری سنكی استوار مينمودند معنون باسم ورتبهٔ ميت • خلاصه درهيچ اقليمی ازاقاليم ازقدمای جاهليت كسی مانند مصريان بنكاهداری اجسام مردكان اهتمام نمی نمود • لكن اهل (برو)و(مكسيكا) نيز بدنهای مردكان‌را بلسان اندود ميكردند خصوصا بدنهای توانكران وحكام‌را • پيش ازين درجزائر حالدات طايفهٔ بودند (غونس) نام پشت بشت در آنجا زاده و پرورده كه درتحت حكومت اسبانيول قطع نسل

(ايشان)

ایشانرا شد این طایفه نیز مردکان را باروغن بلسان میاندودند و باپوست بهایم کفن ودرمغارهـا دفن مینمودند ۰ پارهٔ ازآنهـا درهمین ازمنهٔ قریب نیز یافت میشد ۰

رومیـان درامور امـوات بی هیچ تکلف احتفال بسوختن اجسـاد واجسـام اکتفا مینمودند وخاکسترشان را درظرفی سنکین یا رخامین نهاده آنها رادرمحرابی نزدیك شارع عام دفن مینمودند ۰ درراههای نزدیك شهر رومیة الکبری ازین قبور بسیار بود وتااکنون هم هست ۰ درسایر بلادی که درزیر حکومت رومیان بوده است برمزارها سنکها برافراشته اند ونام کسـانی که بقای نام ونشانشان مطلوب بوده است نکاشته ۰ همچنین در بلادی که سنك آسـان سنب ومستعد مدفن یافته اند آنهارا تراشـیده دخمهٔ مردکان سـاخته اند ۰ درصحـاری افریقه و بلاد یونان واناطولی وفلسـطین ازین کونه دخمهـا بسـیار یافت میشود که اکنون تهی است ولی وقتی ازاموات انباشته بوده است ۰

اکنون باید دانست که درمیان این مردم

با این اعتنا بتجهیز وتکفین وتدفین و با گبران پارسی که مرغان کوشت خواررا بخوردن کوشت مردکان دعوت مینمایند فرق بسیار است . مجوسان مرده‌را درحفرهٔ سر باز مینهند تا مرغان کوشتخوار ازکوشت بدنهایشان بهرهٔ یابند پس استخوانهای باز مانده‌را خویشاوندان برمیدارند وهیچ نمی پندارند که این عادت نوعی ازاهانت بمردکانست بلکه ارتکاب این عادت‌را بهترین ثواب ونیکوترین اعمال میدانند ودرسردن لاشه بخاك تاپوسیده ومتلاشی شود بهرهٔ وفائدهٔ نمی بینند .

در پارهٔ بلاد یکی دنیا زنان هنودرا عادتی‌است قریب بدین چنانچه زن چون فرزندش میمیرد جسد اورا بزنبیلی میکذارد و بشاخ درخت میآویزد . برخی ازقبایل یکی دنیای شمالی مردهٔ خودرا درهمان کلبهٔ که ساکنند دفن میکنند . در (ازلند) جدید وحشیان مردکانرا درتنور خشك میکنند و بعدازتکفین آن در بوریا مانند مومیا برای نکاهداری درتابوتها میکذارند ودرجایی دور ازدست رسی آدمی میآویزند . کاهی هم

بعد از مرگ انسان را دفن میکنند و پس از یکسال قبرش را شکافته استخوانهایش را بمحفلی عظیم میآورند ودر آنجا جمع نموده باسبدی میاویزند • ازوحشیان هند طائفه ایست (غاروس) نام که مردکان را درتابوتی باتش میاندازند و پس ازسوختن خاکسترش را کرد آورده درهمان جای سوزش دفن میکنند و بربالایش قبه یامحوطه میسازند و تا سی شب در آنجا قندیل میسوزانند • عادت مشهدجنازه یعنی مرده کشی درنزد ایشان آنست که جنازه را باساز وآواز و بامستی بی پایان و پای کوبی فراوان تشییع مینمایند • پس اکر مرده جاسنکین است و بشیون میارزد یکی از بندکانش را برسر قبرش سر میبرند تا جسدش را باجسد خواجه بسوزانند • اینکونه قربانی درمیان جبابره برابرهٔ نابکار در بلاد افریقیه و آسیا وجز اینها بسیار واقع میشود • درجزیرهٔ (هایتی) ودیکر بعض جزائر مردهٔ اغنیا را باظهار تجمل وتزئید وازدحام وغلبهٔ زنان برمیدارند • زنان لباس سفید در بر وکفشهای سفید بر پا

ودستمالهای زرد بگردن باد بیرقهای گلی دردست جنازه را تشییع میکنند تا عاقبت بخیربگور رود ۰

درنزد یهود امر جنازه متضمن امور عجیب است ۰ ازآنجمله بسیار دقت واهتمام دارند بدفع تطیر یعنی فال بد ودروقت همراهی جنازه پیوسته باستعاذه ازشیطان و به تسبیح وتهلیل بحضرت یزدان میپردازند ۰ در(بولونیا) که استیجار نوحه کر وخواننده درجنازه ازعادت مستمرهٔ ایشان است و پس ازین بنوحه وغنا چنك ونای هم میافزودند چون کسی میمرد پیری بسیار سالخورده درنزدیك جسد مرده جزوی چند ازکتاب مقدسشان میخواند ۰ درهنکام برداشتن جنازه لباس مرده را میدرند وموپش میسترند ودر هنکام دفن خویشاوندان جامهارا چاك میزنند وروزی چند باهمان جامهای چاك زده میمانند ۰ فرزندان مرده چاك بردهان وچشمها میانبارند ۰ ودرنهادن بلحد پای مرده را رو به بیت المقدس برمیکردانند ۰ درمرك زن شوهر با بازماندكان هفت روز برخاك بسوکواری می نشینند بدن

نمیشویند سر نمی تراشند چندهفته بسیاه وسفید
دست نمیزنند کرد اموردنیا نمیکردند • حتی اینکه
اکر کسی سرسلامتی کوید پاسخ باز پس نمیدهند •
اکر فقیراست درین اوقات سایرین خرج اورا
میکشند • پس ازچند هفته انکاه دوختن
رختهای چاك زده براو جایز میشود • همینکه
پسر برك پدر می نشیند تاروز قیامت چاك
کریبانش دوختنی نیست • درد بی درمان
اینکه هرکه را لباس عزا در براست یکسال
تمام بهیچ لفظ تحیتی اورا تبریك وتهنیت نشاید
کرد •

(فصل دهم درشکار خشکی ودریایی)

شکار درنزد کروهی جروضرورت ودرنزد
کروهی دیکر جزو ریاضت وتفرح است •
مردم یکی دنیای شمالی مدتی مدید پیش از آنکه
برزکری وسوداکری و پیشه وری درنزد
ایشان متداول شود باصید وشکار زندکی
میکردند • کار آمدانشان باهنك نخجیر چندروز
پیدر پی به بیشها فرو میرفتند وکاه میشد که
از نکاه خویش بقدر صد فرسنك در پی

بهائمی که خوراك ایشان‌را میشایست میافتادند؛ کوشت نخجیررا قوت و پوستش‌را لباس میساختند . همینکه زمین بلادشان کشتزار شد و کشت و کار رونق یافت کذران ایشان باصیادی باطل واین کونه زندکانی عاطل کردید وزراعت وفلاحت‌را مایهٔ زندکی قراردادند .
درمیان وحشیان (بریزلیا) مرد باهمراهی زن باتیر و پیکانهای کونا کون بامداد از بنکاه خودبیرون میرفتند و به بیشهای انبوه میخزیدند . مرد درزیر شاخ و برك درختان باشکم بزمین میسرید و به (کبی)وبوزینه و (تابور) که نوعی از کرازاست و به (اغوتی) که‌حیوانی‌است بجثه قریب بخرکوش تیر میانداخت . چون یکی ازین جانوران را شکار کردی زن به‌بنکاه میبرد ودر آنجا شام شبشان‌را ترتیب‌میکرد .
ساکنان جبال (آنده) مرد وزن باهم بشکار سیاه کوش بیرون میرفتند ودرسنکلاخها پژوهش مینمودند . وهرجا که سراغی و بوئی ازسیاه کوش میبردند یامیشنیدند دامی بجانب سوراخ او میکستردند . همینکه چند تن ازان بدام میافتاد زن باشادی اورا بلانه میبرد .

در کنارشهرها شکار بانان باسکهای مخصوص سمورآبی‌را در پی میافتادند و اینقدر میدوانیدند تا درانجام اورا باهمه تولکان که درسوراخ داشت میکرفتند .

. اهل یکی دنیای جنوبی کاهی به‌پی شکار (یاغوار) که نوعی از کربه‌است خطرناك میافتند . خطرناکتراز ین صید خرس سفیداست درمیان اهالی (سمو یدِ) و (لاپون) و(اسقیمو) که ایشان در یخهای بحر قطب شمالی اورا نخجیر میمنایند . بهترین راه از برای نجچیرخرس‌سفید آنست که صیاد پوست خرس میپوشد ونزدیك وی میرود بطوریکه امر براو مشتبه میشود که خرس‌است یاآدمی پس ضربتی مهلك براو میزند واز پای درمیآورد .

درافریقیه اعراب ومغاربه وغیرایشان آهو وکاو وحشی صید میکنند . دربلاد آسیا (کیماکیان) بسیار بصید مایلند . سوار اسبان میشوند ودر پی شکار میافتند . ازعقب کرکان میتازند و باتازیانهٔ که عوام آنرا (فرقله) میکویند میزنند واورا میکیرند . کاهی سواره باچرخ و باز که برروی دست میبرند شکار

میکنند . این امر پیش ازین وقتی که شکار مخصوص نجبا واشراف بود وکسی بجز بزرگان دستور شکار کردن نداشت در نزد اعیان افرنج نیز معتاد بوده است . انگاه درخارج شهر بنا وزراعت کم بلکه اکثر بیشه زار وجنگلستان بود . اگر کسی زمینی را میکشت و گرازی دشتی بر آن میگذشت ومیکند وخراب میکرد یارای آن نداشت که موئی از بدن آن بکاهد . اگر احیانا یکی ازفلاحان متعرض قتل گرازی میشد قتل وی واجب میگردید چرا که بامری فوق مرتبهٔ خود تصدی نموده بود .

تاکنون در بلاد انگلیز نخجیرگری کار کسانی است که ارباب مبانی واراضی عظیمند . ارباب سوار اسب میشود و به پی انها میتازد وبهمراه خود خدم وحشم و آلات وادوات نخجیرگری برداشته کلفت عظیمی درین باب متحمل میشود .

دردنیا هیچ چیز خطرناکتر ازشکار فیل هندیان نیست . تاکسی را جرأت شیر وحیلهٔ روباه ودست و پنجهٔ بوزینه نباشد باین کار اقدام واقتحام نمی‌تواند کرد . درماه تشرین وقتی که پیلان ازجنگلستان برای چریدن بارهٔ

چیزها از جوار جنکل وبرای برهم زدن مزرعهٔ نیشکو وشلتوك زار ازجنکلستان بیرون میآیند صیادان بخیال نخجیر میافتند . نخجیر بانان دوفیل ماده دست آموز بهمراه برده آن دو پیل ماده نزدیك پیل نر میروند واورا نوازش میکنند . پس نخجیربان آهسته درزیر شکم پیلان مادهٔ دست آموز میخزد و بنوعی که فیل نر خبردار نشود ریسمانی کلفت ومحکم بپای او می پوندد . مادکان اورا بنزدیك درختی میکشند ونخجیربان ریسمان را بدرخت استوار می بندد . اما این کاررا باتردستی واستادی غریب بجای میآورد . درانجام فیل خبردار میشود برمیآشوبد خشم میکند ولی رستکاری از پالهنك نخجیربان هندی کار حضرت فیل نیست . انکاه بدست صیاد اسیر افتاده آنرا باماده پیلان بخانه میبرد .

صیادان هندرا عادت آن نیست که پیل را همیشه یکان یکان صید کنند . بلکه بیشتر اوقات انرا بیکبار وبیك ناکاه خیل خیل وفوج فوج میکیرند چنانچه درصحرا فضائی را باخندقها وحیاطهای چوب پوش محاط ومحفوف میسازند

ودری کوچك درخورد دخول فیل باو میکذارند • پس خیلی ازماده پیلان دست آموز باخود میبرند تا آنان بانره پیلان به پیرامون هم جمع میآیند • انکاه نخجیربانان از کمین تاخته آنان‌را ازعقب میرانند وبدستیاری فریاد وغوغا وتدبیرهای کوناکون آنانرا بفضاها درمیاورند که درون آمدنشان آسان‌است وبیرون آمدن دشوار • همینکه در آن فضا محصور ماندند بنای هدیر ونفیر میکذارند • پس صیادان میآیند و یکان یکان‌را یابا ملاطفت ویا باخشونت بحسب اقتضا ازانجا بیرون میاورند وبااینکه ازحیثیت وحشت اشد بهایمند باین دست آویز بدست آموزی دسترس میکردند • عاقبة الامر ازتحف هدایای ملوك هند وغیر ایشان ازبزرکان وتوانکران میشوند •

بسیاری ازمردم باصید ماهی عمر می کذرانند وصید ماهی ازصید سایر حیوانات بحری نافعتر واستوارتراست • در (غروالنده) و (سموید) و (اسقیمو) کاوآبی‌را که (فوکا) مینامند ازکنار دریا شکار میکنند • در (فینو) ماهی (سلمون) را ازنهرها

شبانه با آلتهای چنکالین بدر آورند . اینکونه صید ماهی در پارهٔ جزائر روم هم باروشنائی چراغ متداولست اهل (نوروج) تا جزیرهٔ (واجنی) میروند وصید ماهی میکنند . انکلیزان و یکی دنیائیان ماهی شمط درریکزار بلاد (ترنوف) یعنی مملکت تازه میکیرند . روسیانرا دردهنهٔ نهر (اتل) شیلات یعنی ماهیسار عظیم است . بسیار ازماهیان بزرك که (اشروجیون) مینامند درآنجا صید میکنند وتخم ماهی ایشان تخم آن ماهی است . قزاقان روس را هرساله درجزیره (اورال) زمان صیدی است که دسته دسته تابدان نهر میروند چنانچه کو یا به نهب وغارت میروند . چون بدانجا میرسند صف میکشند وهرکس بجای خود میایستند وماهیانرا باتیر میزنند . پس باغنیمت خود برمیکردند یانکاهش میدارند و یا میفروشند . ومانند این صید دریکی دنیای شمالی هست . کشتیشان که ازفرنکستان برای ترسا نمودن اهل یکی دنیا رفته اند پیشاپیش آنان که ترسا شده اند میافتند وایشانرا بکنار دریاها ونهرها که مکان تخم نهادن سنك پشت

است درر یکزار میبرند . پس هر کس پله چه زمینی میکیرد واز برای خود تخم سنك پشت بیرون میاآورد وده یك آنچه بیرون میاورد مال کشیشان است . بعدازان باخ های چو بین وکردونهای پرازتخم بجای خود برمیآرند . درصحرای (نوروح) و (ایقوس) ودرجزائر (هبریده) و (رکاده) و (سیطلان) کسی را ممکن نیست که ازصخرهای آنجا بیرون آورد وقدرت آنکه چیزی ازجای دوردست بیاورند هم ندارند . چند ماه ازسال را باتخم مرغان دریائی که برسنکهای بلند آشیان میکذارند واامواج بحر همیشه در پای آنسنکها بتلاطم است کذران میکنند . این است که بدست آوردن آن تخمهارا مشقتی عظیم لازم است وموقوف است بجسارت بسیار علی الخصوص در (ایقوس) چه درآنجا باید آدمی ازصخرهای بلند خودرا بقعر دریا دراندازد تاتخم وجوجکان خور مرغانرا که درمیان سنکهای برنده وخنجر واراست درآورد . در جزائر (فارده) ازتوابع (دانیمارك) صید ماهی (مرسواز) که نوعی

(ارماهی)

ازماهی (دلفین) است کسب معظم آنجاست
دروقت آن ازسال در دریا جم غفیری ازان
ماهیان پیدا میشود • صیادان بازورقها بدریا
میروند و پیرامونشان‌را میگیرند و باهایهو
چندان سراسیمه مینمایند که‌ماهی خودرا بریکزار
میاندازد • آنگاه اورا پاره پاره می‌کنند
وهر کس رسد خودرا میبرد • اگر احیانا
غریبی در آنجا یافت شود اورا نیز حصهٔ
بقاعدهٔ مقرر خود می بخشند •

(فصل یازدهم درسوداگری ونقود)

معلوم‌است که مردم غیر مدنی‌را بهرهٔ
ازمعاشرت وآمیزش بادیگران نباشد
و بجز درامور جزئی بایشان احتیاجی نه •
رابطهٔ داد وستد ومایهٔ تعاونی بایکدیگر بسیار
کمست بخلاف اهل حضر و بادیه نشینانی که
تمدن وظرافت بدیشان راه یافته ومخالطت
درمیان ایشان بسیاراست وآنچه در آن
سود زندگانی و پیرایهٔ تن آسائی ایشان است
بایکدیگر داد وستد مینمایند • پس آنچه
ازما یحتاج ایشان افزونتراست بدیگران
میفروشند وآنچه درایشان یافت نمیشود

ازدیگران میستانند • درنزد خود نیز در بلدی که آباد ساخته‌اند انواع اسباب که متکفل زندگانی وحاجت ایشانهاست بکار میبرند • درزمان قدیم اصل معامله بمبادله بود چنانچه اکنون هم معاملهٔ پارهٔ وحشیان بلکهٔ پارهٔ اهل مدنیت بهمین سانست •

درجزیرهٔ (ملق) هند وغیر آن سودای خوشانه میکنند • چنانچه فروختار بلدی که درآنجا سر سودا دارد متاع وکالهٔ خود میآورد ودر بازار بجایی میگذارد وخود بدینسوی وآنسوی میگردد •

خریدار نیز کالهٔ خودرا آورده درنزد متاعی از آن فروختار که میخواهد میگذارد و میرود • فروختار میآید اگر بهارا شایسته دید برمیدارد ومعامله سرانجام یافته است واگر کم پندارد یا نپسندد برنداشته میرود • خریدار باز می‌آید یامتاع خود میفراید ویاینکه آنرا برداشته میرود • اینك رسم تجارت وسوداگری خوشانه شاید سبب آن باشد که ازهردو سر زبان یکدیگررا نمیدانند •

رومیان ـ راون جز کشاورزی نمیکردند •

پس از آن آغاز نمودند بداد وستد چنانچه
گاو وگندم که داشتند میدادند و آنچه
نداشتند میستدند . بعد ازان چون این
مبادله‌را پرزحمت دیدند چه بسوق حیوانات
ببازار • و بحمل ونقل حبوبات احتیاج داشت
ازفلزات پارچهٔ چهار گوشه ساختند وبرروی
آن صورت گاوی نگاشتند و بدان آنچه لازم
داشتند میخریدند واین پارچه فلز نایب مناب
حیوان بود . تا اکنون هم پارهٔ ازین نقود
ناهموار درنمونه خانهای آثار قدما یافت میشود
چنانچه درشهر (پاریس) دیده شده‌است .
پس از آن این نقودراهم نسبت باشتراء پارهٔ
چیزها سنگین دیدند نقود سیم وزررا اختیار
کردند . چه مقدار اندکی از آنهارا بهای کلی
بود وانگهی این دو فلز بالذات نفیس میباشند .
(لیکوریند) پادشاه (اسپارته)
مردمرا ازسوداگری منع نمود چه بآئین او
مردم بایستی همه لشکری باشند یابکشند یابمیرند .
پس نقدی ناهموار مانند نقد رومیان قدیم
متداول ساخت .
رومیان ومردم (لابونیا) زمانی دراز

بمعاوضه باپوست سمور وغیر آن ازحیوانات که پوست آنها پوستین‌را شاید معامله مینمود . مالیات وبده دیوانی ایشان هم ازپوست بود چنانچه اکنون‌هم درنزد اهل سبیر معمولست . حتی اینکه درانجام کار نقودی از پوست پارچها ساخته درمیان خود باآنها داد وستد مینمودند .

دربلاد هند ودربعض بلاد افریقیه بهای چیزهای فرومایه خرمهره‌است . دربلاد نوبه و(کردفان) ازآبگینه مهرها بشکل در ساخته‌اند ومعامله بدانهاست . دربلاد سودان کیسها دارند پرازخردهٔ زر که بجای درهم ودینار بخرج میرود . دربلاد آسیا وافرنج درزمان پیش شوشهای زرین وسیمین باوزنهای خاص داشتند که هرجزئی ازاجزاء اورا قیمتی معین بود دروقت احتیاج بقدر لزوم‌ازاو بریده بکار میبردند . دراوایل مملکت فرانسه نقودرا اوزانی معلوم وانواعی ازمعاملات برسم اوزان ونامشان هم بنام آن اوزان بود . مثلا اگر اسم نقد رطل میبود آن معامله را هم بلفظی که معنای آن رطلی بودی می گفتند. ورطل بیست

جزو بود وهرجزوی را (سولدیا) مینامیدند پس هر (سولدی) نصف عشر رطل میشد . اکنون ازنقود درنزد ایشان اسم رطلی باقی مانده است که گویا عبارت ازفرانك است . اسم (سولدی) هم ازمیانه نرفته است . اما هیچیك برقیمت اصلی خود که رطل ونصف عشر رطلست نیست بلکه فرانك پنجریال فرانسوی وسولدی نصف عشر فرانکست وفرنك ازنوع فضه وسولدی ازنوع فلوس محسوب میشود . وهمچنین سایر اوزان دراغلب بلاد تغییر یافته است مانند وزن درهم ودینار درنزد عرب .

اکنون باید دانست که سیم وزر دربیشتر بلاد فرنکستان ازانگاه باز که ینکی دنیا کشف شده است فراوان وبیش از پیش دردست مردمان است . بهای زر وسیم کاسته یعنی نرخ چیزها گران شده است . نرخ پیش از کشف ینکی دنیا کجا وبعد ازآن کجا . درحقیقت گمان نباید کرد که چیزها پیش ازین ارزان بود پس ازان گران شد . ولی باید ملاحظه کرد که نقود پیش ازین کم بود اکنون فراوان شده است .

همچنین باید دانست که دربلاد معامله باعیان

ودردار اسلام بسته بشروطاست و دربلاد افرنج بعوائد ورسوم معامله میشوند . کیفیت انواع بیوع که بیع بالذمه مثلا ازان قبیل است در کتب فقه مسطور است اما عادت بعض بلاد افرنج مثلا درین باب این است که ایشان درین اواخر یك نوع معامله اختراع نموده‌اند باسهولت وآسانی وتمام آن تمسك دین یعنی پولیجه وکاغذ دولتی است که کاغذ زر حواله وغیر آن میکویند . بیان این امر آنکه هرکس کاغذی باسم خود میسازد ومدتی قرار میکذارد و با اذن دولت طبع میکنند . هرکاه بخواهد بکسی نقدی دهد ازان کاغذ میدهد وآنکه میکیرد اکر میخواهد بکسی دیکر میدهد وهمچنین دست بدست میکردد تا موعد آن میرسد . پس آنرا بنزد صاحب کاغذ میاورند واو ثمن را که متضمن است میدهد . این کاغذ را تمسك دین و رات مینامند . اما ورقهٔ دولتی انهم مثل این است ولیکن باسم دولت ومهر آن است وهیچکس در کرفتن آن تعلل نمیتوانند نمود بخلاف ورقهٔ اول که اکر صاحب آن غیرمشهور باشد شاید در کرفتن آن

تعللی نمایند • پس این دو کاغذ بجای نقد بخرج میروذ علی الخصوص درخریداری چیزهای کرابها و بجهة اینها امر سودا کری آسان شده است و بازار داد وستد رواج یافته ولیْ عاقبت این کاغذها بجهة احتمال تزویر ووقوع پارهٔ حوادث پرمامون نیست وچندان دلبستکی را نشاید چه کاهی از ینها زیان کلی وارد میآید • پس اکر کسی زیاده بر آنچه دردست دارد کاغذ بدهد وموعدش برسد وافلاسش ظاهر شود مالش برحسب دیون قسمت میشود وقیمت کاغذها نقصان می‌یابد • اینمعنی درشورش اهل فرانسه درمملکت موجب خطر عظیم شد • این‌را هم باید دانست که امر کاغذ درتجارت انکلیزان بسیار است بجهة اینکه تجارت ایشان باین امر وابسته است • اما در بلاد فرانسه چندان رواج ندارد بلکه رواج نقددرنزدآنان بیشتر ازرواج کاغذاست •

پوشیده نماند که امر تجارت نقود ودلالی پارهٔ مردم مانند بخش خدائی است چنانچه ایشان‌را بیشتر ازدیکران در آن دست ومهارتست • جماعت یهود بعد از پریشانی

دولت ایشان دربلاد پراکنده شدند وتجارت را
پیشهٔ خود ساختند • درقرون وسطی تجارت
فن یهودان و (اومبار) بود که طایفهٔ
ازاهالی (ایتالیا) ست • ایشان
درتمام بلاد صراف بودند وهمه نقود
اززیر دست ایشان می کذشت • هم مردم
بسبب حرص ایشان درجمع مال و کثرت
حیرت افزائی کسب ایشان وقناعت ایشان
درمعیشت وترتیب وتدبیر ایشان درخرج ودخل
بایشان کین میورزیدند •

اکنون هم کار صرافی دراکثر جایها
بدیشان وابسته است وازدیکران درین باب
ممتازند • ودر پارهٔ جایها متاجر مهمه دردست
ایشان است • ولی در پارهٔ بلاد بارتکاب
شغلهای خسیس وفرومایه اقتصار می کنند •
چه شریعت یاعادت بلد اباحت امور علیه را
بدیشان تجویز نمی‌دارد • کسی را مانند ایشان
شکیبائی نیست • که اندك اندك اندوزد تاام
زندکانیش براه افتد • نسبت بمواقع ومواضع
وباقتضای وقت چاپلوسی وتبصبص را بدرجهٔ
نهایت میرسانند • دشت کار ایشان را کسی

(ندارد)

ندارد • از هیچ چیز فرسوده ووازده نمیشوند •
هیچ شبهه وطن ایشان را از کار وبار ومقصود
غرض باز نمیدارد • دربلاد فرانسه حوایج
ولوازم لشکری بخصوص درزمان جنك
بعهدهٔ ایشان است • دربلاد انکلیز وجایهای
دیکر رختهای کهنه ونقود کم وکسر ونارو ارا
آنان میخرند • دربلاد (بولانیا) مباشرت
اکثر امور بدیشان مخصوص ومفوض است
وراه خورد وبرد همیشه برایشان باز •

همچنین طایفهٔ دیکر هست که بالطبع مایل
تجارت واحداث وسائل واسباب زندکانیند •
دربلاد آسیا ارامنه را بامور معاملات وابستکی
تمام است • درزمان پیشین درتمام بلاد
فرنکستان اهل (فلمنك) بازرکانی مینمودند •
انچه درسائر اقالیم یافت میشد ببلاد شمالی
وجنوبی جلب میکردند • درتجارت بهارات
وديك افزار یکانه بودند بااینکه بهارات بجز
در پارهٔ جزائر هند کشته نمیشود هندوستانیان
بااهل مملکت بودن بتجارت آنها نمیپردازند •
درفرنکستان عادت اهل بلاد کوهستان آنست
که بسایر بلاد بخریدن امتعه وسایره میروند مانند

اهالی قرای اعالی ایتالیا واهل سویس همسایکان
ایشـان که پیش ازدیکران باینکار میپردازند .
ببلاد دوردست میروند وتجارت میز ان هوا که
(بارومتر) میکویند و (شوکلات) ومانند
اینها بایشـانست . چنانچه درفرانسه مسکری
وتجارت مس خاص اهالی (اوبرینا) است .
ودرجبال (بورا) که تابع فرانسـهاسـت
تجارت پنیر باجمالاناسـت که ایشـان بهرسوی
میبرند .، دربلاد هند پارهٔ قبایلاست که هنر
ایشـان تجارت اشیاء منقولهاست مانند قبیلهٔ
(بونیارا) که کاروان درکاروان درهندوستان
میکردند وباکاو نمك وبرنج ازاینجـا وانجـا
می آورند . این کروه صـاحبـان قوت
وشجاعتند ولیکن بالطبع بستی ونهب وغارت
مایلند . چـون انکلیزانرا درهند حاجت
بمحاربه افتاد برای تدارك ذخیره وزاد ایشـان
کفایت میکردند . ومزدشـان غنیمتی بود که
ازدشمان انکلیزان میربودند . دستشـان
بچیزی نمیرسـید که نربایند وغارتشـان سخت
کزندناك بود .
طایفهٔ دیکر هسـتند (بانیانه) نام که

(ازمقولهٔ)

ازمقولهٔ صراف وسمسار ودلالند . عادت این گروه تأنی وتدبر دراموز معاملات واکتفاست بانچه بدستشان میافتد . عاقبةالامر همه توانکر وصاحب ثروت وسامان میشوند .

• درجزائر (سلیبه) که اهالی انجا ازراه پیائی خوش ندارند جماعتی راه پیماست مسما به (بوجی) سوار زورقها میشوند وازهند بجزائر (فلیبینه) و (غنیا) ی جدید بضاعات وامتعه میبرند . بضاعتشان عبارتست از کرباس و پوست سنك پشت وتریاك وحریر ودخان ومانند اینها . تجار این قطعه از بحر محیط اینانند .

ومعلومست که تجارت درصحاری و براری آسیا درآن بیابانهای خشك وخالی دشواراست . از آنسبب بنای راه سپاری را بقافله وکاروان نهاده‌اند . چنانچه درزمان پیشین میکردند واکنون هم می کنند . طریقهٔ آن ایناست که شترداران جمع میشوند وچیزی براهزنان میدهند تادلخوش شوند وازشرشان ایمن مانند . پس آن بیابانهارا بی‌ترس وبیم طی می کنند . شترانرا درجائی که آب وگیاه یافت میشود میخواباند ومیچرانند وبدین نحو راه می پیمایند

تا بمنزل مقصود یعنی ببلاد سواحل دریا میرسند ه
بدین صورت سیم وزر و بنده و کنیز و بوبهای خوش
وغیره از میان بیابانها بشهرها میرسانند و از شهرها
نیز بهمین سان کالائی که بیابانیان را شاید میبرند
کاهی حجاج وسایر زواران نیز همراهی این قافله
می کنند • چون قافله ببلدی میرسد قدوم وی
امر عظیم و مسرت بی اندازه است • مردم
فوج فوج بتماشا و ملاقات و بدادوستد میشتابند •

(مقالهٔ دوم در اخلاق و عادات نسبت بملل)
(و پایهٔ عقول ایشان و در آن پانزده فصل است)

(فصل اول در بازیها و ورزشهای بدنی)

پوشیده نماند که یونانیان اولین ملتی بودند که
درمیان سایر ملل بثمرهٔ عقل و کمال آن نمتاز
کردیدند و بمزیت ریاضت بدن که از هنرها شمرده
میشود و کاهست که فائدهٔ آن بر مملکت و ملت
عاید میشود اختصاص یافتند • از برای کشتی
کیری وسرپنجکی و مشت زنی مدرسهای عمومی
بنا کرده در انجا فنون و آداب آنهارا تدریس
وتحصیل می نمودند • در جشنها و اعیاد بارها
و کرو هنرنمائیها می کردند • کسی که کری

مسابقت میبود بنشانی مخصوص که دلیل برتری بود سرافراز شده شعرا اورا میستودند .
ورزش وبازی میدانی یکی ازامور یست که یونانیان بدان برتری جسته درجنگها ومبارزها بدان وسیله اکتساب نام وننك نمودند . باشماری اگرچه اندك بادشمنی اگرچه انبوه غلبه میکردند وبدین طریق مدتهای دور ودراز حکمرانی کردند .

درنزد رومیان بازی نوعی ازاذا وجفا بود برای اینکه بندکان وخانه زادان خودرا باسلاح بمیدان میانداختند تابایکدیکر می ستیزیدند وبرای نزهت وتفرج خواجکان خون یکدیکررا ریخته همدیکررا می کشتند . چه فرق فاحش است درمیان این کونه بازی خونریزانه باآن بازیهای یونانیان که ببازی (اولمپ) و (اسمیك) موسوم بود . اولین آن بازی بودکه درهر چهار سال یکبار مینمودند ودویمین بازی که درهرسال یکبار میکردند .

در بلاد مشرق نیز ورزش ومانند بازی یونانیان هست که جرید بازی مینامند واو کار کسانی است که درهر اسب سواری واستعمال

سلاح و آلات جنك دستی ومهارتی داشته باشند . چنانچه خیلی از سواران در میدان جمع شده اسبان میتازند و بزور وقوت چوبهائی مزراق وار بیکدیکر می اندازند . اکثر اوقات جرید حریف را بادست میکیرند و اکر نتوانند وبیم آن باشد که برعضوی از اعضای ایشان رسد بچابکی درزیر شکم اسبان میخزند ورد آن حربه ازخود می کنند .

اعراب نیز دربلاد اندلس برروی اسب کشتی کیری ودست برد مینمودند وترسایان انجا هم درنظم اشعار بدینمعنی پیرو ایشان کردیدند. اما اسب تازی درنزد مغاربه هم متداول بوده است حتی بعد ازایشان این کار درنزد اهل اندلس هم استکمال یافت واسب تازی درنزد ایشان نوعی ازتنزه شد . درجشنهای بزرك رسم مسابقت درنزد ترسایان این بود که زنان جوائز وصلات کوی ربایان ومهارت وشطارت را نمایان تقسیم مینمودند تا باین وسیله پایهٔ آنان مرتفع شده خود سرافراز کردند .

پس سراپا غرق اسلحه نیزه های بلند دردست درمیدان درحضور جمع انبو باقسام وانواع

بازیها اظهار چیره دستی وچالاکی می‌نمودند وگاه میشد که اینمعنی موجب هلاك یکی شده برای خود نمائی درنزد محبوب خود جانرا درخطر میانداخت • خصوصا هرگاه عاشق لباس معشوقه‌را دربر می‌کرد وکمری که معشوق برسم عادت بادست خود مطرز نموده بود می‌بست • پس لازم میبود که شجاعتی ماورای عقل ازوی سرزند تادرنظر معشوق بعین عنایت ملحوظ شود وازدست او کوی مسابقت درآن میدان رباید •

اما دراین روزگار که تعلیمات جنکی قدیم ازمیان برخواسته‌است ورسم فرنکی بمیان آمده بدینکونه ورزشها عمر صرف نمودن بیمعنی‌است وآموختن هنری که تنها بکار یك‌تن بخورد فائده ندارد • درباره بلاد تفرجکاه مردم بازیکاههائی است محتوی بریاضات واظهار هنر برحسب عادات ایشان • مثلا دربلاد اسپانیول تفرج اهالی باکاو شاخ برشاخ‌انداختن‌است • مردمان هنر آموخته درمیدان جمع میشوند وباشاخ کاو باآن قوتش سر خودرا بجنك میاندازند • وانکهی درحالت غضب وخشم

قوت کاوان افزونتر میشود . چون یکی بکاوی درشاخزنی غلبه کرد ازاطراف غلغله وولوله برپا کرده استحسان میکنند واین معنیرا درنزد ایشان عظمی ووقعی تمام است .

درپارهٔ بلاد فرانسه کوساله بازی متعارفست . مردم کوسالهای خودرا داغ کرده بچرا کاهها سر میدهند تابقوت چریدن وحشی وبیابانی وار میشوند . پس دراوقات معین جشنی برپا نموده کوسالکانرا میآورند وباآنان انواع بازیها وهنرها وچربدستیها کرده مغلوب میسازند . شك نیست که این طریقه اهون واخف ازطریقهٔ اهل اسپانیول است خصوصا از آن رسم ایشان که کاوانرا باسکان بجنك میاندازند تایکدیگررا بدرند . کاو بازی درنزد یونانیان هم معروف بوده است چنانچه درتصاویر الواح ایشان دیده میشود .

درنزد انکلیزان ورزش بدن بانواع واقسام باقی است . ازبازیهای ایشان یکی مشت زنی است که دستکش بدست مشت بهم زنند . درایام قدیم رسم ایشان آن بود که مشت زنان برهنه و کمر بمیان بمیدان درمیآمدند ودرحضور

جمعی مشت زنی مینمودند • گاه میشد که سراپا خون آلود میگردیدند اما بتماشائیان مدخلی نداشت و گزندی نمیرسید • و گاهگاه بر سر گرو نیز این کار میکردند وکسی که درمیان ایشان بدین هنر سرافرازی ونامبرداری مییافت پایهٔ عظیم پیدا میکرد ووقایع اورا درتواریخ مضبوط وصورتش‌را برسم یادکار مصور مینمودند • وهم درین باب کتابها پرداخته وقواعدی بدان قرار داده‌اند •

درشیراز واصفهان ودرسایر بلاد ایران برای ورزش ابدان زورخانها دارند وبرای صلابت وانعطاف بدن درانجا ورزش وزور ورزی مینمایند • تاتاران و کیماکیان هم یکه‌تاز وشاهسوارند • ازهمان کودکی بسواری میپردازند وسواری‌را اسباب تنزه و پیشهٔ خود میسازند • هرسواری‌را اسب مخصوصی است که برآن سوار میشود ومسافتی بعید طی مینماید • میدان اسب تازی جداگانه دارند که مسافت اطراف آن بسیاراست وبکرات آن مسافت‌را بیهوده اسبان‌را ورزش وسیاست مینمایند •

درنزد پارهٔ ازاقوام پیشین کردونهٔ جنکی واسپان آن کردونه‌ها بود که بدانها ورزش می‌نمودند . ومراد ایشان ازان کار هنرنمائی بود وبس . این بازی درنزد یونانیان معتبر ودرنزد رومیان قسطنطنیه مرغوب بود . حتی درخانها شکل آنهارا میکشیدند وبا کردونه ها این هنررا مینمودند وهنوز هم اثر این عادت درایتالیا باقی است . چنانچه دکی معین مینمایند وبرای وصول بدان دك کردونه تازی می‌کنند وبمشقت تمام خودرا بدان دك میرسانند .

ازمللی که باسب تازی رغبت تمام دارند یکی هم انکلیزانند . میدان اسب تازی ایشان درشهر (نومرکه) مشهوراست . هرسال اسبان معلم ومرتاض درانجا جمع میآورند واسب تازی میکنند وهم شاید برسر رهان وکرو باشد . اسب انکلیزی بعد ازاسب تازی دردو مشهور است . چابکسواران خاصه می‌پرورند ورختهای سبك بدیشان می‌پوشانند . اکرچه چابکسواری بدانکونه ازریاضات مضره‌است اما کاهی بیفائده نیست . سواره وپیادهای بسیار ازهرسو بتماشای اسب تازی میآیند . دیهای

حوالی واطراف ازتماشائیان مملو میشود ۰ بازار داد وستد کرم شده مردم مبالغی عظیم میاندوزند پارهٔرا هم ضررهای عظیم میرسد دزدی وجیب بری وناهمواریهای دیکر بسیار در آن ازدحام واقع میشود ۰ اسب پیش‌تاز پیش رس‌را مدح میکنند وجایزه وتحفها نثار او مینمایند تاصاحبش بستاند ۰ باساز و اهنك آنرا باصطبل باز می کردانند ۰پارهٔ ازاین روی مالی‌عظیم بدست میآورند اکرچه بعضی ازسایر فرنکان نیز درین‌باب بتقلیدانکلیزان برخواستند ولی مانند ایشان از پیش نبردند ۰

اکنون باید دانست که همه این بازیهای قدیم ازمسارعت وزور ورزی محسوب میشد ۰ اما بازیهای دیکر هست بی‌صدا که ازمصارعت خالی‌است واغلب مردم ازآنها متلذذ میشوند که پارهٔ جایز و پارهٔ منهی میباشد ودراینجا ذکر آنها مناسب نیست ۰ پارهٔ از آن بازیها خطرناکست بنوعی‌که شخص مال ومنال خودرا یکبارکی برسر آن بازیها میکذارد ۰

درزمان قدیم بازی بزرك بازی نرد بود اما درین اوقات بازی ورقی شیوع یافته‌است

اکثر قمار بدان‌است . این بازی در بیشتر ازبلاد درمیان کوچك وبزرك وتوانکر ودرویش متداولست ودرفرنکستان و آسیا و آمریکا عمومی . پارهٔ کویند که این بازی چون مشتمل برنکات ومزایاست انسان‌را مشغول میدارد و برای ریاضت ذهن نیز مفیداست اما اینها حرف‌است بلکه قماراست وقماربازی درنزد عقل‌وشرع منهی .

اولین مبتدع این بدعت درست معلوم نیست . بعضی کویند که اولا در آسیا اختراع کردیده و پس ازان باندلس وایتالیا رفته ازآنجا بسایر بلاد افرنج منتشر شده‌است . ازجمله کسانی که ببازی ورق مولعند (کیما کیانند) همینکه یکی ازایشان آلودهٔ آن شد آن قدر پی میکنند تاهمه ما ملك خودرا برسر آن میکذارد . این‌است که حکام درسه ماه که درنزد ایشان مبارك وازاشهر حرم است این بازی‌را منع نموده‌اند . درسودان نیز طائفهٔ هستند بهمین درد کرفتار . ازجملهٔ بازیهای بی‌صدا یکی هم بازی شطرنج‌است و آن از بازیهای مشرقیان است . درین بازی نوعی فراست ونزهت نفس

وعقلی‌است . وچون از بازیهاییست که پیش
ازفرنگان درمیان هندو یان وایرانیان متداول
بوده‌است نامهای مهرهای آن همه فارسی‌است .
ولفط (ایشیك) که درفرانسه کو یند مفرنس
لفط شاه‌است . اولین مهرهارا نام شاه
ودومین را وز یراست که مصاحب شاه‌است
وآنرا بفرنکی ملکه ازان کفته‌اند که زن
پادشاه فرنکان نیز مصاحب شاه‌است . ومهرهٔ
سیم راکه بفارسی فیل کو یند فرنکان دیوانه
نامند . وچون بازی شطرنج نه بمصادفه بلکه
بدقت عقل منوط‌است درمیان او و بازی نرد
وقار ورق فرق بسیاراست . وشاید سبب
همین‌است که بعقول بارهٔ ازعلما بازی شطرنج‌را
درشرع جوازاست ونرد وقار ورق‌را نه .
بازی شطرنج درقرون وسطی از بازیهای
رومیان بوده‌است . یکی ازحکمای ایشان
توریه‌را ازحال دنیا کفته‌است که شاه وسوار
ار یك کیسه بیرون میایند ودرصفحه هر یك
بازی خود کرده بهرهٔ خود کرفته بارفیق خود
بقدر توانائی رفتار می کنند . چون ازبازی
فارغ میشوند بازهم به همان کیسه میروند .

(فصل دوم درشعر وموسیقی)

هرقومی‌را که قوهٔ تصرف درمعانی هست هر آینه اورا درزبان خوید شاعر هم هست ولکن قوت عقل درهر اقلیمی یکسان نیست بلکه دراقالیم حاره بجهة آسودکی خاطر وعدم اشتغال آنان‌بامور عظیمه وکثیره جولان ذهن درمعانی وقدرت آن دراختراع مضامین و بیان آنها بیشتروقوی‌تراست • بااینهمه محقق‌است که ذوق شعر وملکهٔ آن دراقالیم بسیار سرد اکرچه نزدیك بقطب هم باشد موجود است • فضل اشعار عربی مشهور است • درزمان پیش یونانیان‌را ستایشکران بودی که شهر بشهر میکشتند وانشاء وانشاد اشعار یونانی می‌نمودند وکذارش پهلوانان وقهرمانان یونان‌را برشتهٔ نظم می‌کشیدند واکثر اوقات اشعارشان متضمن افسانها وخرافات جاهلیت ایشان بود • دربلاد ایتالیا اکنون هم ملکهٔ شعر هست • شاعران هستند که باهنك ساز انواع اشعار درحضور افاضل میسرایند وقطعات وقصائد قصیره برای ایشان میسازند • و پارهٔ دیکر هستند که درکوچه و بازار انشاد اشعار می کنند تا

ذکاوت وفطانت وقدرت طبع خودرا برمردم اظهار نمایند • ونظم اشعار بدین هنجار خاص رومیان نیست بلکه دربلاد اسپانیول هم سالهای سال قصائد اسبانیولی که وخاص موافق مذاق ایشان بود نظم مینمودند وجنکنامهاعلی الخصوص قصهای عرب وعجائب سحر وجادو واحوال انسانی وتاریخ قدما حتی توراة وانجیل را هم نظم نموده اند • همینکه یکی ازاین وقایع را نظم میکردند باآهنك چنك وکمان میسرودند • چون یکی را علاقه بمحبوبهٔ پیدا میشد زیر شاهنشین یاغرفهٔ خانهٔ او رفته درد دل وسوز عشق خودرا بااشعار بچنك مینواخت تا بردرد وسوز او رحمت آرد و برحال او ببخشاید اما بیشتر ازدر رانده میشدند برای اینکه یامحبوبه بدیکری دل داده بود و یا اینکه مایل او نبود وشاید رقیب این عاشق آمده اورا باحرب وضرب ازآنجا میدواند • بهرحال دراشعار اسبانیولی بهجت وحسن عبارت کمیاب ولهذا عاری ازقبول طباع اولوالالباب است •

اعراب بادیه نشین ومغربیان بنظم اشعار واختراع افسانهای خنده خیز مانند حکایات الف

لیله مایلند . وازایشان پارهٔ بقصه خوانی درمجالس وافسانه درائی مشهورند وکذارش حکایات وروایات ازجملهٔ تنزهات ایشان است . بجهة اینکه بادیه نشینان وروستائیان اعراب روزهارا در تاب آفتاب سوزناك ودرهوای خشك بارنج وتعب میکذرانند . درهنکام شب ازخنکی هوا استفاده کنان درزیر چادرها ودراطراف آتش می‌نشینند به بریان کردن کوشت و پختن قهوه وساعتهای دراز نقل قصص واخبار می پردازند وایمعنی سبب استماع وحفظ افسانه مرایشانرا میشود .

دراستانبول وشام وازمیر ومصر وسایر بلاد هنکامه کیران وافسانه خوانان درقهوه خانها شبها نقالی می‌نمایند . درین بلاد درحرم سراهای بزرکان نیز زنان هستند مخصوص نقل حکایات وروایات از برای زنانی که ازخانه بیرون رفتن وسایر تنزهات محروم میباشند . درممالك روسیه پیش ازین بزرکان را نقالی مخصوص بود که برسر بالین‌خواجهٔ خود می‌نشست واین قدر افسانه میکفت تااورا خواب میربود .

در بلاد عرب ملکهٔ شعر عمومی‌است حتی

(اینکه)

اینکه پارهٔ را بجز شعر هنری نیست وکسبی وکاری جز آن ندارد وجعی هم درسایهٔ اشعار آن کذران میکنند آنان نیز مشایخ و بزرکان بلادرا باقصاید مدح میکنند وجوایز وصلات می کیرند وشاید این اشعاررا باصوت رباب بسرایند که بجز آن سازی نمیدانند • رباب اعراب عبارتست از پوست بزکه بر کاسهٔ چوبی کشیده وتاری چند ازموی اسب بر آن کذرانیده است •

اهل فارس وهندیان وچینیان نیز بتصنیف حکایات واشعار راغبند و بلاغت ایشان دراشعارشان که بالطبع فصیح است نمودار میشود • هنودرا حکایاتی است باز بان اصلی خود که اکنون زبان دانشمندان ایشان است • کا بلیان را که در شمال شرقی بلاد فارسند قوهٔ نظم شعر هست وملکهٔ ایشان را در آن باب اتساعی است • هر واقعه که درنزد ایشان بظهور میرسد بنظم درمی آورند • اشعار ایشان را بلیغ نمی توان کفت بلکه اکثر خنك و بیمزه ومشتمل برغث وسمین وشتر کربه است • در بلاد صقلبیه وروميه نیز شعررا شیوعی است • در بلاد سرپ زنان چکونکی امور

خانهٔ خودرا که غیر ازان چیزی نمیدانند بنظم درمی آورند . در بلاد سودان طائفه‌ایست که با اشعار مدح ملوك میکنند وحوادث ووقایع‌را بنظم درمیاورند . شاعر باز وانرا باجلاجل وزنکها می آراید وکمانچه مینوازد واشعاری سخت بامبالغه واطراء میسراید . چنانچه شعراء بلاد افرنج دربارهٔ آنان که چیزی ازمال خود بدیشان می‌دادند میکردند . این کونه شعرا دروقایع واعیاد ودرسایر انجمنهای عام حاضر می‌شوند واحتمالست که بواسطهٔ تحریك وتشویق که اراشعار ایشان القا میشود فتنه وفسادی برپا میکردد . کاهی اشعار خودرا باصوت تنبور ومزمار وسرناهائی ازدندان فیل ساخته میسراید . وهم کاهی باین اشعار رقص مردان وزنان نیز افزوده می‌شود .

دربارهٔ جزایر (سوماترا) نیز سلیقهٔ اشعار موجوداست . اشعار ایشان قطعات وهرقطعهٔ مشتمل‌است برچهار بیت که بعبارة اخری دوبیتی‌است . جون مجلس رقصی برپا میکنند مرد وزن درانجا جمع میشوند سمری

قطعهٔ میخواند ودختری باقطعهٔ دیکر جواب
می‌دهد . کاهی این اشعار ازروی بدیهه
وارتجال است و کاهی ازروی رویت واندیشه
وازمحفوظات مذخره چه بعضی ازایشان اشعار
بسیار ازبر دارند ولیکن بجهة باریك ونازك
نبودن ذهن وخیال ایشان وبجهة سرعت
نظم اشعارشان پاکیزه ودلچسب نیست بلکه
متنافراست وازروی ایهام واغلاق مانند
الغازاست . کویند که غزلیات این قوم
نیز عبارت ازدو بیتی است ولی مشتمل برمعانی
رقیق ولطیف .

ازجمله کروهی که باشعار دلبستکی دارند
یکی هم اهل (فوا) ست . این قوم‌را
شعر وغناهست اماهواهای غنای ایشان مانند
اشعارشان بیمعنی وعاری ازبلاغتست . دربلاد
(ایقوس) بازبان قدیمی واصلی خود اشعار
می‌سرودند واشعارشان کاهی عالی وخوب
و کاهی خنك ونامرغوب می‌افتاد . بهترین
اشعارشان منسوب بشاعری‌است (اوسیان)
نام . اشعار قدیمشان بحدیث وروایت
بدیشان میرسد باستنساخ و کتابت نیست .

پیش از ین درجبال (ایقوس) کسانی بودند که مبالغی اشعار ازحفظ وازبر میدانستند • عموم اهالی انجا ازصغار و کبار ومرد وزن بسماع اشعارراغب وطالبند • وتاا کنون هم درمیان ایشان مغنیان هستند که بمردم صحرا نشین وروستائی ازاین قصاید میخوانند • زبان قدیمی ایشان ضایع شده اشعارش ازمیان رفته است واشعاری بالغات حالیهٔ متداوله جای آنرا کرفته •

ازاشعار بلند وخوش مضامین درجزیرهٔ (اسلنده) نیز یافت میشود اکرچه طبیعت اقلیم انجا سرداست • قدمای شعرای آن دیار نیز مانند شعرای (غلوا) و (ژرمن) و (ایقوس) بودند • فتوحات و ظفرهای پهلوانان ودلاوران خودرا میستایند وبصورت تالیفات مضحك افسانها برای تسلیت اهل بلاد خود میسازند تاطبیعت ایشانرا بدان کونه افسانها مألوف ومأنوس نمایند وعوائد بلاد شمالیه وخوی ایشانرا بدانان بیاموزند •

درجزائر (دانیمارك) درمحافل وولیمها رقص میکنند وبالغة قدیم خود دوبیتی وغیره

میخوانند جوانان کشاورزان از پسر ودختر درشبهای زمستان بر کرد هم جمع آمده بشم میریسند و آن اشعاررا فرا میکیرند • بیشتر اوقات ختم مجلسشان برقص است وچون از آلات موسیقی بجز غنا چیزی نمی‌دانند آن اشعار حفظ کرده‌را میخوانند واعتباری باشعاری که درزبان جدیدشان ساخته شده‌است نمیکذارند •

درهندوستان طوائفی چنداست بالطبع مجبول بشعر سرائی • ازانجمله طائفه‌ایست (شارون) نام که هیچ کسب وهنری ندارند بجز اینکه نیکو کاران وهدیه دهندکان‌را بایشان مدح ودعا می کنند • صورت مدح ایشان اینکه منعم را باوصاف جمیله میستایند خواه درواقع متصف بآن اوصاف باشد خواه نباشد • چون کسی براین طائفه احسان میکند همینکه ایشان نیز بستودند کویا باآن مکافات نموده‌اند واحسان کننده‌را برایشان حقی ومزیتی نمانده‌است • کویند کسی که یك قدح شراب بایشان بدهد نیم ساعت اورا مدح می کنند چه بهمانسان که بعد مایلند بمسکرات نیز

مایلند • هم ازعادات ایشان است که از حقوق دیوانی معفوند وخراج وباجی برایشان نیست • ازهندوان طائفه ایست (بهات) نام که شاعرند وبرای شعر گفتن وتنجیم ورفع انساب کسانی که بایشان عطیه نموده است بهبلاد هندوستان سفر میکنند ومانند طائفه که ذکر شد مدار ومعاششان ازشعراست ولی بطرز دیگر • پارهٔ بخرج قبیلهٔ عمر بمدح ایشان بسر میبرند • پارهٔ دیگر درعروسیها وجشنها شعر سرائی می کنند • پارهٔ دیگر هم مخصوصند بمدح خاندانی وبس ودرسفر وحضر باایشان همراهند • این شعرارا هنری دیگر نیز هست چنانچه چون کسی مدح کسی خواهد کردن وشعر گفتن نتواند ایشان اززبان او شعر میسازند ودرجایزه وعطیه باأو شریك میشوند • درمیان ایشان درین باب تمسکات وسندات داد وستد می‌شود • اگر درشرایط خلف شود ناظم پیری یاکودکی ازقبیله یاعیال خودرا ذبح واشاعه لعنت بغریم خود می کند ومی‌پندارد که این لعن دردودمان غریم جاویدی خواهد ماند •

• در عصرهای اوسط دربلاد افرنج شعر درجهٔ علیا داشت وشعرا درسرایهای ملوك وامرا اعتباری واحترامی داشتند وبزبان وقت خود قصاید ومدایح میسرودند • از آن بلاد درفرانسه (پرونس) ودراسپانیول (کتالونیا) ودرنمسه (سوابه) بود • ازاین بلاد شعرا برخواسته‌اند وبرای تناظر وتنافس محضرها ومجمعها داشتند • اگرچه شعرای آن وقت معانی تازه اختراع نموده‌اند ولی افسانها وحکایات منظوم ومنثور بسیار ساخته‌اند • چون زبان افرنج رونق یافت آن معانی‌را اخذ نموده بالباس دیگر جلوه‌گر نمودند و پس ازحسن تصرفات بزبان حالی خود داخل کردند • اغلب کسانی که ذوق شعر دارند بالطبع بموسیقی مایلند چه این دوفن توامانند واززمان قدیم معروف ومشهور • گویند که حضرت داود علیه‌السلام هم شعر سرودی وهم ساز نواختی • وگویند که بارقت مزامیر خود دل سنگین پادشاهی ستمگررا چنان نرم نمود که ازسر ستمکاری درگذشت • این قضیه شبیه‌است بحکایت

یونانیان درحق موسیقی نوازی (اورفه) نام که درزمان جاهلیت ایشان مشهور بتصرف درقلوب باساز بوده است. حق کویندکه شخصی را خواست ازجهنم بیرون آورد باسازخود مالك دوزخرا خوابانید واورا بیرون آورد .

یونانیان ازاقوامیند که بالطبع بسیار شایق وراغب موسیقی‌اند . و پارهٔ ازایشان‌را ولعی غریب بدین کاراست .این‌طایفه‌را بفن موسیقی اعتمادی بود وازان نکتهای ادبی استخراج می‌نمودند واورا از آداب عامه میشمردند وهیچ شعری نمیسرودند که باآهنك ساز درمحضر عام نبود اکرچه مرثیه باشد . وهیچ صاحب ذوق سلیمی نیست که ازآواز ساز باهتزاز نیاید (بیت) (شتررا چوشور طرب درسر است (اکر آدمی‌را نباشد خراست) .

حتی مردمان غیر مهذب ووحشی‌را نیز آلات وادوات خاصی‌است باولوله وغلغله که کوش حضریان‌را می‌سنبد چون دنبك ومانند آن .

دربعضی ازبلادهم که ار آلات عالیهٔ موسیقی مستحضرند بار اصوات غیر مطربه‌را خوش دارند یعنی آلات ایشان نیکو نیست اکرچه

متنوع و متعدد است . عرب و هند و ترك و فرس
و چینیان را سازهای کوناکون هست . اهل
جاوه را آلات طرب کوناکون و سخت بلند آواز
است . کیماکیان را نیز آلات مختلف است که
باانشا و آهنکی مانند اذکار می‌نوازند .
در بسیاری از جزائر جنوب در اوائل سفر
فرنکان بدانجا آلت طرب بجز از صدفهائی
که باقوت تمام باد بر آنها میکردند نداشتند .
در پاره بلاد غیر حضری مردم بچلکی راغب
به‌نی میباشند که در نزد رومیان متداول بوده است
و در نکارخانهائی که صورت عوائد و رسوم را
نقش کرده‌اند صورت آن مشاهده میشود .
اهل (فلاند) را آلتی است (قندله) نام
و روسیان را سازی باتارهای آهنین بسیار
بدصدا مانند صدای خود ایشان . ذکر رباب
اعراب کذشت . مغاربه را نیز آلتی است مانند
او و دختران باآهنك آن نغمه میسرایند .
در بلاد (ایقوس) اعظم آلات موسیقی نی
انبان است تسلی دل باآهنك او میکنند
واشکرشان را بجز او آلتی نیست . در زمان
قدیم مشایخ (ایقوس را نی انبان زن خاصی

بوده است که بعد ازمرك او فرزندانش بارث جای اورا میکرفتند . درتاریخهای ایشان نام نی انبان ز نان ثبت وضبط کردیده است . اکنون هم درمیان کوهستانیان انجا کسانی است که در ین فن نام بردارند . حتی درشهر (ایدمبرغ) وغیره بسیار ازاوقات اهل ادب وفضل برای اظهار هنر جمع میشوند وساز انجمن ایشان نی انبان است واین انجمن ازاعاظم انجمن ساز ایشان .

علم موسیقی دربلاد نمسا وایتالیا ازسایر بلاد مکملتراست . دربلاد نمسا دررستاقها نیز درس موسیقی میخوانند ودرایتالیا مجالس ترانه محضر خاص وعام است .

(فصل سیم درخط وکتابت)

پوشیده نیست که خط درنزد همه ملل موجود نیست وکسانی که اززمان قدیم نوشتن دانسته اند لازم نمی آیدکه وضع آنرا خود نموده بلکه شاید ازاقرب بلاد بخود حروف ونقوش را استعاره کرده باشند . بهرحال غرض ازکتابت مرایشانرا حاصل شده است بخلاف

آنانکه هیچ کتابت نداشته‌اند و ندانسته‌اندچه
اینان درابقاء آثار خود ازرسوم وعلوم وصنایع
بـبازماندکان بجز بلحدیث وحفظ عاجز بوده‌اند •
پس گنجینهٔ دانش ایشـان ازبر نمودن گفتار
پدران ونیاکان بوده‌اسـت • پس تواریخ
واشعار واصول عقاید دین ورسوم کیش و آئین‌را
ازبر می‌نمودند وازقومی بقومی انتقال میشود •
انچه مایهٔ اشکال‌اسـت ازبر نمودن ویا ازبر
خواندن این مطالب‌است حرف بحرف وچنانچه
درواقع‌اسـت • این‌است که بیشـتر اوقات
تحریف وتغییر و کم وزیاد درآنها واقع میشود
مگر اینکه درحفظ وتأدیه اعتناء عظیم نمایند •
معلوم میشودکه پیشینیان تواریخ‌را بجهة آسانی
حفظ نظم مینمودند چرا که نظم‌را درذهنـها
رسـوخی زیاده ازنثراسـت علی‌الخصوص که
صورة وقایع وگزارش قصیر وکوتاه باشد •

بارهٔ اهل (امریکا) حفظ‌را بواسـطه
عقود مختلفهٔ که دلالت بصـور ومعـانی مختلفه
میکرد مینمودند وبمدلول آن عقود محفوظـات
خودرا یاد آوری میکردند • بارهٔ درمقـام
سـؤال برآمده‌اند که آیا یونانیان درهنگام

محاصرهٔ شهر (تروادہ) نوشتن میدانستند و آیا شاعر مشهور ایشان (اومیروس) اشعاری که متعلق بدان جنك است بعد از فراغ آن نوشته است یا نه • جواب داده‌اند که علی الظاهر در عصر آن شاعر نوشتن میدانستند • ومحقق است که درعصر آن شاعر ومدتی بعد ازان مداحان اشعار اورا که متعلق بدین محاصره بود درسائر بلاد میخواندند بی‌انکه مدون شده باشد چه (اومیروس) شاعر اشعار خودرا اندك اندك وبرحسب مزاج بلادی که ازانجا میکذشت میکفت واز کروهی بکروهی دیکر انتقال می‌پذیرفت بی‌انکه نوشته شود تاانکه رفته رفته بدانان رسید که نوشته وتدوین نمودند • وکویند که یونانیان کتابت را ازاهل (فنیکه) یعنی شامیان آموختند واز یونانیان برومیان کذشت • وحروف (لاتینی) دربلادی که درزیر حکم رومیان بود ودربلاد انکلیز وفلمنك وبلادی که (بولونیا) میسامند ودرممالك متحدهٔ امریکا منتشر کردید • اما روسیان حروف یونانیان را کرفته تغییر دادند • اهل نمسه ودانیمارك واسوح کتابت ایشان است ماخوذ است

(ازقلبی)

ازقلمی که بقلم (غوتیق) معروفاست این قلم درقرون وسطی قلم رهبانان بوده‌است وا کنون هم هستند کسانی که می‌دانند ٠

اکنون باید دانست که همه ملل ازراست بچپ می‌نویسند مگر فرنکان که ازچپ براست مینویسند چنانچه اول کتاب ایشان آخر کتاب سایر مللاست ٠ ومغولان تاتار ازبالا بپائین یعنی عمودی مینویسند ٠ قدماء (اسوج) را پیش ازین حروفی بود که بجز بجاب چیزی‌را نمی‌شایست چه مرکب بود ازخطوط ناهموار مانند خطوطی که برسنك وچوب باآلات درشت کنده میشود وانکهی حروفشان هم بد وخالی ازحروف هجائی بود که درنزد دیکران معروفاست ٠ تاا کنون هم درجهات شمالی ازان خطها برسنکها یافت میشود وماننداست بخطوطی که درابنیهٔ ایشان موجوداست وبخطوطی که پیش ازین اهل اسپانیول برروی فلزات خود می کنندند ٠ همهٔ این اقوام خطوط خودرا برمعادن واحجار باآلاتی ناهموار حك مینمودند این‌است که حروف ایشان دروضع مختلف ودرنقش وقرائت

سهل و آسان بود . در آثار و یرانهٔ شهر استخر درایران اکنون پارهٔ مطالب یافت میشود که باخط میخ کنده‌شده‌است و تااکنون هم چنانچه باید حل آنها نشده .

ازجمله کروهی که بتهذیب لغت وتقید آن مخصوصند چینیان وقدماءقبطند . چینیان‌را نصب میباشد نه‌حروف که ازانها کلمات مرکب کنند تادلالت برمعانی کنند . پس بقدر کلمات علامات دارند .ومردمان بیکانه‌را برای آموختن زبان ایشان دانستن کلمات نه‌بلکه دانستن علامات میباید . اما اکثر ازین علامات بنوعی مرکب‌است که باحل آن معنی اجزای آن دانسته میشود . اما قدماء قبط قلم ایشان عبارت بود ازاشارات وصور . وبااین خط درون وبیرون سرا و کاخ وتابوت وکور ودیرهای خودرا می‌انباشتند . وچون این قلم عبارت ازاشارات بود پس دانستن آن موقوف بود باموختن آن ازدانشمندان وبجز کشیشان هم آن‌را نمی‌دانستند و آنان هم ازعامه پنهان می‌داشتند . چه کتابت عامه‌را قلمی خاص بود . این‌است که قلم قدماء مصر

(تااکنون)

تاأكنون هم معما ومبهم مانده‌است حتی بفرنكان
هم . ولی پارهٔ ازایشان بارنجهای بسیار
کویا رموز بعضی ازآنخطوطرا حل نموده‌اند .
اینك باید دانست که اصل درخط این‌است
که بادست باشد وهمه مردم خطرا بنوشتن
وتحریر بسایرین میرسانند . درزمان پیش
فرنكان کتابهارا دردیرها مینویسانیدند
ونویسندکان رهبانان بودند . تاکنون هم
درديار اسلام عمل نوشتن کتاب باقی‌است
خصوصا نوشتن قرآن شریف . (کیماکیان)
را عادت این‌است که کتب شریعتشان‌را
مشایخ ایشان بنویسانند . مستنسخ مخصوص
بااجرت کرفته برای حرمت این کتب بتأنی
وتأمل درخانهٔ خود مینویسانند وخرج آنرا
ازهمه روی بعهده میکیرند . بسیاری ازملل
از آنان هم که ازادب وظرافت وازعلوم
وصنعت درایشان بهره‌ایست عوام ناس وفقرای
ایشان نوشتن وخواندن نمیخوانند بعکس بلاد
افرنج که این قدر مولع بمعرفت فنون وعلومند
که غنی وفقیر بزرك وحقیر مرد وزن همه
صاحب سواد وصاحب قلمند بلکه اول تربیت

ایشان بخواندن و نوشتن است اهل اسلام را حاجت بسفارش بآموختن قرآن نیست چه فضل آموختن قرآن از آفتاب روشن تراست •

پیش از ین درزمانی که چیزی مانند کاغذ نبود تابر آن خط نویسند این معنی مانع تقدم کتابت بود مثلا ناچار بودند بنوشتن خطوط بر پوستها • اما بعد ازان صنعت کاغذ بظهور پیوست وعمل کتابت وخوشنویسی بمیان آمد • وبعد ازعمل چاپ وطباعت بجهة ارزانی کتاب علوم ومعارف ببلاد افرنج منتشر کردید • اینك این دوره بکجا ودورهٔ پیش بکجا که اهل یکی دنیا آداب ورسوم خودرا بر پوستهای حیوانات ومصریان بر برکهای سایر درختان وهندیان بر برکهای نخل خرما می نوشتند •

(فصل چهارم در رامشکری)

درهرجا که مردمان بشنیدن موسیقی مألوف ومشعوفند رامشکری ورقص نیز درانجا متداولست • کویند که رقص رنج سو کواری وبندکی قهری را برانسان کوارا میکند • هیچ

[1] کروهی)

کروهی برقص حریصتر ازسیاهانی نیستند که درهنکام روز بخدمات شاقه مشتغل ودرشب تاصبح باآواز طنبور ومزمار مشغول میباشند خواه درزاد وبوم خود وخواه درديار غربت ٭ در پارهٔ جزایر (امریکا) اسیران وبندکان بادوری ازاهل واوطان واشتغال ایشان سراسر روزها بشغلهای کران ودر زیر تازیانهٔ ستمکاران شبها پیرامون یکدیکر فراهم آمده بطرز بلاد خود برامش و پای کوبی میپردازند وباین دستآویز تلخکامی بندکی ورنج وتعب کارکری‌را برخود هموار وکوارا میسازند ٭ چنانچه هرکه آنهمه حرص وآز ایشان‌را درجستن وبرجستن می‌بیند می‌پندارد که درروز هیچ نه‌پرداخته‌اند ونمی‌پندارد که آنان درهنکام روز باتاب آفتاب وباآن هواهای کلو کیر روز تاشام مشغول کارکری ورنج بری بوده‌اند ٭ درشبهای تعطیل همه کشاورزان حول وحوش جمع کردیده سراسر باآواز وساز تنبور وکدوهای پر ازچوب که بنوعی مخصوص میجنبانند عیش وشادی میرانند وزنانشان نیز اطراف ایشان‌را کرفته آواز خنیا کری

خودرا بساز ونوازایشان منضم میسازند ۰ طریقهٔ غناء ایشان انکه دختری شروع بغنا میکند ودیکری جواب اورا باهمان لحن وآهنك باز میدهد ۰ وطریقهٔ رقص اینکه مردی بازنی بپای کوبی ودست افشانی برمیخیزند چون خسته شدند آن دو نشسته دوتن دیکر برمیخیزند ۰ بدینکونه عیش ونشاط میرانند تاصبح میشود ۰

درایام عید در (امریکا) بندکان راسه روز آزادی وتعطیل میدهند تابهترین رخت وجامهای خودرا می پوشند وتا جان در بدن دارند درین سه روزه بپای کوبی می پردازند وبعدازان باز بسر کارخود میروند ۰ در بعض بلاد کرمسیر مردم را رغبتی چندان برقص نمی باشد ۰ طبیعت بعض اهل مشرق از سرد سیریان نیز باشدت حرکت رقص موافق نیست ۰ کویند که یکی ازاهل چین بانکلیزی که دید سخت مولع برقص است کفت چرا اینهمه زحمت برخود میدهید برای اینکه خودرا خسته و بیحال سازید وچرا این دقت خودرا مصروف کارهای عمدهٔ خود نمی سازید[۱] ۰ این

۱ (معنی)

معنی برای آنست که درمیان چینیان رقص
کردن مخصوص گروهی خاص ازمردان وزنان
است ورقص کردن درنزد ایشان از پیشه
وصنعت فرومایگان ۰ هنودرا اززمان قدیم عادت
این است که جمعی اززنان را رقص میآموزند
وفن رامشگری تعلیم می‌نمایند وایشان‌را بازیگر
ورقاص می‌نامند ۰ لباسهای ایشان غریب
و باطرزی خاص است از قبیل چلمبند وشلوار
پرچین وحرکات وجنبش رقصشان بسیار
عنیف وناهموار ۰ دررقص حرکتها می‌نمایند
که اشارت بطلب مردان وازسر برون کردن
ایشان‌است ازقبیل ناف انداختن وعقب وپستان
جنباندن دررقص ایشان ظرافت و لطافت نه
بلکه فسق وفساد اخلاق هست ۰ ملوك
هندرا عیش وعشرت باینگونه رقصها وابسته
است ۰ اما فرنگانی که فن رقص را ازمدارس
یونان فراگرفته‌اند اینگونه رقصهارا قبیح
وزشت ومخالف ادب می‌شمارند ۰ ورقص ایشان‌را
ملاحت وصباحت خاصی است باری رقاصان
و بازیگران هند درزیر اداره وفرمان زنانی
هستند که رئیس ومهتر ایشان شمرده می‌شوند

وچون کسی را میل بدیشان باشد باید آن مهتر را
به بیند وچیزی بدست او دهد تا بمقصود خود
دسترس شود واشارات وحرکات آن رقاصان
اکثر بجای نازك منجر میشود • پارهٔ ازاین
زنان نیز درمعابد خدمت میکنند وآنچه با آن
کسب حلال می‌اندوزند بابراهمه قسمت می‌نمایند •
پارهٔ نیز درديوانخانهای راجکان وملوك مستخدم
اند • وازعرب وعجم وترك نیز اقوامی هستند
که ازین گونه رقصهای بدانجام وفتنه خیز
بدشان نمی‌آید • ازعجایب امور اینکه کسانی
که نام مردمی وانسانیت برخود می‌نهند درمجالس
که ازقبیل رقاصکان رقص میکنند وحرکات
رقصشان مخالف آداب مردمی ودیندار یست
حاضر شده می‌نشینند • وجد وپای کوبی
درویشان دراذکار وسماع ایشان نیز ازرقص
شمرده میشود ولی باکیفیتی‌است مخصوص •
رقص اهل اسپانیول نزدیك برقص اهل
مشرق زمین‌است چه آن نیز مهیج وشهوت
انگیز است • وشاید ازقبیلهٔ اعراب که باندلس
رفتند بدیشان یادکار مانده‌است وتاحال باقی
است چنانچه گویا ازایشان خود بوده

لست • رقص ایشان نیز مانند رقص دیکران باخطوات لطیفه ومتوازنه نیست بلکه بااظهار الم غرام ومحبت وتحریك تمام بدن و باآواز چارپاره وغیره‌است • در بلاد (غرناطه) و (اشبیلیه) که کرمسیراست این معنی شایعتر است وفاسدتر • غربای آنجا خصوصا اکر نوعی جذبهٔ محبتی درایشان باشد بدین رقص تسکین اندوه مینماید • سکان وادی کبیریعنی نهر (اشبیلیه)اهمه سستی بدن و کم دلی باین کار مخصوصند چنانچه رقص باساز و آلات جنك بقومی مخصوص‌است که جنکجو ودلیرند ازاقوام جنکجو ومستعد قتال وجدال قوم (ارناوط) است که این قسم رقص را بجای میاورند • این کروه چنانچه درسفر وحضر ودروقت کار وبیکاری همیشه مسلح وباآلات جنك هستند درهنکام رقص نیز سلاح را ازدست فرو نمیکذارند چنانچه هرکه آن تموج شمشیرو بازی کاردشان‌رامی‌بیند میپندارد که تعلیم جنك میکنند نه رقص • حتی اینکه پارهٔ کفته‌اند (ارناوطان) اسم جنك را رقص کذاشته‌اند •

کیما کیان را نیز رقصی خاص است چنانچه
دررقص اعتنا واعتمادشان بیشتر بحرکات
دست و بدن است نه بحرکات پا ۰ دستها و بدن
هارا باحرکتهای مخصوص متحرك میسازند
وازجانبی بجانبی بر میگردانند ۰ گاهی رقاص
سررا ازعقب بر گردانیده تا بزمین محاذی یا
میرساند واین حرکت نوعی ازهنر نمائی
واظهار مهارت است دررقص ۰ روسیان را
نیز دررقص بهرهٔ ازعواید (کیما کیان)
میباشد ۰ درهر ملدی نیز این قوم را اسمی
خاص است ازقبیل رقاص و بازیکر و رامشکر
و پای کوب وکوچك وغیره وطریفترین اسم
آنکه در پارهٔ بلاد ایران ایشان را دستهٔ مرصعی
نامیده‌اند ۰

(فصل پنجم در بازی تماشا وتماشا خانهٔ رومیان)

بدانکه تماشا خانه جائی است که در آنجا
احضار صورت وقایع و تقلید آنها میکنند
وشبیه آنهارا درمیاورند ۰ درزمان پیش
شبیه وتماشا ازبازیهائی بود که در بلاد روم
ازجانب حکومت و باخرج کیسهٔ او بر پا
میشد ۰ تماشاگاه محضر خاص وعام بود

وتماشائیان را نیز گذشته ازاینکه ازایشان چیزی نمی گرفتند دولت تحفهٔ میدادند چنانچه گفته‌اند رومیان را ازدنیا نان و تماشا بس بود ٠ در بلاد بارده برای تماشاگاه خانهای مخصوص میساختند ٠ اما در بلاد ایتالیا وسایر بلاد روم بجهة اعتدال هوا درفضای سر گشوده بازی میکردند ٠ باز یگاه بایستی بقدری وسیع و فراخ باشد که گنجایش همه حاضرین را داشته باشد ٠

درنزد متأخرین ازفرنك وغیره نیز بازی تماشاخانه ازانواع تفرح و تنزه است ٠ در بلا فرانسه وانگلتره ونمسا شهری نیست که تماشا خانه در آن نباشد ٠ درشهر پاریس چهل و پنجاه تماشا خانهٔ بزرك هست ٠ بزرگترین آنها تماشا خانه‌ایست مشهور به (اوپرا) که در آن از بازی گران وخوانندگان ورقاصان جندین صد واز آلات ساز ونواز بیحد و بیعدد یافت میشود ٠ کوچکترین تماشاخانها بازیگاهیست که تمام باز یگران کودکان خورد سالند ٠ شعرای فرنك باز یها را اکثر بنظم در آورده‌اند و بازی ومجلس بازی گذشته ازنزهت و راحت

هنر ومعرفت شده است . کشیشان روم وقتی بکفر باز یکران تماشا خانه فتوا دادند و بارتداد ایشان حکم کردند اکرچه بازی ایشان ازروی مهارت واستادی وازراه حکمت باشد . اما درشهر رومیة الکبری باقرب جاثلیق اعظم که امین شریعت ایشان است بازی تماشا خانه مجاز ومعفو بود لکن مدتی زنان‌را اذن حضور در آن مجالس نمی دادند . این منع درنزد قدمای رومیان و یونانیان نیز بوده‌است . چنانچه درزمان پرهیز نصارا وخستوانهٔ جاثلیق اعظم یعنی کناه بخشی او بازی‌را تعطیل می نمودند . در بلاد سویس که متدین بدین پروتستاند حکم بارتداد باز یکران نمی کردند اما ساختن تماشا خانه‌را اعتراض می‌نمودند که بدعت است، وموافق خلاصهٔ آداب دین نیست اما شدت اطراب برین اعتراض غالب آمد وماننده همسایکان ومجاوران خود آنان نیز تماشا خانها ساختند . در بلاد اسپانیا که از بلاد پرتعصب ترسایان است ودرعبادت خوضی دارند بازی تماشا خانه ممنوع نیست ونزهت را باعبادت منافی نمیدانند بلکه درتماشاخانه کاهکاه بازیهای دینی میکنند

واشعار وادعیه ومناجاتهای دینی ومذهبی میخوانند وشبیه ملائکه وحواریون درمی آورند ومتمثل باشکال وصور زنده قدیسین می‌شوند . هم این بازیهای را درشارع عام ودرمیدانها درمیآورند . عادت اسپانیولیان اینکه دراثنای بازی همین که وقت نماز ودعای ایشان رسید وصدای ناقوس بلند شد بازی را درهرجا باشد بریده بعداز ادای فریضه درتماشا خانه باز بدان می پردازند .

در بلاد فرانسه وغیر آن از بلاد افرنج بازی تماشا خانه ازعبادت درآمد . چنانچه دراعصار وسطی بحساب ایشان مردم بعد ازفراغ ازنماز وخروج از کنیسه بکورستانها که درحوالی معابد وکنشتها بود میرفتند بپارهٔ بازیها که آداب واسرار می‌نامیدند مشغول میشدند . این بازیها یامشتمل براشارات ادبیه ویا آیات کتب سماویه بود . ازین بازیها ترسایان قدیم متعظ میکردیدند اکرچه طریق اجرای آنها ازروی سخریه وریشخند میبود .

خودرا بصورت خداوند (تعالی‌اه عما یشرکون علوا کبیرا) میساختند کویا خداوند

بشیطان واتباع آن ازعوام ناس خطاب میکرد وسخنان خنده خیز با کلمات مضحکه آمیز می کفت که مشعر باساءة ادب بود . وازین قبیل بود بازی اهل عبادت نصارا در آدینهٔ مقدس که صورتی‌را بچارمیخ می کشیدند و انواع واقسام شکنجها واذیتها بدان می‌نمودند واین شبیه‌راشبیه چلیپای عیسی می‌نامیدند . بازیکری‌که درین‌بازی‌شبیه‌حضرت عیسی‌بود بهرنوع شکنجه تاب می آورد وتن درمیداد حتی بدرجهٔ هلاك میرسید چه انچه ازاستخفاف واستحقار که باعتقاد ایشان بحضرت عیسی دروقت صلب نموده‌اند بشبیه آن مینمودند تامجاز هم ازقنطرهٔ حقیقت می کذشت وتشبیه وتقلید جای خودرا کاملا می‌یافت . درجنوب فرانسه اکنون هم درنزد (کاتولیکان) این قسم باری متداول وباقی‌است . دراقلیم (افلنده) کشاورزان دربازیها اموری که متعلق بدین نصارااست موضوع بازی مینمایند . درقدیم نیز این کونه بازی دراکثر بلاد عظیم نصارا متعارف ومستحسن بوده‌است . دربلاد نمسه درناحیهٔ (تیرول) هم اکنون این عادت باقی ومستمر

است . دهقانان درمیدانهای فراخ ودرصحرا بازیهائی درمیاوردند که موضوع ورموز آنها ازکتب دینی ایشان مستخرج‌است ویا ازحکایات وروایات سأخته‌اند . صورت بازی ایشان اینکه خودرا بشکل وشبیه شهدا میسازند وتقلید احوال ایشان می‌کنند ومتصور بصورت شیطان میکردند واعمال وافعال اورا بجای میاورند . ازجمله بازیهای ایشان یکی نیز انکه بازیکران مردمان مقلد ومسخره کثیرالمجون میاورند تاچیزهای کریه‌ناظرا خنده خیز کند . ودرمیان مجالس بازی مقصود کاهی بازیهائی کوچك باصوت و آهنك ساز می کنند تاتفننی دربازی شده باشد . مجلس ایشان همیشه ببازی مسخره وتقلید مضحك عظیم می‌انجامد ومقلدین جقاوکودنان اهل مجلس‌را مسخره می‌سازند . درآخر مجلس همیشه بازی بهمراه موسیقی‌است که ازجانب معلم مکتب آن بلده ساخته میشود . بازی شش‌ساعت تمام طول میکشد وعادت ایشان این‌است که این بازیهارا دروقت تابستان برروی چمزارها درتاب آفتاب بجا میاورند وبازیکران

نسخهای بازی‌را دروقت زمستان زیر چاق وحاضر می کنند . دربلاد فرانسه اولا باامور دینی و آداب حکمتی بازی میکردند در آخر بلعب صرف منقلب شد وازان (کومدی) در آمد . وقتی که پادشاه بشهر باموکب عظیم می آمد بازیهای مختصر برای او درمیاآوردند . ودرشهر پاریس چنددفعه درطرق عام ومسالك وقتی که بادشاه یاحرم او میکذشت تماشا خانها بر پا کردند .

درممالك فرنکستان مدتی مدید راه تسلی می‌جستند ونمی‌یافتند مکر بازحمت بسیار تااینکه امر تماشا خانه شیوع یافت وبمطلوب خود واصل کردیدند . پادشاهان ارباب مجون ومسخرکان وهزال پیشه‌کان میاآوردند تاایشان‌را ازرنج وملال آسوده کردانند وبنشاط وطرب ایشان بیفزایند . اکر ارباب مجون ازاصحاب الباب وعقلا می‌بودند تسلی ملك وانشراح ارباب دیوان سخت بجای میاآمد وباندك حظی هم اکتفا می‌نمودند . هم درآن زمان مسخرکان حاضر جواب ومضحك نشو ونما کردند وبسرعت جواب

وتیزی ذهن ومضحکهای حکمت آمیز شهرت یافتند • این عادت ازدولت فرانسه بسایر دول کذشت • درممالك روس درزمان سلطنت پتر بزرك استخدام واستعمال ارباب مجون درديوان شایع ومتعارف بود • پتررا عادت اینکه چون بیکی ازبزرکان خشم میکرفت اورا بادخال درزمرهٔ اصحاب مسخره درديوان قصاص می‌نمود • چون وی دراین حلقه درمیآمد ناچار بود که ازهنرهای ایشان بیاموزد وازجملهٔ ایشان کردد واهل دیوان‌را بخنداند • ازجمله مسخرکیهای دیوان پادشاه مسقو یکی هم این بود که پادشاه امراء دولت‌را باسایر مردان وزنان که کوتاهی قامت ایشان خارق ازعادت بود جمع میئمود ومردی‌را ازمیان ایشان برمیکزید بازنی کوتاه بمانند خود تزویج وعروسی بصورت مسخرکی می‌نمود وحاضرین ازاهل دیوان وسایر اهل شهر ازان محظوظ ومتلذذ میکردیدند •

بازی تماشاخانه ازبلاد فرنکستان باقصای بلاد شرق منتشر کردید وتاجزیرهٔ ژاوه وچین وژاپونیا رفت • درچین وژاپونیا

تماشا خانها مانند تماشا خانهای فرنکستان است وقایع عظیمه ونکات غریبه درانجا بازی میشود ورقصهای مطرب درانجا می کنند • اهل ژاوه را بغیر ازبازی تماشا خانه بازی دیکری است و آن خروس بازی است چنانچه خروسهارا باپنجهای پولادین که بر پایها تعبیه نموده اند باهم بجنك می اندازند • چنانکه وقتی دربلاد انکلیز هم متعارف بود • اهل ژاوه را باین بازی ولع وحرص غریبی است وهیچ متأثر ورنجیده خاطر از آن نمی شوند بلکه چنان باین بازی می پردازند که کویا سودی عظیم میبرند • چون اهل این بلاد بالطبع ملایم وسرد مزاجند ازدیدار جنك خروس بهیجان وجوش میآیند ونشاطی از ین معارکه برطبیعت ایشان طاری میشود وجنك خروس ازبرای تسلیت عامه ازتماشای بزرك است • اما تماشائی که ازبرای حظ نفس پادشاهان است ازجنك خروس خونین تر وسخت تر است • چنانچه درمیدان کاو میش را باپلنك بجنك می اندازند • وکاهی کناهکاران را ناچار میسازند تادرمیدان باپلنك بجنکند • شاید

که مستحق قصاص پردل باشد وباوی خنجری باشد و پلنك‌را پس ازعداب آن باچنك وچنكال بدان بکشد واز آن خلاص یابد ٠ ونیز شاید که پادشاه سنکدل باشد وباین عذابها اکتفا نکرده بعد ازغلبه بدان حیوان باحیوانی دیکر اورا بجنك اندازد ٠

دربلاد هند کروهی هستند بسیار مسخره وبیشرم کـه درروستاها می‌کردند وبازیها درمیاورند اما بازیهای ایشان پر ازبیشرمیها و پر از اعمال خارج ازادب وحیاست ٠ نسخه بازیهای زنان‌را دربازی ایشان پریشان می‌خوانند وتقلید زنان‌را آنان بجای میاورند٠ بازی ایشان شب دروسط ده درروشنائی مشعل کرده میشود ودرین بازیها تنها مردان حاضر می‌شوند ٠ این بازی درنزد ایشان بسیار انبساط انکیزاست وخرج آن از کیسهٔ اهل ده‌است ٠

(فصل ششم درجشنها وهنکام سور وشادیها)

قدمای فرس سنهٔ شمسیه‌را باجشنها وسورها آغاز یده مدت چند روز باشادی

وسرور می گذرانیدند • دراول روز دخول
آفتاب ببرج حمل برای فال نیك فرخی
وفرخندکی درحین ظهور شعاع آفتاب
ازافق باغلامی بدیع صورت و پاکیزه روی
خبر دخول سال نورا بپادشاه میرسانیدند •
از پی این غلام غلامی دیکر درخوانی زرین
خوشها ودانها وشکر ودرهم ودینار بپایکاه
سریر پادشاه بهپیشکش می آورد ودانهارا
آرد مینمودند ومی‌پختند تاپادشاه ازان میچشید
وبدیوانیان میچشانید وخلعتها وتشریفها
بارباب دولت خود می‌بخشید • اکنون هم
دربلاد شرق این عادت برقراراست • آخر
ایام موسم نوبت رعایاست • پادشاه‌را هدیها
وپیشکشها میدهند و پادشاهان سخت اهتمامی
بابقای این عادات دارند • امروزه هم
درممالك فرس اول سال شمسی‌را فرخنده
میشمارند وجشن میسازند اما باسور وسروری
بجز آن زمان بیشین • چنانچه درابتدای
اعتدال ربیعی عیدی برپا میکنند و آنرا نوروز
مینامند • منجمی خاص دخول آفتاب‌را ببرج
حمل ازروی رصد تعیین کرده زایجهٔ طالع

سال‌را میکشد وبنظر پادشاه میرساند پادشاه
برای اشاعه واعلان نوروز امر میفماید تاتوپها
اندازند وشنلیکها نمایند ونقاره خانه کوبند •
مردم بااین اشارات وعلامات خبر شده لباسهای
نو وفاخر میپوشند وازیکدیکر دید وباز دید
مینمایند وانواع هدیها علی الخصوص تخم مرغ
سرخ بیکدیکر نوروزی میدهند واین نوروزی
ازهدایای لازمه‌است • همچنین عمال وضباط
دیوان ازدور ونزدیك پیشکشها ازقبیل اسب
واسلحه وجواهر وقماش وعطریات ومانند اینها
بپادشاه میفرستند • پادشاه آنهارا پذیرفته
بفراخور حال هریك نوازش والتفات درباره
ایشان مینماید •

این عادت هدیه ازرومیان بفرنکان رسید •
رومیان اولین ماه سال‌را (یانوس) مینامیدندکه
ملك ایتالیا وباعتقاد جاهلیت ایشان پیکری بود
دور وی هم پیش‌را میدید وهم پس‌را وایام
اوراایام زر میکفتند که کنایت بود ازایام رفاه
وعافیت • اولین ماه سال‌را باین اسم مینامیدند
تایادکاری ازایام این شخص باشدکه ایام عافیت

بوده‌است وشعرای ایشان دراشعار خود آن ایام‌را ستوده‌اند • ایام (یانوس) را ایام عافیت نامیدند برای اینکه میکفتند او دربلاد ایتالیا یا (ساتورن) که مسمی به دهر بود حکمرانی میکردند واصلا نزاع وستیزه درمیان ایشان نبود ومردم بافراغ بال واستراحت میزیستند • هدایای رومیان دراول سال ساده وبی‌تکلف بود چنانچه درمذهب خرافات ایشان درایام زرین بوده‌است • این هدایا عبارت بود ازمیوهٔ خشك وشیرینی ومعادن که درزمان خود منقوش نموده بودند • چون رفته رفته امر پیرایه وزینت افزوده کردید لازم آمد که هدایا نیز نفیستر کردد • یکی از پادشاهان شروع نمود بفرستادن شاخهای زرین ثمر بمردم ومیوهٔ خشك بزر وطلا مبدل کردید • قیاصره مردم‌را بدادن هدیه ناچار مینمودند وخود نیز هدیه میدادند • این عادت تاچندین قرن بعد ازبعثت حضرت عیسی باقی ماند • پس رهبانان واحبار بهانهٔ اینکه این از آثار ایام جاهلیت است خواستند منسوخ وباطل سازند ولی بنا باعتراض دیکران که

تهادی دراول سال موجب تألیف قلوب ومیل دوستان بیکدیکر وتذکر ویاد کاری برسبیل محبت است وکنایه است ازتأسیس مودت وبقای آن درسایر ایام سال پس دردادن و کرفتن هدیه ضرری نیست کیفیت تهادی‌را نتوانستند منسوخ ساخت این بود که این عادت نیز مانند سایر عادات باقی ماند وتغییری نکرد ودرجمیع اقطار هم شایع کردید •

دربلاد فرانسه ونمسه عادت این است که مردم دراول سال نو انچه ازلطائف وظرائف وانواع محصولات وثمرات صنایع و پیشهٔ خود حتی تألیف جدید وغیر آن نیز دارند درمعرض عام می‌کذارند ودیکران بفراخور حال خود هدایای اصحاب‌را از آنها چیزی بخرند وهرچند بیچاره وفقیر باشند هر آینه درخریدن یك دونوع هدیه دریغ نمی‌نمایند •

دربلاد نمسه هدایا وارمغان خوانان ازهمان روز میلاد که هشت روز پیش ازاول سال نواست داده میشود •

چینیان‌را دراول سال عیدی است که انرا عید (خاموشی) مینامند • درین عید

خیمها ومقصورها از کاغذهای روغن مالیده برمیافرازند و آتش درآنها برمی‌افروزند وباتلألا وشعشعهٔ آنها شادی میکنند • درخشکی ودردریا برکشتیها مردم فوج فوج وموج موج دراین خیمهای تابناك ومقصورهای پرفروغ بعیش وطرب می‌پردازند •

در ۱٤ شهر فوریه افرنجی انکلیزان عید بزرکی دارند که مولد (سانت ولنیتن) است عامهٔ ایشان‌را اعتقاد اینکه آن روز روز الفت وصحبت مرغان‌است بایکدیکر و پیش از ین جوانان درین روز نام معشوقکان خود قرعه میزدند • اما اکنون فرح وسرورشان در ین روز عبارتست ازارسال ومرسول عاشق ومعشوق بیکدیکر بمکتوبهایی که (ولنتینه) مینامند • عموم ترسایان‌را پیش ازپرهیز ایشان عیدی‌است که (کارناوال) کویند یعنی عید برغندان یاایام رقاع درآن روزها داد خلاعت میدهند • وروميان درروزهائی که روز (ساترلانیه) مینامیدند ودرماه ایلول افرنجی بود همین میکردند • دراین عید برغندان ترسایان تغییر صورت میکنند یعنی

صورتهای عاریتی می گذارند وباساز ونواز پای کوبی و گردش در کوچه وبازار هر گونه مسخرکیها وهزلها مینمایند ، درین اوقات ملاحظهٔ درجات ومقام ورتبه و پایه چندان درمیان نیست ، در(رومیة الکبری) درین روزها بند کان اطاعت بخواجکان خود تامدتی معین نمی نمودند بلکه مقام ایشان بامقام خواجکان مساوی میبود ، دریمدت دعاوی قبول نمیشد واقامهٔ حدود نمی گردید وتهادی وداد وستد عیدی عمومی بود ، پاره ازین عادات اکنون هم درایتالیا باقی است ، عید برغندان اکنون دررومیه الکبری عبارتست ازتغییر زی وتزویر صورت بانواع مختلف وتفس بسیار واجتماع اهل مجون بایکدیگر ودر روز سیم درهرجا آتشهای عظیم می افروزند ومجلسهای ولیمه وضیافت بر پا می کنند ،

مردم همه بتماشاخانها ورقص خانها میروند وتاروز سه شنبه که سه شنبهٔ خاکستر مینامند عقل اکثری درسرنیست و این سه شنبه اول روز پرهیز است اهل اسبانیول و پورتکیز وقتیکه

به بلاد یکی دنیا داخل شدند تامدتی برمنوال بلاد جنوبی افرنج درآنجا نیز رسم عید برغندان را بجای می آوردند . ازجمله تنزهات ایشان اینکه درکوچه و بازار وازدیوار برسر وروی یکدیگر عطریات و بوهای خوش میپاشیدند . در بلاد شمالی شادی عید برغندان عبارت بود ازضیافتهای بزرگ و پای کوبی و بس . هم ترسایان را عموما پس ازانجام ایام پرهیز چله عیدی است که عید(فصح) یاعید باعوث نامیده میشود . اغلب ایشان خصوصا ترسایان روم درین عید چند روز شادی عظیم می کنند . در بلاد روس درین عید داد سرور وحبور می دهند چه بجهة وقوع این عید درآخر زمستان ازسرمای زمستان رسته اند وهم ازخنکی پرهیز جسته معاشقه ومصافحه می نمایند و بخبر رجوع روح بعیسی باعتقاد خود یکدیگررا مبارك باد میگویند . هم درواقع زمان عید درنزد آنان زمان حیواة نباتات وبیداری قوه نامید ورجوع روح باشجار وریاحین است نه بحضرت عیسی که روح اورا نگذاشت یعنی چاشنی مرك نچشید . خلاصه تخم مرغ حقیق یا

(۰ مصنوعی)

مصنوعی، بیکدیکر تحفه وهدیه میدهند خصوصا تخم مرغ زرین • اما ذکر اعیاد اسلام باآن تبرك ومعقولیت آنهـا درمیان این کونه اعیاد کفر وکفر آمیز بهیچ کونه مناسب نیست • وآنکهی آداب ورسوم آنها معلوم خواص وعوام ومقبول انام ومذکور در کتب احکام است •

(کیماکیان) را عید مخصوصی است که شش روز میکشد چنانچه صبح عید بر میخیزند ونماز کرده فوج فوج کردش میکنند وخردان بنام مبارکباد عید دست بزرکان می بوسند وفوا که ونانهای فطیر بیکدیکر عیدانه می دهند وولیمها می سازند و بسلامت یکدیکر باده‌ها می پیمایند ورقصها میکنند تاشش روز تمام شود • در اکثر بلاد روز اول ماه (مایس) افرنجی عید بزرك است چه در آن اوقات بزمان شکوفه وازهار و بکاه اعتدال وعشق طبیعت وموسم بهار داخل می‌شوند • این روز درنزد رومیان روز عیدهٔ وکل‌ازهار بود• طاق و رواق خانهارا باشکوفه ها می آراستند ودر ودیوارهارا بالاله وتاجهای ریاحین می‌بیراستند • اشعار طرب

انکیز میسرودند، وباطعام وشراب منادمت ومصاحبت وعیش وعشرت مینمودند . درجملهٔ بلاد افرنج خصوصا درروستاقات در پیشگاه خانهای بزرکان ودوستان خود شاخهای پر برك ویادرخت ونبات سبز نهاده شعار (مایس) بجای میآورند و برك سبز میدهند . درجنوبی فرنکستان خصوصا دراسپانیول دختری زیبا یاد (موکلهٔ مایس) میآرایند ودرجلهٔ برسریر نشانیده ازآینده وروندە برای او صدقات وهدایا میطلبند .

در بلاد آسیا درماه (حزیران) افرنجی تفرح صحرائی هست وآن زمان زمان فراوانی وبسیاری شیر مادیان است درنزد ایشان . چکونکی عید آنان اینکه باید مشایخ دینشان باید سقایت نماید . پس درصحرا جمع میشوند و زنارا ازجمع میرانند . شراب دوغ ترش مینوشند واسب تازی وتیراندازی کرده و بادوغ ترش که اعظم شرابشان است چندین روز منادمت ومصاحبت مینمایند .

درزمان منقلب صیفی که با حساب تقویم مطابق عید (یحیای معمد) است، برسم عادت قدیم

بلاد افرنج نصارا عید میکنند و برای اظهار فرح آتش افروخته ودراطراف آن میرقصند. دوشیزکان بامداد بکاه درچشمهای جاری غسل مینمایند وکاههای تازه وتر میچینند وازخدای درخواست میکنند که درآنسال شوهری جوان وزیبا روی وتوانکر بایشان ارزانی دارد. دعاهای صبحکاهان ایشان ازقبیل برنجی ونرنجی ودسته وکر بسته مسجع ومقفاست. ازاین کونه ادعیهٔ مسجع ومقفا دراسپانیول وایتالیا بسیار است. اهل(ایقوس) و پارهٔ دیکررا اعتقاد این است که درشب دوشنبهٔ عید(یوحنا) هرعلفی که بادست کنده شود دوای امراض بهایم است. پس علفها میکنند و باین خیال نکه میدارند. درزمان پیش در (مالطه) درروز عید یوحنا بااسب تازی ودویدن بازی مسابقت مینمودند. بعد از این عید عید(پطرس) حواری داخل میشد در آن عید هم همین مسابقت را بجای میآوردند و برای اظهار مراسم وشعار عید فریادها میکردند رقصها می نمودند وسراسبانرا باشاخهای پر برك وغیره تاجور میساختند.

درمنقاب شنوی یعنی اول جدی که درنزد

نصارا موافق عید میلاد است کارهای بسیار میکنند • از آنجمله پارچهای سطبر هیزمی که پیش از دخول این عید بحفظ آنها اقدام نموده اند میسوزانند خصوصا دررستاقات • درجانب شمالی فرنکستان جشنها وشیلانها کشیده میشود و برروی برف میسرند ومیلغزند • اما این روز پیش ازظهور حضرت عیسی هم عید و بعید (رهول) مشهور بوده‌است • در بلاد (سکندناو یه) اوقات ضیافت ومهمانیها درقصرها وکوشکهای خارج شهر بوده‌است که انکلیزان آنرا کرفته نکذاشته‌اند آن اثر ازمیان برود این‌است که درعید میلاد کوشکهای خودرا برای اکرام معارف ومهمان نوازی میکشایند • در بلاد ایتالیا درعید میلاد شبیه کهوارهٔ عیسی‌را درمیاورند • صورت کهواره که‌کویا مانند جائی‌است که در آنجا زائیده شده‌است باصورت بارهٔ چیزهای دیکر که باعتقادشان دیدن‌صورت آنها در آنروز عبادتست مصور می‌سازند •

در بلاد هند، اول سال اهل (سیام)غرهٔ ماه کانون اول‌است • پس ازدخول سال عیدی

بر پا میکنند که عید اموات مینامند . در ین عید عناصر اربعه را تعظیم و تبجیل میکنند تا بر ایشان مبارك شود . در تعظیم آب مبالغه میکنند و مر ایشان را با آب شعفی عظیم و اعتقادی خاص است . پس برنج و فواکه با آب میریزند وصور غریبه وچراغهای بسیار در آن انداخته روان میسازند که در هنگام شب چون میافروزند در میان آب بهجت غریبی میدهد . کیما کیان را نیز مانند عید اهل سیام عیدی است که کاهی در تشرین ثانی و کاهی در کانون اول بر پا میکنند و این عید اول سال نو ایشان است . روز عید را با قمار بازی و شرابخواری میگذرانند . در بلاد خود چراغان و شهر آیین مینمایند . در معابد و خارج خیمها چراغهایی از خیر ساخته میافروزند و هرکس می‌آید بشمارهٔ سن و سال خود فتیله در آنها میگذارد و با این عید شمارهٔ سال ایشان دانسته میشود .

(فصل هفتم در آداب و قوانین)

حکما گفته‌اند که ادب عبارتست از صفت حسن معاشرت یا اظهار اتصاف بدان . اول را

ادب حقیقی ودویمین را تصنع در ادب نامند . حسن معاشرت مددکاری انسان است مراخوان خودرا وحسن خلق وی با ایشان . در این روزکار آداب درنزد اهل امصاری موجوداست که بظرافت ولطافت موصوف وموسومند . ازفرنکان کسانی که بآداب تبحرتام دارند اهل فرانسه است . این کروه بایزفن اعتنای عظیم نموده خدمتی بزرك بآیین ورسوم آداب کرده اند .

اینست که زبان فرانسه ازحیثیت تحسین عبارات ونازکی کلام ومخاطبات بردیکر زبانها برتری یافته است . اماخطاب بدینکونه عبارات اغلب از اعتقاد بجنان ناشی نه بلکه درمحاورات عادت بدان جاری می‌شود پس نتیجهٔ ازآنها استخراج نمی‌شود .

ازآداب اهل ایتالیا اینکه صاحبخانه همهٔ مال وعیال وغیرآنهارا بمهمان تقدیم می‌نماید اما اکر زائر بخواهد بقول وی عمل نماید لرزه براندامش می‌افتد وخشمناك میکردد . کویندکه دوکدای اسپانیول بامدادی بیکدیکر رسیدند پس ازادای مراسم سلام وصباح ازیکدیکر پرسیدندکه جناب عالی

شراب صبوحی نوش فرموده اندیانه . این امر غریب شمرده نمی‌شود چراکه درآن دیار وقتیکه ملاحظهٔ منصب وپایه درمیان نباشد همهٔ مردم بیکدیکر بلفظی خطاب می‌کنند که معنی آن جنابعالی است . دربلاد نمسا علاوه برالقاب مناصب ومراتب القاب دیکر درمراسلات متداول است وآن لقب پاك‌نژادی وپاکیزه‌کوهری است ودرنزد ایشان بالاتر ازین لقب ثانی لقبی نیست . وقتی در فرانسه کشمکش وستیزه بسیارشد برکسانی‌که مستحق لقب (مونستیور) یعنی سرور من باید بشوند . امرا وارباب مشورت دولتی واصحاب تقدم‌را داعیه آن بودکه باقتضای قوانین آنان باین لقب مستحق وسزاوارند . ازعوائد قدما اینکه انسان‌را بضمیر مفرد مخاطب خطاب می‌کردند واسلاف دررقت خطاب مبالغه بسیار نمودند چنانچه مفردرا هم بخطاب جمع مخاطب خطاب می‌نمودند . اهل نمسه بجز خدمتکار ان همه کسرا بضمیر جمع غایب خطاب می‌کنند نه باضمیر جمع مخاطب . فرانسویان درایام شورش خویش مخاطبهٔ واحدرا بخطاب جمع باطل ساختند

اما مدت اینعادت دیرنکشید .

ازجملهٔ اقوامی که درآداب مبالغه دارند اهل چین وژاپونیاست وایمعنی باانتشار غش وغل درآن بلاد منافات ندارد . کویند که چون دوتن ازژاپونیان بیکدیکر متغیر می‌شوند چند دقیقه ایستاده بیکدیکر ترحیب می‌کنند . در بلاد چین مهمانانرا همیشکه یکنوع ازخوراك تمام شبیه دیکری بمیان می‌آید تحیت وثنا می‌کنند . وبرای دعوت انسان بولیمه درتبجیل وتعظیم مبالغه می‌نمایند . ومراسله نمی‌کنند مکر برروی کاغذ لطیف مزین ودر مدح انسان مبالغه‌را ازحد می‌کذرانند .

اکنون باید دانست که مردمرا دراظهار تحیات وتبجیلات عادات ورسوم دیکرکون می‌باشد . دربلاد افرنج رسم تحیت بیرداشتن کلاه وجنبانیدن سراست . درجزایر بحرجنوب بمالیدن طرف بینیهاست بیکدیکر . دربلاد امریکاعادت‌طایفهٔ (اسقیمو) درمودت نیز سائیدن بینی است بیکدیکر . دربلاد ژاپونیا تعارف درخانها بزانو درآمدن دربرابر یکدیکر ودر کوچه وبازار باشاره بزانو درآمدنست .

تحیت کوچکان ببزرکان آنکه بعد ازدرآمدن بزانو درپیش وی سجده می‌کنند • وکویند که بعد از سجــده درپیش خواجه برای اجلال وی وبرای بازنمودن که پایهٔ اوپست ترازانست که باوروبر وی شــود پشت برمیــکردد •

چینیانرا درتحیت هشت درجه است • درجهٔ اول که ادنا درجاتست چسبانیدن دستها برهم ونهادن برسینه وبرداشتن است •

دویمی بعد ازاین‌کار باتمام بدن میل نمودن• سیمین بااشاره بزانود رآمدن نه بافعل • چهارمین بافعل بزانو درآمدن • پنجمین سجده بعد اززانو درآمدن • ششمین سجده‌را ســه‌کانه نمودن بعــد از درآمدن بزانو • هفتمین آنکه بزانو درآیــد پس برخیزند پس بزانو درآیند وسه مرتبه سجده کنند • هشتمین که برتر از جمیع است و (سنقوی قیوقو) نامند ومخصوص بپادشاه ایشان است این است که تحیت کذار بزانو درمی‌آید وسجده میکند وســه مرتبه درحضــوز پادشــاه برخواسته ومی‌ایستند •

(کیاکیان) را ازآنانکه حضری نیستند عاداتی معلوم است • چون کسی بزیارت یکی‌ازاعیان

قبیله میرود درطرف راست یاچپ بزرك خیمه کردیده یا بر روی دو پاشنه و یا بر یك زانو خاموش می نشیند وزانوی دیکر را بطرف صاحب خیمه برمیکرداند . در این حال اکر صاحب خیمه در راست نشسته باشد مهمان زانوی چپرا بلند نموده بطرف او برمیکرداند . واکر دردست راست نشسته است زانوی راست را بطرف او بلند میکند . دراز کردن مرد دست خودرا درمجلس خود بی ادبی است . چون بزرکان (کیما کیان) بدیدن یکدیکر میروند برسم تعارف بعداز نشستن وچند دقیقه کذشتن شروع میکنند . چون کسی بزرك خودرا اعزاز میکنند بازانوی راست برزمین می نشیند ومقدم بدن خود را کردانیده دست خود را پهنا دراز میکنند و با الفاظ تحیت بکلام می آغازد و بزرك دست بدست او سایان جواب تحیت باز پس میدهد . وازآداب درنزد ایشان اینکه صاحب خیمه همیشه درصدر حتی بالاتر ازجای رختخواب می نشیندو پایهٔ زنش درصف نعال است و بزابرین دخان برای کشیدن وچای برای نوشیدن تعارف میکنند . ولی

فنجان اول بزرك خیمه راست ودو یمین زنشرا پس مهمانانرا اکرزائر دروقت غذا داخل شود اندکی کوشت هم تعارف می کنند •
اتراکرا نیز نسبت بمراتب مردم قوانینی است • اما دربلاد آسیا چندانکه چینیان هیچ طایفه درآداب ومراسم مبالغه وافراط می کنند •

اداب پیشینیان فرنکان نیز نزدیك بآداب حالی چینیان بود • درباره ممالك افرنج ساقی تایکزانو بزمین زدی شراب برای پادشاه زیختی •چون پادشاه خواستاری برای کرفتن شهر بانوئی یعنی دختر پادشاهی وعقد نمودن آن فرستادی پس ازعقد چنانچه رسم بود خواستار پای برتختخواب شهر بانو نهادی یعنی ازجانب پادشاه خود صاحب این فراش شدم • دربلاد اسپانیول کسیرا نرسیدی که دست بانوی ملك زند اکرچه برزمین افتادی • دریکی ازکتابهای اسپانیولی خواندم که یکی ازندیمان پادشاه ازدیوان کریخت بجهة اینکه روزی بهمراهی بانوی شاه درتماشا بودند ناکاه بانو بزمین افتاد وندیم بی اختیار خواست که وی را اززمین برکیرد • پس ازآن کسی نشانی

ازو درسرای ندید • فرانسویان در باب آداب رسوم وحقوق لازمه قوانین جدا کانه بود • کویند که یکی ازملکهٔ فرانسه پیراهن خودرا از برای کردانیدن درآورده بود و پرستارش پیرهن دیکر دردست داشت تا بکرداند در آن هنکام امیرهٔ داخل شد و برحسب قانون بایستی که امیره پیراهن را برملکه بپوشاندتا او پیراهن را بکیرد امیرهٔ دیکر ازدر درون آمد برحسب قانون بایستی آن دیکر پیراهن را برملکه بپوشاند درمدت دخول وایفای مراسم دخول ودست بدست کردانیدن پیراهن مبالغی وقت ملکهٔ بیچاره ازسرما میلرزید وآنان آداب مراسم بجای می آوردند • دیکری ازآداب دختران پادشاه وامراء وبزرکان این بود که بامداد شب ازدواج عروس دردواج هرهفت کرده اطراف لباسش باد کرده می‌نشست و با این هیئت پادشاهان و بزرکان کشیش بزیارت ایشان میآمدند • سائر زنان خانه نیز باهیئتی ریخته پاشیده برروی کتواری می‌نشستند وکسانی که به تبریك زواج میآمدند می‌پذیرفتند • کویند که این زنان بدان

هیئت می نشستندتا ازپذیرفتن زواران خلاص میشدند وهمانا اشاره بدین عادت است که یکی ازمؤلفین بطریق تهکم وتزئیف میکوید زهی عادتی که آدمی اختیار بی ادبی وبیشرمی کند وزن تازه شوهررا مانند بازیچه وعروسچك بررخت خواب بنشاند ومردم فوج فوج بتماشای او آیند آیا این عادت ازغرابت بجز تسطیر آن درکتب چیزی میکاهد .

پوشیده نیست که عادات فرنکان بلاد شمالی سبکتر واهونتر از قوانین جنو بیان است بی آنکه ایغعی مضرتی بملوك داشته باشد . یکی ازناخدایان انکلیز میکوید که روزی وردردیوان ملك (لاغوس) بودم واو پادشاهی سیاه است . دیدم که ندیمان پادشاه بادست وزانو خودرا بزمین کشان بپای تخت پادشاه میآمدند پیشانی ورویی بخاك میمالیدند پس پادشاه پارچهٔ کوشتی که بکندیدن مشرف بود بدیشان میداد ایشان انراکرفته باپشت خودرا بزمین کشان برمیکشتند این است قانون دربار پادشاه (لاغوس) .

درزمان سابق در تقدم و پیشی ستیزها درمواکب ودربارها واقع میشد . حتی اینکه پادشاهان تا درباب مرتب ومحل ایلچیان خودرا درموکب ودربارگاه بایکدیگر همداستان نمی شدند ایلچی بنزد یکدیگر نمی فرستادند . و گاه میشد که برای تعیین واجبات این امور بی فائده والقاب و نعوت عبث زمانی بسیار مشغول میشدند . باری درديوان ملوك تعیین مراتب تقدم ازچیزهایی نیست که در آن باب سهل انکاری شود . درهزار و هشتصد وهفتاد عیسوی درهنگام ازدواج شهزاده فرانسه که ولیعهد مملکت بود امر غریبی اتفاق افتاد . چنانچه (امیرة) خواهر امیر (لبسك) میخواست که بعد از فراغت خویشان پادشاه ازرقص برقصد چنانکه مرتبهٔ او بعد ازمراتب ایشان باشد . بزرگان دولت بپادشاه عریضهٔ نوشتند تا اذن ندهد چه اینمعنی را موجب اخلال دردیوان میدانستند . وزنان نخواستند که بعد ازرقص او حاضر شوند و برقصند . (لویزپانزدهم) زنان‌را ناچار بحضور نمود . زنان بنداشتند

که رقص بعد از (امیرة) موجب کسرشان ایشان است ٠

در بلاد فرانسه وغیره از بلاد افرنج عادت این است که در سر سال با پارهٔ کاغذ دید و باز دید نمایند ٠ چنانکه هر که بدیدن کسی میرود اگر بخواهد پارهٔ کاغذی که اسم خود بدان نوشته است بدربان میدهد بی آنکه داخل خانه شود ودیدار بجای آمده است ٠ و پذیرفتار نیز درمقابل همین کار میتواند کرد ٠ از عجایب اینکه در آن روز بسیار کسان با کاغذ پاره یکدیکر را زیارت میکنند بی آنکه در اثنای سال ملاقات جسمانی میان ایشان واقع شود ٠ کو یا در آن روز ملاقات همه مافات مینمایند ٠ این است که آنروز روز نشاط وشادی ومبارکباد است درهر سو ٠ پس از آن هرکس به پی کار خود میرود ٠ از ترسایان انکلیز ومتفقهٔ امریکا پارهٔ هستند که بخلاف عادات بلاد خود مخاطبه بضمیر تعظیم نمی کنند وهرکس را بدوست من خطاب میکنند وهرکز مانند فرنکان کلاه ازسر بیرون نمی آورند ٠ ازچیزهای غریب یکی

هم اشتراك همکی مردم است ازآثار باب مروت وغیره درمهماننوازی . این عادت ازایام قدیم درهمه جا جاری ودر هر بلدی متداول ومتعارف بوده است و تا اکنون هم درمیان پارهٔ بحال خود باقی است انبیاء عظام درمهماننوازی اکرم الناس بوده اند . این فضیلت در عرب طبیعی است . وکرم همیشه درمیان ایشان ازواجبات . بادیه نشینان وقتی که مهمانی برایشان وارد میشود ذبیحه برای ایشان میبرند . و پارهٔ هستند که پای مهمانرا میشویند و نان و نمك باوی میشکنند وازانکاه باز تا زمانی که درنزد اوست درحمایت وصیانت اوست . اما باوجود این فضیلت خصلت بدی هم دارند که آن اضرار و کزند مسافران است در بیابان و برهنه ساختن ایشان ازمال ومنال ورخت وغیره و بحال هولناك سردادن و بکریه زاری وی رحم نیاوردن . ولی ازعادات ایشان اینکه چون مسافر پای به آستانه ایشان نهاد اکرام واحترام اورابدآنچه مقدور ومیسر باشد برخود فرض میشمارند . صاحب خانه رخت و خواب

خودرا به مهمان وا می کذارد اکر غیر ازان نداشته باشد . حتی اکر دشمنی وارد شود اکرامش میکنند و تا درساحت ایشان است درامانست اما شاید پس از بیرون رفتن می کشند . پاره را کمان اینکه از بادیه نشینان کسانی هستند که مهمان را تا درمنزل ایشان است درنهایت صدق وصفا خدمت میکنند اما بعداز بیرون رفتن اورا بقتل میرسانند .

اکرام ضیف درنزد خیمه نشینان وار باب زهد وقناعت عادتست . ودرحقیقت این امر درنزد ایشان موجب کلفت چندان نیست درصورتی که مهمان باندك چیزی قانع میشود . عادت قدمای اهل نسا آن بود که مهمان نوازی را برمیزبان واجب دانستندی . اکر میزبان تنکدست بودی مهمان را بخانهٔ همسایهٔ خود بردی و بایکدیکر نواختندی . وچون عادت رومیان تن بروری وترفه درخورش وآشامیدنی میبود واینمعنی با بسیاری مهمان منافی میشود ازجانب دولت کسانی مخصوص معین کردیدند تاغربارا تلقی نمایند واکرام کنند . در بلاد عجم درراهها ودهها وشهرها

کاروانسراهای بزرگ هست که از برای ... ورونده ساخته اند وکسی از ایشان چیزی نمیخواهد و فائدهٔ این جاها اینست که ... مسافرین را ازسرما و گرما نگاهداری میکنند در بلاد اسلام ازجمله مبانی خیر نشستگاه و آرامگاه وسقا خانهاست . ودر بلاد ... هند وترک آب انبارها با خرجهای ... میسازند . و پارهٔ از آنها مشتمل است بر ... سنگین سخت تراشیده و بنای عالی . ... نیز هست که اهالی ده برای خیرات میسازند وشاید خادمی با اجرت خود برای خدمت عابرین تعیین میکنند . در پارهٔ ... غربارا با اکرام میوها وفواکه وشیر و ماست وهیزم و کاه اکرام میکنند . وزنان گل و شکوفه تعارف ایشان میکنند .

اکنون باید دانست که چون در بلاد ... آمیزش و معاشرت و آمد ورفت بسیار ... ونوازش مهمان ازآشنا و بیگانه ... ناگزیر گردیدند براینکه برای خرید وفروش مایحتاج از برای آینده ورونده جای ... بسازند وبااین واسطه ازدرد سر مهمان ... یابند .

اما درمیان بلاد افرنج بلادی نیز هست که مخالطت و آمیزش باساکنان آنها آسانست • در آن بلاد مهمانانرا باندك چیزی مینوازند چنانچه در بلاد (نروج) و (ایقوسیا) است ودر پارهٔ بلادی که هنوز مدنیت رسوخ نیافته است وتوحش درمیان ایشان باقی است اکر کسی بکذرد و بامال وجان سلامت بیرون رود منتهای سعادت اوست • در بلاد ارناود و پارهٔ بلاد مورا و بلاد عرب و قفقازستان و اکثر جایهای افریقا اکر کسی مسافررا بکشد کسی یاری نمی کند بلکه اکر ازدستشان بر آید مال ومنال اورا نهب وتاراج می‌نمایند وخود اورا مانند اسیران میفروشند • کویند که اعراب بادیه چاههای بیابان را می‌انبارند تا راهکذاران نه بینند و از تشنکی هلاك شوند وایشان متاع اورا به‌یغما برند • در بلاد ارناود از قلت مروت و بدسلوکی مردمان دیهای همجوار بایکدیکر میستیزند ومی پرخاشند حتی اینکه کاهی اهل خانهٔ از ترس اهل خانهٔ دیکر مدتها ازخانه بیرون نمی‌تواند آمد ومردان هرکاه بیرون میروند سراپا مسلح وغرق آهن میروند • ازخصایل نیکو در بلاد ارناود اخلاص نیت درخدمت

متبوع و یاری نمودن بدوست ، چرکسان در شفقت ومهربانی مانند ارناودانند ، اینقدر هست که کاهی یکی ازاهل قبیلهٔ دیکر یابیکانهٔ محض را درخانهٔ چرکسی حمایت میکنند ، واکر زنی درخانهٔ بطفلی شیردهد درنزد همه اهل خانه محترم ومانند یکی ازاهل آنخانه می‌شود ومعاملهٔ برادری وخواهری درحق او می‌شود ،

از عادات (کیماکیان) اینکه اکر کسی ازمهمان خود شیروماست دریغ دارد جزایش این است که بایدکوسفندی بکشد ، اهالی جزیرهٔ (سوماترا)را باتوحش ایشان عادت غریبی است درحق غربا خصوصا فرنکان ، دراکثر قراء بنائی است (بلی) نام مردم درانجا جمع میشوند وغربارا بدانجا فرود می‌اورند ، چون شب مسافری میرسد دوشیزکان بالباسهای پاکیزه خودرا می‌آرایند وزنان ومردان از پی ایشان روانه میشوند تا مهمانان را زیارت بکنند واورا درجی پر ازعطر هدیه میکنند وپیران حاضر شده اورا می‌ستایند وزنان درکرد او حلقه زده منتظر می نشینند

تا مهمان درعوض درج ازقبیل آینه و بادزن ومانند اینها چه هدیه دهد . شاید مقصد ایشان ازین عمل اینکه چیزی یادکار ازاو بستانند تا فراموشش نمایند و شاید عاقبت این زیاوت بپای کوبی وخنیاکری وشادی و نشاط تام منجر شود . از نازکی و آداب زنان بعض جزایر روم این بوده است که پیش مهمانان میرفتند وترحیب ایشان نموده قدومشان را مبارك باد می کفتند واظهار فرح وسرور می نمودند . اما ازچند کاه باز این نازکی ازمیان برخواسته است .

فصل نهم دربندکی واستعباد احرار

پوشیده نیست که مردم همیشه آزادی را که بهترین و برترین آنچه مرآدمی راست طالب ومایل بوده‌اند ودرحدیث نبوی نیز اشاره بدین معنی هست . اما بیشتر مردم انسانرا ازین مزیت عظمی محروم ساخته اند . پیش ازین درزمان غیر مأنوسیت نیمهٔ روی زمین بغیرحق درزیر عبودیت نیمهٔ دیکر بود وتا اکنون هم بندکی واستعباد باکرانی و ناهمواری در اکثر بلاد باقی است . این

قضیه نسبت باشخاص نه بلکه نسبت بجمیع امم است . در آسیا و افریقیه اززمان قدیم عادت این بود که اسرای حرب را خرید وفروخت میکردند . قدمای تاتار سوار راسبان شده بدیار اعدا تاخت میآوردند ومردم را گرفته ببلاد بعید میبردند چنانچه دیگر روی وطن خود نمی دیدند . اکنون هم درقفقازیه وحشیانی هستند که سوار اسبان میشوند و بهمسایگان ایلغار می کنند واززن ومرد وکودك هرکرا درمی‌یابند میگیرند و بار بستهانها بعترك اسبان بسته درتنگنای کوهها پنهان می نمایند ودروقت فرصت از راه بحر سیاه ببلاد ترك و عجم برده میفروشند . این عادت درمیان یونانیان ورومیان واهل مغرب نیز نسبت ببلادی که فتح مینمودند بود . وهم ازسنگدلی میان پدر وفرزند جدائی می انداختند و ایشان را باماکنهٔ دور ازهم می‌بردند چنانچه بنده بازندگی سخت میزیست و یا ازاندوه میمیرد . یونانیان جایهای دور ازشهر و قصبات را باستیاری بندگان آباد میساختند وکار بندگان کشت وکار زمین ومزارع بود ومحقق است که اهل اسپرته

از بی مروتی و سنکین دلی با بندکان معامله‌ٔ حیوانات وجانوران می نمودند ٠
درشهر رومیة الکبری بندکی مانند بندکی اعصار وسطی یعنی بقاعدهٔ تحریرومکاتبه بود ٠
چنانچه بنده بدستیاری کسب وکار خود نفس خودرا از خواجهٔ خود میتوانست بازخرید ٠ حتی اینکه اکثری از بندکان خودرا خریده درمیان ایشان خواجه وار زندکانی می‌نمودند ٠ قدمای اهل اسوج کذران ایشان ازتاخت وتاز دریائی بود چنانچه اکنون پیشهٔ پارهٔ مردم است یعنی آینده ورونده را دردریا میکرفتند و درخشکی میفروختند ٠ کویا این سوداکری را چنانچه دیکران در بحر سیاه میکنندآنان در بحر ظلمات می‌کردند ٠
ازقراری که معلوم میشود بندکی درهیچ مملکتی شایعتر وسخت‌تر ازممالك افریقیه نیست ٠ این تجارت از ایام قدیم درمیان ایشان متداول بوده است ٠ قدماء مصریان نیز خریدوفروش بندکان مینمودند ٠ اکنون هم درهیاکل قدیم ودر مقابر کنار نیل صورتهای بندکان ازهر

نوع واز هر جنس دیده میشود که صفها آراسته اند ودر پیش روی خواجکان باغل و زنجیر روانه‌اند • در بلاد افریقیهٔ دریا بار ازمیان ممالك که منشأ بندکی‌است سوداکران سیاهان برای خریدن ایشان می آیند • چه ملوك رعایای خود را و پدران فرزندان خود را میفروشند • و پیش ازین کفته شد که فروختن ایشان در پارهٔ بلاد آسیا متداول است خصوصا درزمان قحط وغلا که چون پدران ازنکاهداری فرزندان درمیمانند بیهای طعام وخورش ایشان را میفروشند و اکر نفروشند از کرسنکی میمیرند • این است که فرزندانشان بندهٔ خریداران میشوند • در بلاد هند (مهرات) بیشتراولاد خودرا ازکنیزان خصوصا دختران را بحرم سرای بزرکان میفروشند • درخیوهٔ خوارزم بعد از مرك پدر اولاد ان همخوابه اورا میفروشند • در افریقا بازار برده فروشان همیشه پرازغلام وکنیزاست وعمارت حرمسرایها وغیره ازانجاست •

فرنکانی که درجزائر وطن کرده اند بعادت خریدن بندهٔ آنجاها معتاد شدند •

این معنی مؤدی آن شد که بعد از اهلاك جمع
کثیری از اهل امریکا با ظلم وستم غلام وکنیز
سیاهی که از بلاد و براری افریقیه میخریدند
ودرغل وزنجیر با کشتیهای نامناسب و بد
بجزائر میاوردند و بدترین وستمکارترین
برده فروشان آنانرا میخریدند بجای ایشان
نهادند . خرید وفروش غلام وکنیز کویا
درین زمان مدنیت ایشان متروك شده است
ولکن درجزائر بندکان که از افریقیه میاورند
هنوز باقی‌است و لکن نه بشدت پیش ازین .
چه خواجه بندهٔ خودرا کشش و اضرار
نمی‌تواند چنانچه در این جزائر درحق فرنکان
پیش ازین میکردند مثلا خواجه پارچه زمینی
به بندهٔ خود میداد تا میکشت و ازثمرهٔ کشت
خود نفس خودرا از خواجه میخرید و آزاد
میشد . در پارهٔ بلاد متفقهٔ امریکا با اینکه
امر بندکی ازمیان برخواسته‌است هنوز اثری
از آن باقی است . اما حریت و آزادی
درآنجا کاری میکنند که شاید بندکان عاقبت
برخواجکان تفوق و برتری میجویند . کویند
که دول غربی امریکارا مدتها عادت این بود

که در بحر روم کشتیهای فرنگان را تعاقب مینمودند و نصارائی که درمیان آن کشتیها بود بجای بندگی میگرفتند و میفروختند چنانچه بلاد تونس وجزائر و طرابلس ازاین قبیل بندگان پر ومملو بود . وچون این بندگان اکثر در بلاد خود باناز ونعمت پرورده بودند تاب ستم و جور ایشان نمی آوردند وهلاك میشدند . اما ازآنگاه باز که درمیان دول مخالطهٔ سیاسیه ودوستی و آشتی برپا شده است این عادت ازمیان برخواسته است . و گویند که در پارهٔ بلاد فرنك تجارت بندهٔ در قعر روم بوده است .

آنچه تا اکنون ذکر شد درحق اسیر است یعنی بندهٔ که حقیق میتوان گفت . اما استعباد آنست که انسان بجبر ا... ... ... مال دیگری محسوب شود که این هم در حقیقت نوعی از بندگی است و در بلاد فرنگ ازایام قدیم بوده و اکنون هم هست . چنانچه اربابان مزارع و ارباب حقوق ... فلاحان را استملاك میکنند و فلاحان و آنچه دردست ایشان است مال ارباب است. و ارباب

درفلاحان و مال ایشان مانند حیوانات واراضی تصرف مالکانه میکنند . وفلاحان نیز ازروی غفلت و نادانی کمان میبرند که اینمعامله درحق ایشان روا وجایزاست واستحقاق آزادی خود را نمیدانند . این قاعده تا درآخر قرن هجدهم ازتاریخ نصارا ازممالك فرانسه بالکلیه برنخاست . در بلاد (اسطونیا) و (لیونیا) مردم همه درتحت ملك اربابان بودند ولی بعد از فتوح آن بلاد مردم آزاد کردیدند واراضی دیوانی کردید با اینکه پیش ازان اراضی را مال بدران اربابان میکفتند وآن بیچارکان یابجهة فقدان حریت و یابجهة نداشتن اراضی همیشه بدبخت و اسیر بودند .

اکنون باید دانست که کیفیت استعباد تاکنون در بلاد روس بایدار است چنانچه فلاح را میتوانند جداکانه ازمزارع بفروشند بنوعی که میشود بسیاری از فلاحان از دیاری بدیاری درتحت امرخواجهٔ نومهاجرت کنند . درمستقو صاحب ملك بجز کشتن هرنوع تصرف بفلاح خود میتواند کرد . میتواند اورا در بیرون ویااندرون خانهٔ خود نکهدارد یااینکه مانند برستار

وخادم سازد ویااینکه صنعتی و پیشهٔ بوی بیاموزد وتزویج وتزویج ایشان دردست ارباب است وآن فلاحان از جهالت می‌پندارند که منتهای سعادت‌ایشان این است و پیش‌ازین بسعادتی نمی توانند رسید یااینکه دردنیا برای همین زندگی میکنند .

دربلاد چرکس نیز این‌نوع خدمت موجود است . ارباب‌دروقت ازدواج فلاحان خودرا حاضر میکند شاید اورا میفروشند یامی‌بخشد وحق کشتن هرکدام هم‌که بخواهد دارد . اماهرفلاحی که تعهد فلاحت زمین . . . تصرف ارباب باو بتنهائی نمی‌شود بلکه باید بامر رضهٔ اوباشد . دربلاد افلاق بجماعتی هستند ازقبیل اولیان خیمه نشین که درتحت تملك امراء آن بلادند . امرا میتوانند آنان را بفروشند یابخشند یا باجاره دهند . زنا شوئی ایشان دردست خواجگان ایشانست . اگر یکی ازآنان بی دستوری خواجه زنی از جنس خود واز کنیزان غیرخواجهٔ خود گیرد اولاد نرینه‌اش ازان خواجه واولاد مادینه‌ش ازان بانوی اوست . واگرازجنس خود زنی گیرد ویا زنی

(ازایشان)

از ایشان باغیر جنس خود شوهر کند خواجه حق فسخ نکاح دارد . پس معلوم میشود که اسارت و بدکی در انشان ار همه جا دشوارتر وسخت تراست .

(فصل دهم درعقاید باطله و بدعت واوهام)

عقائد باطله در نزد اکثر ملل موجود است . هیچ ملتی نیست که مبتلا باین درد نباشد . وریشهٔ این ضلالت و گمراهی وقتی کنده خواهد شد که بین پیشرفت وترقی چنانچه باید گوشها سفته وچشمها کشوده حق ظاهر وناحق باطل شود (ولو کره الکافرون) . این هم بکثرت علوم ومعارف و بتهذیب اخلاق وکمال نفس وا بسته است . بدعت وضلالت درروستا بیش ازشهر واین هم مانع پیشرفت درعلوم وفنون است . ازگمراهی یونانیان با اینکه دانشمند ترین مردمان بودند اینکه اسیر تقلید بودند . چنانچه درمهمات خود بکاهنان مراجعت وازایشان استشاره و استخاره میکردند وایشان را میان خود و آلههٔ خود واسطه قرار میدادند تا ازغیب خبردهند . در میان

رومیان دانشمندان بودند که ادعای علم غیب دانی می نمودند و بادانه چینی ماکیان نذر کرده و پریدن مرغان وروده و احشای قربانیها ازغیب خبر میدادند . بااینکه (سیسرون) میگفت که من باور نمی کنم که این چیزها بتوانند بمردم بلعانند مگر اینکه پیروان خودرا بخواهند استهزا و مسخره نمایند . اما در واقع ثابت شده است که غرض ایشان سخریه بوده است و به همین سبب حیله و افسون ایشان پنهان مانده مدتها درمیان مردم باعزت وحرمت زندگانی کرده‌اند . درمیان فرانسویان قوم کاهنانی بودند(درویدها) نام که دست غرض و مهارت و بطش عظیمی بر ملت داشتند . بتقریب قربان امر می‌نمودند . بتدبیر امور دولتی مداخله میکردند . بجنگ و آشتی بدلخواه خود فرمان میدادند .

از بدعتهای فاسده اگرچه بلا و بادانان تمسك و دست آویزی ایشان نشده ... است . در بلاد آسیا طائفه ایست که خود را بلباس کاهنان واهل کرامت می آرایند وچون کسی بکار و مهمی شروع می‌نماید برای ...

مقصود ایشان را میطلبند و درخواست دعا ونفس از ایشان می کنند . هرکس ببلایی دوچار و بدردی گرفتار میشود دفع آن بلا وچارهٔ آن درد را از ایشان میخواهند . عادت این طایفه آنکه خود را بشکلهای مهیب وهولناك می آرایند . مو نمی سترند وشانه نمی رسد خرقه وردهٔ مضحك وگران میپوشند و بلباس خود چیزهای عجیب از قبیل آلات بدصدا می آویزند ودست غریبی بحیله و افسون و فریب عوام دارند . مثلا ازاعضاوجوارح خود هر کدام را می خواهند پیچ و تاب می دهندو بشدت تمام میلرزندچنانچه عوام گمان میکنند که ایشان را باروحانیان سر و کار است . ادعای باران بارانیدن وابطال سحر و جادو و اسقاط تقصیر و گناه ازروی مقصر و گناهکار می نمایند . چون ایشان را برای معالجهٔ بیمار میطلبند حیلهای سخت استادانه بکار میبرند . هنر ایشان منحصر به نیرنك و افسون است . چون کسی بخواهد داخل سلسلهٔ ایشان شود درویشان اورا بسر دم خود برده و روزی چند بار درخلوت بسر میبرد چنانچه گویا

ازفیض اسرار خود چیزی باو تلقین مینماید ٠
در (غروالنده) که از بلاد یکی دنیا است طایفه ایست شبیه به‌ژنده پوشان آسیا که ایشان را (انجیقوقیه) میگویند ٠ درسودان هم گروهی هست بنام (اوبیعه) و (اوتاتیهیه) و گروه دیگر است (طاهوره) نام که درهنگام شداید و گرفتاری بایشان التجا میبردند و آنچه میگفتند امتثال مینمودند اگرچه قربان کردن آدمی بودی ٠ گروهی از وحشیان جزائر سیلانرا اعتقاد آنست که آنچه بآدمی از شرور و بدی میرسد از شیطانست پس اگر کسی به بیماری ترسناکی دوچار شود خویشان و نزدیکان او بگردش فراهم آمده ساز می‌نوازند و آوازه میخوانند و باهنگ آلتی که آنرا طمطم میگویند رقص میکنند تا دل شیطان را بدست آورند ٠ انگاه آهسته آهسته رقص را قوی‌تر میسازند و پای کوبی و تمایل می‌افزایند وگاهی یکی از میان ایشان مدهوش وار صیحه و فریاد برمی‌آورد که شیطان افاضهٔ اسرار بدو کرده است و جزائی که بیمار بعد ازموت می‌یابد خبر داده است ٠
فرنگان علمای اسلام را سرزنش میدهند که

کویا بواسطهٔ دعا دوارا فراموش کرده‌اند وباعتماد تمیمه وعزائم ترك علم طب نموده‌اند • وحق اینست که عزیمه وتمیمه نیز از عوائد قدماست • در صحرای مصر صورت جعل وخنفسا از سنك و کل یافت میشود که قدماء مصریان آنهارا باخودمیداشتند • درجزیرهٔ مادا کا شغر بتی است که چنانچه مصریان قدیم جعل وخنفسا راتمیمه می‌نمودند ایشان شکل آنرا می‌نمایند •

از بدعت (کیما کیان) است که برای صلوة ودعای ذات باری اختراعی‌خاص نموده‌اند • صیغهٔ صلواة ودعارا برعمودهامی نو یسند وچون عمودرا میکردانند میکویند که این دعا بعرش فرارفت وموقع قبول یافت • و بشدت تبحر درین باب ستونها ساخته اند ودر بر کها کذاشته که مانند چرخ آسیا خود بخود میکردد وبر آن ستونها صیغهٔ صلوة ودعارا نوشته اند وستون پرستش مینامند •

فرنکان‌را اعتقاد این است که چشم زخم وعین‌الکمال محض وهم وخیال است اصل وفصلی ندارد • هندیان از حیثیت بدعت از

همه قوم پیشند اگرچه مهذب وتربیت هم شده باشند . پیش از ین گفته شد که ازجمله بدعت ایشان سوزاندن جثهٔ مرد گان وسوزانیدن زنان است زنده زنده باجسد شوهران . هنودرا اعتقاد اینست که هرکه باذن ایشان در پرستشگاهها خودرا بکشد از زمرهٔ شهیدان است .

این است که در معبدهای می بینی یکی با گوشت پشت خود خودرا بقناره زده اینقدر آویزان میماند تاجانش درمی آید . پارهٔ باسلاح تیز وتند خودرا میکشند . پارهٔ دیگر خود را درزیر گردونهٔ که هرسال درموکب عید در(جاگرنات) میگردانند انداخته خورد و پایمال میگرداند . ازبدعتهای هندیان یکی هم اینکه طایفهٔ هستند که خودرا فقرا ودرویش مینامند و انواع عذاب صفت و پیشهٔ خود ساخته اند ومی پندارند که تعذیب نفس دردنیا موجب راحت درآخرتست . و اجر آن درآخرت زیاده برتمتع و برخور داری ازتعظیم و احترام مردم است دردنیا . ایمان دربدعت باواعند . گروهی سالهای سال شبانروز یار پا و یادرختی تکیه داده می ایستند وترك

میگذارند. پارهٔ راهم درمداواة علیل بدعتهای عجیب وغریب هست . مثلا در بلاد جزائر (نیقوبار) هرگاه کسی بیمار میشود اورا بنزد شیخ میبرند . شیخ اورا بر زمین میخواباند و بیمهٔ بالائین بدنش را روغنی که دارد باو میاندابد. این روغن دوای هردرداست . اگر مریض افاقت یافت طب شیخ کارگرافتاده است واگر مرد میگوید اجلش رسیده بود (لکل اجل کتاب). گویند که دوای دردسر در نزد بعضی متوحشین فشردن جای درد است با چو بدستی تا درد در آنجا پایمال شود . اگرکسی بیمار شود ودسترسی بشیخ نداشته باشد . مردی یارئی بعض آیات قرآنی میخواند ودرسر هرآیه سیلی برصورت مریض میزند ومریض آن سیلیها را تلقی بقبول نموده هضم میکند و بهر ضربتی هم اجابت نموده میگوید (الحمدلله) . وقتی که افسونگری را سر بیماری می طلبند . سازی دارد با تارهائی از موی اسب . در برابر مریض می ایستند . آن ساز را می زندبا آواز غلیط و گریه مارهٔ چیزها می

خوانده بود [illegible]

کرد [illegible] و آن از [illegible] جمله آوردن پس ازین غوغوها نزدیک مریض میآید و لرزان لرزان اورا میزند و بعقب جهان جهان بطرف دیوری میرود • آنگاه سلاح در دست مریض را بتهدید و تخویف می پردازد • پس ازین بازیچها و هیاهوها اظهار غشی میکند و در پیش روی مریض بیهوش می افتد• شك نیست که این گونه حالات بجای تخفیف مرض آنرا میافزاید بلکه اگر در نزد تندرستی این کارها بکنند بیمار می شود •

از عادت پارهٔ و حشیان است که همینکه زنی میزاید بجوی آب رفته بدن خود و بدن مولود را میشوید و درحال به پی کار وشغل میرود و شوهرش زاهو وار برروی چیزی حصیر مانند می خوابد و خویشان و هم سایگان را که بتهنیت وتبریك قدوم نورسیده میآیند پذیرائی میکنند گویا سبب این حالت بی اعتباری زنانست در نزد ایشان • و چنان می پندارند که زائیدن تنها حق زنست و فضلی درین باب ندارند بلکه فضل مرد است که موجب تکثر عیال می

شود وسبب مواودی بشود که جنك وکارکردن را میشاید ٠

اکنون باید دانست که طبیعت بشری نکاح نزدیکان و خویشان محرمان را تجویز نمی نماید و خویش ومحرمی باختلاف زمان مختلف میتواند شد ٠ بهر حال هیچ فرقه نیست که این امر را مکروه و منفور نشمارد مکر مجوس که نکاح خواهران را مباح میشمارند دیکر در قفقاز که مرد همسران پدر را بجز مادر خود می تواند کرفت ٠

و از معهودات تعدد زوجات است نه تعدد ازواج ٠ اما در یك اقلیم (تبت) چون زمین چندان بارور نیست برادران در معیست اقتصاد میکنند و بیك زن اکتفا می نمایند ٠ فرزند زوجهٔ همکانی منسوب است بشوهری که بزرکترین برادران است ٠ در کوهستان (هیمالیه) آسیا نیز این عادت جاریست ٠ برادران زنی مشترك میکیرند اما فرزند انرا باختلاف درمیان خود تقسیم می نمایند ٠ مثلا اولین مولود از آن شوهر اولست ودو یمین از آن دو یمین و هم چنین ٠

از زمان قدیم تاکنون جمیع مردم را بجز فرنگیان اعتقاد این است که چشم زخم راست است و پیش از این تفصیل آن ذکر شد · در هندوستان از چشم زخم میترسند و در کشتزار خود طرفی کاین سفید بچوبی می بندند برای دفع چشم زخم · از بدعت این بلاد یکی هم اینکه هرگاه کسی مدح خانه کسی بعمارت یازلش را بحسن و جمال یا حیوانش را بفربهی بستاید پدر عیال وصاحب مال آنرا شوم میشمارد · بسیار میشود که چون کسی ترکی را مدح میکنند بااینکه تندرست است اوازبیم چشم زخم تمارض می نماید واظهار درد پا یا درد دست وغیره می کنند تا چشم بد بروکار گرنشود · درهندوستان طفلان خوش صورت را بازو بند وتمیمه بباز و می بندند و گردن بند وتعویذ بگردن میاندازند وحیوانات را نیز دعا بگردن می آویزند تا دفع کرند چشم بداز ایشان بشود ·

در بارهٔ ممالك سواری شیوعی دارد · حتی اینکه پارهٔ اقوام همیشه در پشت اسبند وکمتست که کسی ایشان را پیاده ببند · در بلاد تاتار اسب وسوار توامان میباشند · کیماکیان

(اغلب)

اغلب عمر بر پشت اسب میگذرانند • درما کدونیا ودر بلاد ارناوط شبانان سواره حیوان میچرانند • دربلاد (بوتوزیرا) دو یکی دنیا کدایان درکوچها سواره کدائی میکنند •

معلوم است که کشا ورزان درهر اقلیم در رستاق ومزارع ترتیب خاص دارند • چنانچه زمین را برای خود میکارند و حاصلش را برمیدارند وکیف مایشاء در او تصرف می‌کنند واز آلات و ادوات آنچه لازم دارند میخرند وخراج دیوان راهم میدهند • اما دربلاد هند اینها همه بجز خراج دیوان بنوعی دیکر است • عادت کشاورزان هند اینکه درزراعت مشترکند درکشا ورزی یك زمین قریب دوازده پیشه ور یکنوع اشتراك دارند • از جمله پیشه وران نجار است که تعمیر آلات کشاورزی میکند وسر تراشست که سر کشاورزان میتراشد وناخنشان را میبرد • کوزه کرهم ازمشترکان است بجهة اینکه باردان لازم ایشان را می سازد • و ریسمان باف وسقا وکفشکر وجامه شوی یعنی کازر هم ازین قبیلند • اینان همه بالاصاله مکلف بکار کرنند ولی هر یك جدا کانه

عادتی دیکر هم [illegible] جماعت سپه‌تراش

اینست که ارباب را چنانچه در مشرق زمین

عادتست استقبال میکنند . و شاید خرطیل نیز

سرکیسه کنند . و از عادات ایشان نیز اینکه

در عروسیها ساز و نقاره میزنند و ازینروی

مداخل خاصی دارند . از عادت کوزه‌کران

مترو که اینکه در عروسیها اشعار میخوانند .

عادت نجار اینکه کرسی تن شوئی برای عروس

و داماد می سازد و از یشان بخشش و تعارف

میکیرد . درین مزارع پارهٔ از اهل این

حرفتهارا اذن نشستن نیست مانند ریسمان باف .

دشتبان مزرعه نیز اکرچه از شرکاست اما

مداخل او از دلالت غرباست بر سایر اربابان .

اعتقاد شان اینکه پیشهٔ دشتبانی پیشه ایست

پست . اینست که اذن اقامت درده باو نمیدهند

و بخانها داخل نمی شود . و همه دیهها درین

باب مساوی نیستند اما درهمه اشتراك پیشه

وران هست .

•

در نصارا رهبانیت عادتست . از رهبانان

کروهی هستکه ایشان را برادران (موراویه)

میکویند عادت اینکروه و تا بعانشان اینکه همه کار

(میکنند)

میکنند ومحصول کار خود را برروی هم ریخته بجمعیت خود میدهند تادر مصالح عامه صرف نمایند ۰ از اینکروه آنانکه راهب نیستند زن میکیرند ودر خانهای جدا کانه می نشینند وآنانکه راهبند دردیرها ساکنند ۰ دربلاد متحدهٔ امریکا طایفهٔ از برادران(موراویته) برآمدند (هرمنیة) نام که بمعنی متألفین است اینان باشتراك کارمیکنند واندوختهٔ ایشان مال خزینهٔ شرکت است ۰ پس مؤنة همه وآلات وامتعه را ازآن اندوخته میخرند وسایر جمعیت درفرمان این رهبا نانند ۰

دیکراینکه عادتی درمیان پیداشده است که مردم میخواهندهریك ازدیکری بوصف شیخ وآغا ومعلم وخواجه و امثال اینها ممتاز شوند ۰ در بلاد نمسا هر کسی باید حکما لقبی داشته باشد اکرچه لقب پستی باشد ۰ اینست که القاب درآن بلاد بسیار است وباختلاف معرفت علم وهنر شان مختلف است ۰ لقب معلم ومدیر بجهة کثرة انواع واحوال واشکال تعلیم وتدبیر بسیار است ۰

دیکرآنکه تمییز ارباب مناصب واکابرودارا بودن ایشان علامت مقام خاص را درممالك مختلف

است . این چیزها اکثر از طرف دولت بر می آید. چنانچه چون پادشاه ازکسی خوشنود می شود با وخلعتی می پوشاند . فرنکان باختراع نشان دسترس کردیدند ونشان مانند طراز وحمایل علامت تمیز است واز کردن یا ازسینهٔ می آویزند . شخص باین نشان ازسایرین ممتاز می شود بی آنکه به بیت‌المال ضرری رساند. این عادت درسایر بلاد بغیر از بلاد افرنج نیز شایع شده است. انواع نشان از پنجاه کذشته است. فرانسویان وروسیان و پروس درجات در آن قرارداده اند . هرکه بالا براز دیکری نشانی میکیرد خشنود می شود وسعی میکنند تا بدرجهٔ عالی آن رسد . همچنین این نشانها را اسمهای دیکرکون است. وسبب دراصل وضع آن هوا وهوس است و بس . مثلا ازعلامات ونشانهای انکلیس یکی ساق بند است . وسبب اینکه بند ساق علامت شرف شد آنکه شهر بانوئی از ایشان را بند ساق در مجمعی افتاد شهریار خواست این امر را جاری کند علامت شرف کرد برای کسی که حامل آن باشد . قبیح‌تر ازاین اینکه اهل اسپانیول رانشانی است که آنرا (پوست

زرین) گویند سبب وضعش اینکه یکی از پادشاهان ایشان را معشوقهٔ بود زردموی خواست که صفت موی اومشهور باشد نشان شرف ساخت • با اینکه سبب وضع این علامات چیز بیمعنی است بازهرکسی کمال رغبت وطلب اودارد حتی اینکه اینمعنی تا بلاد متحدهٔ (یکی دنیا) هم رفته است • ایشان بعد ازآنکه فرنکان را ازبلاد خود بیرون کردند وحاکم بنفس شدند برای کسانی که در تخلیص وطن کوشیده واظهار مردانکی نموده بودند نشانی مثل نشان فرنکان ساختند • ولی این عادت رفته رفته درین بلاد کهنه کردید حتی اینکه اکنون نشان بانسان شرف وعظمتی نمیافزاید وانکهی منفعتی براو مترتب نیست • علاوه برین پارهٔ ازین علامات رتبهٔ آنها پست شده بجههٔ اینکه به بسیاری از زنان هم میدهند •

باری ضلالت منحصر بکفر نیست • اینست که فرنکان کسی که بدین ایشان بجههٔ عبادت باطنی تعرض میکند اعتقادشان این است که از اهل ضلالت است • وحقیقت این است که بالاتر از کفر ضلالتی نیست وضلالت

طریقت شایع شده است حتی درنزد سودان چنانچه فرنکان میکویند و محتاج بتفصیل نیست بالجمله در نزد خدا دینی بجز دین اسلام نیست و طریقتی بجز تمسك بظاهر وباطن سنة حضرت خیرالانام علیه افضل الصلاة واتم السلام ***

آنچه در این نامه میباشد خلاف راه حق
نادمم از کفتنش استغفرالله العلیم

خواب و آسایش مینمایند • کروهی دیکر دستها را مشبك کرده همیشه برسر مینهند ومردم مانند کودکان خوراك بردهن ایشان میکذارند •

پارهٔ هستند که نمیخواهند هیچ پارا استعمال کنند پس همیشه میخوابند وراه رفتن ایشان بغلتیدن با بشت است • از بد عتهای هنود اینکه چون از بهبودی بیماری دست میشویند اورا برده برود کنك می‌اندازند تا درمیان امواج غرق شود واعتقادشان اینکه هرکه بدین مرك بمیرد بی‌حساب داخل بهشت میشود • اکر بیمار بخواهد بخانهٔ خود برکردد یا اینکه تداوی کند خانکیان و اقارب او حقیرش می شمارند و کینه میورزند ونمی پذیرند اکرچه پیش از آن خیلی هم درنزد ایشان کرامی وارجمند باشد • پس اورا میرانند باعتقاد اینکه این مرتبهٔ عظمی را یعنی مرتبهٔ غرق شدکان درنهر کنك را شایسته وسزاوار نیست • دیده شده است که بسیار از ین بیماران فریاد وزاری می کنند والتماس ودرخواست مینمایند که مانع زندکانی ایشان نشوند اما آنکه بشنود

کیست . خویشان ازروی نامهربانی وسنکدلی
و بقوت بدعت دهانش راباکل می انبارند تا
صدایش بیرون نیاید وزود تر بدان نواب عظیم
نائل شود واورا بنهر می اندازند . کویند که
در بنکاله اهالی چندین ده کسانیند که از غرق
در نهر کنک خلاص شده از مرض بهبودی
یافته اند اما بخانهٔ خود راه نیافته اند . همچنین
از بدعتهای هنود تنفر و اکراه ایشان است
از دو کروه که ایشان را پاریا و پولیا می
نامند . این دو کروه بجهة استکراه و نفرت
بادیکران خلطه و آمیزش نمی توانند کرد و باید
از دیکران کناره جویند و دوری کزینند .
اکر نزدیك بکسی روند شاید مستحق قتل شوند
خصوصا اکر نزدیك بیکی از برهمان شوند
که کشتن ایشان حتمی است . کسی نمی داند
سبب این کراهت و موجب این نفرت چیست .
در نزد هندیان معروف چنین است که این دو
طائفه از ازل مکروه بوده اند . میکویند که
پاریا هم از پولیا نفرت میکند و اورا مانند
سك نجس العین می دارد . همچنین هنودرا
بسایرین از اسلام و کفار بغض و کین

غریبی است حتی اینکه طرفی که ازان مسلم یا کافر آب نوشیده باشد آنرا نجس میدانند ٠ از امور ناملایم ونامناسب یکی هم سخت کیری واهانت اهل کتاب و اضرار وستم براهل کتاب است وزیاده معاملهٔ شدیده بر آنکه درشریعت سمحه وسهله مطهر محمدی موجوداست ٠

نصارا مدتها از یهودان تنفر می‌نمودند وایشان را خوار داشته وغایت ظلم وجور بایشان روا داشته از بلاد خود میراندند ٠ کویند اکنون هم درنزد مغاربه در حق ترسا ویهود مقاسات شدید بجا می آید ٠ عجبتر ازهمه آنکه نصرانیان را فرقهاست که آنان نیز کین یکدیکر میورزند وخون یکدیکر میخورند ٠ کویند که بت پرستان همه کس را بیك چشم می‌بینند و بغض احدی دردل نمیکیرند همه کس ازدست وزبان ایشان سالم است وهمه ادیان درنظرشان یکسان ٠

هنود یکی دنیای شمالی را بدعتی است نزدیك ببدعت هنود درباب رود کنك و آن این است که (منیتاریه) درماه تموز فرنکی رقصی میکنندکه آنرا رقص توبه می‌نامند ٠ پس

تائب یا خود پارچهٔ از کوشت بدن خویش میبرد و یا اینکه ازمقتدای خود درخواست میکند تا اوببرد. پس پارهٔ دلش میخواهد که آن پارچهٔ کوشت دراز وبشکل غیتان بریده شود. پارهٔ دیکر میخواهند که بشکل ماه نو باشد پارهٔ دیکر توبه را باپوست بدن میکنند چنانچه پوست قدری از بدن را میکنند و اورا دوال وار دراز میبرد وسر کوساله بدان میاویزد. پارهٔ دیکر هم کوشت بازوان یا پا یاجسد را میسوزاند. باری تائب درحالت بریدن وسوختن کوشت و یا کندن پوست کاهی آوازه میخواند وکاهی کریه میکند ودر هر حال ازدرد ورنج شکوه نمی کند. درمیان فرنکان عادت ان بود که توبه کار خودرا باتازیانه میزد و دراواسط اعصار جماعتی بودند نامشان توبه کارانه بابازیانه. اکنون هم در فرنکستان ازین بدعت اثری موجود است امانه بآن شدت پیش ازین.

از بدعتهای سیاهان افریقیه اینکه بتی می پرستند (فتش) نام در هر چیز باو تمسک می جویند. اکراز کسی نسبت باین بت اندك اهانتی سرزند در دنیا بعذاب عقبی شایسته است.

(و در بلاد)

ودر بلاد افریقیه جماعتی است که ادعای دانستن سحر می کنند وباین واسطه صاحب مال وجاه می کردندو بجهة رواج صنعت خود این طایفه بسیارند و بسیار هم میخواهند که بسلك زشت ایشان منسلك شوند ٠

پیش ازاین فرنکان بوجود سحر شعبده قایل بودند اما اکنون سه قرنست که فسخ اعتقاد نموده اندومی کویند که خارق عادت چیزی دردنیا نیست وعادت هیچوقت تخلف و تغیرنمی کند بلکه همهٔ اشیابحکم طبیعی دائراً مادار در دور است٠ از جمله عاداتی که پیش از ابطال سحرد اشتند این بودکه هرکه بسحر متهم می شد اینقدرشکنجه میکردند تا اقرارمی نمود وچون حالش ثابت می شد اورامی سوزاندند ومحکمهٔ داشتند بنام محکمهٔ ساحران که محض تعذیب ایشان برپاشده بود واصل بنای این محکمه دربلاد اسپانیا نهاده شد٠ امادرین عصر اعتقاد سحر درنزد همه فرنکان باطل کردیده است ٠

منشاء اکثر عقاید فاسده خطایای مردم است در اعتقاد بالوهیت ودر تخلف امور عادیه ودر ضلالت وکمراهی در مسموعات ٠ از

بدعتهای زمان جاهلیت کشتن فرزندان وقربان نمودن ایشان بود در راه بتان • پیش ازین هم ذکرشدکه برخی از جهلای وحشیان تاکنونهم اولاد خود را در راه اصنام ذبح می کنند • گروهی از نادانان را عقیده آنستکه انسان در آخرت بهمین حالکه در دنیا زیسته برانگیخته می شود واین عقیدهٔ پارهٔ سیاهان استکه بعد از مرگ خواجه بندهٔ اورا قربان می کنند تابدو ملحق شود واورا خدمت کند چه اورادر آخرت بدواحتیاج است • ومانند این عقیده اکنون در یکی ازجزایر بحر هند که (برنیو) گویند موجود است • چرا که هرگاه کسیرا که زن متعدد باشد میمیرد مهربان ودوستدار ترین زنان ناچار است که خود رابکشد ورفته بدو ملحق شود • اما کسی اورا ناچار نمی سازد ازان خود ازین معنی سرزند اولاد اورامیرسدکه ویرا از ارث محروم سازند وارث اوازان زن دیگر است که خود رابرای اینکارمی کشد • واگر زن بمیرد بندهٔ رامی کشند تابرود ودر آخرت بدو پیوسته اورا خدمت کند • اگر میت رابنده نباشد ازمال او بندهٔ میخرند وبکشند تادرآخرت بی خدمتکار

نباشد • اگر در جنازه بنده کشته نشود اعمال تجهیز و تکفین ناقص مانده باشد • از جملهٔ بدعتهای گمراهان یکی هم کفارهٔ سیأت است • چنانچه اهل هند تین بنهر (گنگ) میجویندومی پندارندکه اوماحیٔ سیأت ایشان است پس گناهان خود را در ظرفی نهاده برود گنگ می اندازند تاامواج رود آنرا برباید وباآب شور دریا رساند • ومیگویند که اینك گناهان ازمارفت • در بلاد (غال) انگلیز اگر توانگری بمیرد فقیری میرود واز نعش میت نان ونقود میگیرد تاتحمل خطایای اونماید واین فقیررا گناه خوارمی گویند • ازکفر وخسران فرنگان یکی هم اعتقاد شان است باینکه حج مسلمانان ازین قبیل است و مسلمانان کبائروصغائر گناهان خود رامی خواهند باین وسیله محو سازند •

❋ فصل یازدهم درعادت مردمخواری ❋ .
❋ وجنك وسایر جنك ❋

معلوم است که گروهی بسیار ازنامردمان راتوحش بپایه ایست که گوشت آدمی میخورند • دریکی دنیاطائفه ایستکه ایشانرا باصطلاح خود سلك می نامند واززمان قدیم عادت ایشان

مردمخواری بوده است واکنون هم برآنند که بوده اند خصوصا آنانکه در جزائر بحر جنوبی و جزیرهٔ (زلنده) نو میباشند • عادت مرد مخواری درمیان اینطایفه از اینجا پیدا شده است که ایشانرا حرص غریب ومیل عجیب بانتقام از دشمنان خویش است وچنان دریننباب غیور و کینه دارند که بجز خون دشمن خوردن باهیچ تشفی درون نمی توانند کرد • اینست که در دنیا هیچ جنگی سخت ترونا مهربانتر از جنگ این طایفه نیست وحشیان شمالی (ینگی دنیا) راکین خواهی بسر بریدن وسوزاندن دشمن است • هرگاه دشمنی بدست ایشان بیفتد پوست سر اورا بدرمی آورند وبکابهٔ خود برده برای افتخار می آویزند • هرکرا در خانه پوست سر کنده بیش تر صاحب اعتبار وصاحب افتخار تر است • پیرایهٔ کابه های ایشان از این غنیمت است • پاره از بزرگان ایشانرا دیده اندکه رکابه اش صد پوست سر اوشته بوده است • از دلتنگی سلاطین نیز اینکه چون بدشمنی غالب میایند آلت رجولیت و خصیتان اورا می برند و برای افتخار باخود می برند • یکی از انگلیزان فوجی از انرا دیده که ...

هشت روز از جنك دشمن بر کشته و قریب هزار و پانصد آلت تناسل با تخمکان بهمراه آوردند . در جزائر ملوك همیشه درمیان قبائل بلکه در بلاد نیز غارات وتاراح واقع می شود . وعادت ایشان است که کودکانرا از خوردی بهجوم وسر بری دشمن مألوف میسازند . هرکه سر دشمنی میاورد برای او شیلانی میکشند وسزاوار است که دختران تاجی ازشکوفه بر سر او بنهند پیش ازآنکه خونی با وآلوده پاك سازند . از عادت جوانان درمیان ایشان اینکه تاسری نیاورند بستر عورت مأذون نیستند . پس اول سری که میاورد دستوری پوشش عورت میکیرد . درآوردن سر دوم اجازه مید هند تا باحانکیسان خوددریك کلبه بخوابد . بعد از آوردن سرسیم داخل مشورتخانهٔ ایشان می شود . وتاچهار سر نیاورد رخصت زن کرفتن ندارد . در مشورتخانهٔ ایشان محل آورندهٔ سرکرسی ایست درجایی پراز سرآدمی کذاشه .

در جزائر (زلندهٔ) جدید و حشیان ددسار جنکی بسیار شدید می کنند . وای بحال بیجارهٔ که بدست ایشان بیفتد . اوراباهای

هوی و ولولهٔ وحشیانه بقربانگاه می کشانند وازگوشت اوشیلانی عظیم می کشند. چگونگی قتلش اینکه اورا باهلهله و ولولهٔ عظیم بقربانگاه برده اولا بانواع و اقسام عذاب وشکنجه می کشد و پیش از کشتن بلائی نمی اندارند که بسر وی نیاورند. در کشتنش بطش شدید می نمایند. پس از آن گوشتشرا کباب می سازند و پارچه پارچه کرده می خورند. زهی مردمی و مهربانی که جانوری در پیش او چیزی نیست. بارهٔ دیده اند که گاهی این وحشیان اسیرانرا نمی کشند بلکه بجای مقتولان لشکر خود می گذارند تازن مقتول را بگیرد و نایب مناب او در امور و خصوص وی شود.

و وحشیان (ابرزیله) اسیرانرا مدتی کم یاز یاد نگه میدارند و با ایشان خوش رفتاری و نیکو کرداری بجای [illegible] خوشی می دهند تا با ایشان انس [illegible]. بعد از آن لذت این نیکوئیها [illegible] او بیرون می آورند یعنی [illegible] دستی بقتل او باهم می [illegible] سراورا کاوخ کوب می [illegible] اهانت بسیار می کنند. [illegible]

بد هند و این نشان عبارت است از خطی که بورك او می کشند . اکنون بسبب عمارت بلدان مردم خواری کم کر دیده است و میرسد زمانی که این عادت شایسته بجانوران درنده نه با دمیان بالمره از میان برخواسته می شود. درجزیرهٔ (سوماترا) کروهی وحشی هستند که اسیران وگناه کارانی که حکم بقتل ایشان می شود میخورند. کویندکه هرکه در آنجا بازنی شوهردار بیامیزد سزایش آنست که خویشان آن زن ویرا بخورند مکرپارچهٔ بزرك از جسدوی که رسد شو هرزن است . پس بعد از آماده نمودن کوشت جسداو شوهر هرپارچهٔ راکه دلش میخواهد میکزیند . سرش نیز خاص شو هر است تادرکاشانهٔ خود بیاویزد وبدان افتخار کند چه آن سر دستکیر انتقام او از خائن زن اوست. وکویندکه این قبیله راوقتی نامردمی بدرجهٔ بود که پدر ومادر خود را چون پیرمی شدند واز کار وکسب باز می ماندند میخوردند همچنین کویندکه کروهی دیکر بودندکه پیران ازکارماندهوسالخورده رامی کشتند اما نمی خوردند. اکنون وحشیان جزیرهٔ (سوماترا) که ذکر شد ایشان هم کشتن

وخوردن پیرانرا ترك نموده اند واین عادت را به
بادشمان خود جاری می سازند .

از اهل تمدن و عمران کسی نیست که باد
شمان خود را معاملهٔ سبع نماید اما ... تهذیب
و هوای ... امور ... و ...
شده اند . در ... که ...
ادب و تهذیب اخلاق و امانت است می بینی که
آ... و ...
...
در واقعه ...
هلاك می شود . ...
وکمن و برای تیمار ... و ...
و خیرخواهان انسانی را مأمور می سازند .
و عجب ... که ...
اسباء انواع خود می ...
روند و ...
آورند .

بلاد اسلام ...
که با همهٔ ... و منع شریعت ... اسلام ...
نفس و سفك دماء این ... و ...
در بلاد افریقه و ...

کوهستان وغیرا نها ریزش خون و هلاك جان همیشه درمیان است و هرگز برداشته نخواهد شد. حتی‌که فسادی بزرگ مترتب می شود این است که قتل یکی دیگری‌را موجب عداوت دو قبیله که خود گناهی ندارند می شود وسالهای سال مردم آن دو قبیله یکدیگررا می کشند نه وقتی یکی دیگری را کشته است مگر اینکه بازیتی معلوم صلح و آشتی درمیان ایشان واقع شود . گاهی می شود که انتقام قتل پسر باکشتن پدر اوست و بالعکس و دشمنی درمیان دریت و تبار سالهای سال پایدار می ماند اگرچه سبب آن از خاطرها فراموش شده باشد . درمیان قبایل شمالی یکی دیانتمله ایست که چون یکی دیگریرا از غیرقبیلهٔ خود کشت قبلهٔ قتیل درخواست می کنند تا قاتل تسلیم نفس خود نماید . اگر قاتل از تسلیم ابا نماید یا اینکه قبیلهٔ اوآنواقعه را بنوعی سرانجام ندهند جنگ درمیان ایشان برپا می شود و خدامیداند تا بکجا می کشد . بارها دیده شده است که قاتل نفس خودرا تسلیم می کند و هم مهلت می طلبد که پس از تسلیم نفس دست و پای خودراجمع کند و سامان کار

خود بیند هم طالبان مهلت میدهد و هم مهلت خواه بعهد و پیمان خود وفا می [illegible] گویند که پیش ازین در جزیره ([illegible]) اگر کسی رامی کشت زنش [illegible] را نگاه میداشت تابا او فرزند [illegible] [illegible] بکینه خواهی پدر [illegible]

باید دانست که آلات حرب در زمان سابق و [illegible] وشمشیر و نیزه بوده است [illegible] بقدر شناسائی خود [illegible] چیزی اورودی [illegible] سرب [illegible] میکردند چنانچه سوار [illegible] فیل بود وبصف دشمن میتاختند و [illegible] زیر پای فیل پایمال می نمودند [illegible] کرد و نهائیکه جواب [illegible] ردشمن میساختند و [illegible] سفتند . وحشیان (یکی [illegible]) [illegible] وگیاهان زهر دار نمی [illegible]

آمدیم بر سر اینکه [illegible] و [illegible] وتوپ وتفنگ در [illegible] بدن مرد مرا پاره وحصار [illegible]

نمی تواند کرد . در مقابل توپ توپ لازم است وتفنگ تفنگ . درهندوستان طایفه ایست وحشی که چندان صاحب شجاعت نیستند در راه دشمن بترها وشاخهای تیزخیزران می نشانند وسایر اطراف را متحصن می سازند واز جانوران درنده بدینوسیله خودرا نگهداری می نمایند . چون در اطراف آتش میخوابند عادت ایشان اینست که حلقهٔ عریض ازین قبیل آلات بر گرد خود می کشند تا از گزند پلنگ وفیل و ببر محفوظ مانند . در جزایر ملوك جماعتی وحشی هستند که چون دشمن می تازد بااهل وعیال به نیزارها میگریزند ودر راههای دشمن چاهها می کنند ومسیرها را می خوابانند وبار یسمانهائی که تا براه کشیده است بهم می بافند چون شب دشمن باشان می تازد پایها نشان بدان ریسمانهای بچد ریسمانهای ردوبیها جیده باآواز غریب بهم میخورند وازصدای آنها متحصنین خبردار شده بچاره سازی می پردازند . وشاید در آنهنگام کمین کرده باشند بردشمن حمله ورمی شوند وکار خود دیده بازبجنگلها ونیزارها می گریزند .

در اکثر بلاد طایفه ایست که کدران ایشان

باراهزنی است مانند بدویان اعراب ومسافربه بلاد افریقیه و (مینوش) بلاد اروام و(بندریه) بلاد هند . همیشه درمیان این طوایف ومجاورین ومسافرین معرکه وجدالست . مردم (باندریه) پیش ازآنکه بدست انکلیزان افتند هرساله رود (تریده) را میکذشتند وببلادی که درپشت آنست هجوم میبردند وبعد ازنهب وغارت اهالی آنجا برمیکشتند غنائم خودرا بیکجا جمع می‌نمودند . پس حصهٔ ازآن برای بزرگ خود جدا نموده باقی‌را بمعرض بیع درمی آوردند . سوداکران ازهرسومیریختند وزنان مردانرا بخریداری تشویق می‌نمودند . بعد ازاتمام این مبایعه بعیش ونوش ورقص وطرب می‌پرداختند چون این غنیمت تمام می‌شد بغارتی دیکر می‌اغازیدند . اکر کسی‌را آلت وعدت سفر نبودی از دیکران بکرایه می‌ستدی واز مال غنیمت کرایهٔ آن را ادامی نمودی . و حشیان جزیرهٔ (برینو) پیش ازغذا بادشمن جشنی بس بی‌شرمانه برپا می‌کنند . رخسارهرا بارنك های مختلف می‌اندایند . سلاحهارا باخون حیواناتی که قربان میکنند می آلایند . پس بغتهٔ

ازپشت سر دشمن هجوم میبرند چه انقدر جرئت که از پیش دشمن برآیند ندارند •

اکنون باید دانست که دزدی وتاراج درنزد (شپتار) دو صنعت ستوده وممتاز است ایشان کروهی اند بالطبع جنك دوست • پارهٔ از ایشان درسواحل ایتالیا وپارهٔ دربلاد ارناود وبرخی دربلاد (مقدونیه) میباشند • اینفرقه‌را مروت ودلسوزی هیچ نیست • همیشه باغیر خود مستعدقتال وجدالند وسراپا مسلح می‌کردند تاجوانی اظهار شجاعت وجسارت نماید درسلك جنکجویان منسلك نمی‌تواند شد چنانچه باید شب برود ازکلهٔ کوسفندی یامیشی بدزدد وشرط است که کاوی حیوان‌را بادندان بفشارد تابکشد بی‌آنکه صدایی ازاوبرآید وباکوشت آن ولیمهٔ دخول بسلك جنکجویان بدهد • پس جنکجویان موی سرشرا می‌تراشند وداخل حلقهٔ خود می‌سازند • ویااینکه نخست اورا داخل فرقهٔ می‌سازند که مترصد قتل کسانی هستند که درمیان ایشان باجنکجویان دشمنی میباشد • خانهٔ بزرکان وسرجنبانان این طایفه اکثر دربلندی ویاروی سنکهای کران است

ودراطراف کنکرهاوسنك اندازها وبرجهاست
وخانهٔ سایر قبیله در پیرامون آن ۰ کاه
درمیان عشایر اینطایفه دشمنی میافتد بنوعی که
اکر یکی از عشیرتی پای بخط حدود عشیرتی
دیکر کذارد سربرآن راه می اندازد ۰ عادت
(شیپتاریان) اینکه درراه دشمن خود کمین
میکنند چون ازآنجا میکذرد بافرح عظیم باتیری
کار اورامی سازند ۰ پیشتر از ایشان‌را یارای
بیرون رفتن ازمکانی که از دشمن نکاهداری
نموده نیست ۰ چه اکر آنوضع بسبب غارت
یابجهة فقدان قوت وغذا بسمت دشمن برسد
پس ازریختن خون ساکنین آنمکانرا اتش میزنند
واکر ازقتل کسی بازماند اورا میکیرند ودربلاد
دیکر میفروشند ۰ ومیشود که این دشمنی مال
بادیکری بستیزد ومغلوب شود و روز بجائی
برسد که اوباولین رساند ۰ این است عادت
اینطایفه ومردم که ددودام هزار بار برایشان
برتری دارد ۰

حالت بارهٔ مردمان ناتراشیده هم شبیه
بهمین است ۰ کویند که درین زمان نزدیك
شیخی ازقبایل بلاد افریقیه دختر سلطان

(منـدره) را بگرفت بشرط اینکه پدرش درمقابل جهـاز دختر اورا بجنـك (قردی) بفرستـد . پس لشکر از قبیله یالشکر سلطان منـدره دست بهم داده بدیار (قردی) تاختنـد و سه هزارنفر اسیر گرفتند . راوی این روایت گوید که همین قدر هم ازدشمن دروقت تاختـن کشته شد .

در بلاد نصارا هم در ایام حکم بلاد بالتزام این امر موجود بود . این بودکه مردم ناچار بودند تا در قلعههـای مستحکم و درسر کوههـا منزل سـازند تا از هجوم همسـایگان در امان باشـند بجز پناهیدن در اینگونه محال زندگانی محال بود . همهوقت این قتال وجدال درمیان ملـتزمین تعطیل نمی شـد مـگردر ایام اعیـاد نصارا که آن ایامرا ایام صلح خدائی می گفتند .

(فصل دوازدهم در عقوبات)

حدود درهمه شرایع مشروع است تا پردهٔ شریعت از هتك مصون ماند • درهمه جا عادت این است که هر که عمل خیری بجای می آورد جزای او بسرای دیگر حوالت می شود در دنیا اورا چیزی نیست اما هرکه عمل بدی ارتکاب می کنند هر آینه باید معاقب بشود تا دیگران ازو عبرت گیرند وموجب حسن احوال مردم گردد •

حدود باختلاف ادیان و عادات مختلف است • احکام عقوبات شرع محمدی درکتب فقه مشروح و مسطور است • در بارهٔ بلاد عقوبت بسیار شدید است چنانچه پیش ازین در فرنگستان بود ومدتی درازهم کشید • مثلا اگر کسی تهمت زده می شد ایقدر تهدید و تعذیب می کردند تا اینکه بگناه خود اقرار میکرد و شاید بگناه نکرده اقرار میکرد تا از شکنجه رهائی یابد • در طریقهٔ شناختن گناهکار از بیگناه طریقهٔ شیطانی داشتند وآنرا قضاء رحمانی و حکم سبحانی می گفتند • اعتقاد شان این بود که خداوند عالم بمهل خود در

آنحال حکم می کند پس اثر کناه یا بیکناهی در انسان ظاهر میکردد. صورت شناختن کناهکار این بود که اورابکنیسه می بردند و کشیش چیزی بپارهٔ آهن خوانده اورا بآتش میانداخت تا تافته می شد و اورانا کزیر میکردند تا چند دقیقه اورا دردست نکاه میداشت . پس دست اورا بپارچهٔ می پیجیدند و مهر می کردند چند روز پس ازآن می کشودند . اکر دستش مجروح نبود حکم ببرائت او می نمودند که خداوند اورا از اثر آتش باز داشته است والا کناهش ثابت وعقوبتش واجب می بود .

نظیر اینعادت در نزد هنود و پارهٔ دیار عرب دیده می شود هنود نیز مانند فرنکان بآزمایش آتش معتقدند . درمیان اعراب نیز اکر کسی بقتل کسی متهم شود بری نمی تواند شد مکر اینکه آهن تافته بلیسد . پس قاضی آهن را می تاباند ودم برودمیده بمدعی علیه می دهد تاز بان خود برآن می کذارد . اکر زبانش نسوخت معلوم می شود که کناهکار نیست ومدعی را مجبور میکنند تاشتری برای غرامت تهمت بدهد . واکر سوخت واجب القتل است

مکر اینکه وارثان قتیل بدیت از سر خون او بگذرند .
پاره را کمان این است که عربان نیز مانند ورثهٔ ان
برای نسوختن از آتش امتحان حیله و دسیسه
داشتند خصوصا اکر از آشنایان و دوستان قاضی
میبودند . در فرنکستان در قرون وسطی ،
همینکه کسی بر دیگری دعوائی نمود و او انکار
میکرد در حضور قاضی در میدان قتال می کردند .
آنگاه قاضی حکم بمحق بودن غالب و نیز بمحق
بودن مغلوب میکرد . اما بزرگان باید شمشیر
سواره و خردان با گرز پیاده بجنگ کنند .
اعتقاد شان این که خداوند در این جنگ داد
ستمکار را بر ستمدیده پیروزی نمی بخشند . هر که
پیروز آید از گناه بری و هر که پامال گردد
گناهکار است . عاقل از این
بتوانائی و چیره دستی وابسته است .
این عادت قتال میان متمدنین
فرا گرفته شده است ، و تا اکنون این عادت
در آنجا باقی است با
نسبت بآن ایام اربابی معدل گردیده است .
کاهی می شود که
شمارد و یا جان را اندام خو

برای خاطر او کسر شان خود میداند

اماديه از زمان قديم در نزد فرنكان عادت بوده است . نه عوض قصاص چه اين معنی در نزد ايشان وجود نداشت . ديه يا نقدی جزوی ويا چيزی از بهائم بوده . ديهٔ دندان نقدی اندك وديهٔ چشم اندكی بيشتر از آن همچنين ديهٔ هر عضوی مقرر بود . صاحب اسرار قوانين كويد كه در اين شرايع نوع عدل بوده است كه بجز عادت وقايع واحوال اعتنا مينمودند چنانچه مظلوم راضی می شد ويا ديت خود ميكرفت ودر وقت فرونشستن غيظ آنچه ميخواست ميكرد واكر ميخواست ازان درمی كذشت .

تفصيل ديه اينكه فرنكانی كه بلاد فرانسه را كشودند اكر كسی يكی از فرنسويان را ميكشت خون بهايش راسی فرانك ميكرفتند اكر يكی از روميان رامی كشت نظر ميكردند اكر متوطن بود خون بهايش پنج فرانك والا دو فرانك وربعی بود . در نزد انكريز بحسب مهتری وكهتری ديه مختلف بود . چنانچه ديهٔ مهتر سی فرانك وديه كهتر سه يك آن وديهٔ بنده يك فرانك ونيم شمرده می شد . در نزد عربان ديه كه بشرع مقرر شده در

کتب فقه معلوم است . در نزد پارهٔ عادت این است که قصاص قتل که حق وارث است بخشیده میشود بعوض بجاه شتر یا یك اسب و بندهٔ زنکی یا یك تفنك . دیهٔ زخم جزئی به بزی رفع میشود . اگر دزدی را در وقت دزدی ناگاه دریابند بازوانش را می بندند و نگاه میدارند تا وابستگان او بخرند گاهی اهل کرم از قاتلی که چیزی ندارد دیهٔ طلب نمی کنند اما قاتل درعوض در هرجا ایشانرا مدح وثنا میکنند .

در بلاد چرکس اگر کسی از خانهٔ بزرگی چیزی بدزدد درصورت ثبوت عقاب آن رد نه مثل مال مسروق است با یك بنده . اگر از خانهٔ شخصی والانزاد چیزی بدزدد مثل مال مسروق را با نه سر گوساله باید بدهد . درمیان طایفهٔ غرغیز عادتی است قدیم شبیه بعادت چرکسان وآن اینکه اگر کسی یکی از قبیلهٔ خود را بکشد قتل او واجب است . اگر از غیر قبیلهٔ خود بکشد دیه اش دویست سر اسب است . قصاص دزدی که باشهادت چهار تن مثبت شود قتل سارق است . قصاص زخم بمثل است یعنی عضوی بعضوی . اگر یکی از غیر قبیلهٔ

(خود)

خود چیزی بدزدد وپنهان ماند عوض مسروق از سائر اهل قبیله کرفته می شود . در دزدی یك شتر عوض بیست و هفت شتر است بایك بنده . در اسب بیست وهفت اسب ویك شتر . در کاو بیست و هفت کاو ویك اسب . در کوسفند بیست وهفت کوسفند ویك کاو .

اکر قبیلهٔ از دادن این عوض نکول نمایند وابستکان دزد باذن قبیله ازمال دزد چهار یك عوض مقرر را کرفته میدهند . ودر نزد ایشان اعیان در اینکونه دعواها حاضر میشوند وقطع وفصل اینکونه دعواها بدست ایشان است . روسیان را در قرن یازدهم فرنکی حدودی ازین قبل بود . موافق آن حدود وارثان قتیل یا اخذ نارمی نمودند ویادیه میکرفتند . اکر مقتول را وارثی نبودی دیه ببیت المال راجع می شدی . ودیه در نزد ایشان مفرد ومضاعف وناقص بود . دیهٔ مفرد در قتل بازرکان وسپاهی وراتبه خوار وپرستاران امرا ودیهٔ مضاعف در قتل والا نژادان ودیهٔ ناقص که نصف دیهٔ مفرد یاثلث یاربع یا کمتر از ربع بود در قتل سارین کرفته می شد . بس نصف دیه در قتل زن جاری

بودو دلت و ودیع و غیره در قتل باشد و [illegible]

صنایع باختلاف مراتب ایشان [illegible]

درقتل احرار بود اما [illegible] را [illegible]

بادستی برای او را [illegible] اگر درمیان

دوکس [illegible] واقع می [illegible]

قبیلهٔ او [illegible]

دیه می نمودند . ودرجراحات [illegible]

باختلاف آلات جراحت دیه [illegible] می [illegible] .

چنانچه دیهٔ رحم [illegible]

فرق داشت .

[illegible]

کبائر درقتل [illegible] نوع است [illegible]

هیچ جای گذشت و مسامحه [illegible] . اولا

قتل یکی از [illegible]

زن چهارم [illegible]

[illegible]

واجب القصاص [illegible]

بایں [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible]

خودس [illegible]

هر که [illegible]

عدالی ... میبود . ... با
عقوباتی اقدام و اختراع ... است ...
... انها را ...
ان بارها را ... سید . ...
... معاقب می شود و ...
... ورها ... و ...
پاس ... و ...
از آن دور شده ... می زنند یا کوشت خول
نمی خوردند ... و تهمت نفاق
و دوروئی ... ساختند که ... در دین یهود
پایدار است . ... در ... تهذیب و تنقیح کتب
عقوبات بقتل نفس بغیر حق حکم میشود واسراف
در قتل ... ارقوای سیاست ... خورشید
کلاه ... و ... است که
قصاص قتل ... در مواقع لازم بسیار کم است .
و جلد بسیار است . عقاب معتاد ... بلاد
(...) است که نفی در آن بلاد کاهی بالتزام
اشغال سخت وشدید مانند استخراج معادن ملزم
است و کاهی محض از برای دور افتادن ویست
از اهل و عیال خود و شاید در آن بلاد بعید
بسیار براو خوش کذرد .

در بلاد انکلیس قتل آدمی برای دزدی اسبی یا کوسفندی یا بسبب تغلب و تزویر در معامله جایز است • اکر کناه غیر از ینها باشد انکاه جزای کناهکار نفی اوست ببلاد (فلمك) جدید • کاهی منفی انجا از بومیان وصاحب اهل وعیال فراوان میشود • این است که در میان اهالی بلاد (غال) جدید نسل وتبار منفیان بلاد انکلیس بسیار است • فرانسویان کناه کار انرا در محلی که (لومان) می نامند یك بدیکری می بندند • غالب آنست که حبس در آنجا موجب زیادتی خسران محبوسین است و بس • در پارهٔ بلاد متحدهٔ ینکی دنیا عقاب بمرك از میان بر خاسته و با این فساد درمیان مردم بیش از بیش نیست • از سیاساتی که فرنکان تقبیح می نمایند یکی سیاست اهل ترکستان و ایرانست که کاهی شخصی مرتکب فعل شنیعی میشود و میکریزد • پس از جانب حکومت از وابستکان یا از اهل ده او بتمام انتقام کرفته میشود واین انتقام را آسانتر از پژوهش و تعقیب کناهکار مطابق عدل و انصاف میدانند • نظیراین امر در نزد فرانسویان

قدیم و اهل (نورمند) جاری بوده است • چنانچه اکر کسی مظلمه و داوری بحکومت میبرد اهل ده یا ناحیه یا محال کناهکار بایستی او را بجا کم تسلیم نمایند و کرنه همه ضامن و محکوم میکردیدند • اما سوکند از برای تحقیق حق و ابطال باطل در هر جا موجود است و باختلاف شرایع و ملل و بدع و وهمیات مختلف صیغهٔ یمین شرعی معلوم است و کاهی هم مردم بقرآن عظیم سوکند یاد میکنند • سوکند نصارا همیشه بانجیل و از آن یهود بتورات است • نصارای جاثلیق کاهی بکتب قدیسان خویش قسم میخورند • در بلاد مسقو طایفه ایست که بانوك کارد نانی چهار کوشه که براو کاغذی بدان شکل براو نوشته بمتهم عرضه میدارند تا بخورد • اکر بیکناه است از شامت آن نان ضرر نمیکند و میخورد و کرنه از ترس اینکه مبادا از خوردن آن نان مسموم شود اقرار بکناه میکند • و هم میشود که ترس اورا بدان وا میدارد که بکناه نکرده اعتراف میکند • کاهی نیز کلهٔ خشك حیوانی بر خوانی می نهند و متهم را حکم میکنند تا با تبر آن را بشکنند اکر تهمت صحیح است متهم

از شکستن آن می پرهیزند بهراس اینکه هر آینه بجزای آن خرس او را در بیشها خواهد شکست .

در نزد (انقوس) قفقاز یک مدعی علیه بمدعی خطاب کنان با این صیغه سوگند می خورد . که اگر من گناه کارم جرایم این باشد که اموات اهل من اموات اهل ترا بر دوش کیرند و باین صیغه حق ساقط می شود . اگر بدهکار در دادن دین تعلل نماید طلبکار باین قسم قسم بخورد اگر حق خود را نگیرم سگی در گورستان خاندان تو سر بریده باشد . این سوگند تماما چنان هراس بدل بدهکار می اندازد که بزودی ادای دین خود میکند . از عادات غریبهٔ اهل (ژاپونیا) اینکه ارباب وظائف دیوانرا خواه داخل خواه خارجی چون حاکم بقتل ایشان حکم نماید حق دارند که باکارد شکم خود را پاره کنند تا ننگ و عار جلاد نکشند و اموال ایشان از مصادرهٔ دیوان مصون مانده بوارث رسد . اما درین باب اذن دیوان شرط است . اگر بی اذن دیوان شکم خود را پاره کند تمامی ندارد شدنیها خواهد شد . تو ند شد ماندا ،

(بنادا)

بزرك از کوچکی باستعمال کارد ورزش میکنند تا در وقت ضرورت بسرعت ازعهـده بتواند برآید ٠

(فصل ۱۳ در اشراف ناس وطوائف وقبـائل)

مردم پیش ازاینکه اجتماع و اختلاط بایکدیکر کنند معلوم است که پراکنده ومتفرق زندکانی میکردند وبقبایل واحیا منقسم بودند ٠ در بلاد شمالی یکی دنیا اقوام بسیار است وبقبایل متعدده منقسم وهر قبیله باسم حیوانی که صید آن در نزد ایشان بسیار است نامیده میشوند مانند الفاظی که مفیدمعانی بنی تعلب وبنی کلب وبنی جاموس میباشد ٠ شیخ قبیلهٔ بنی جاموس مثلا دارای عـلامت جاموس است ٠ در مهرش سر جاموسی نقش میکنند ٠ اکر شیخ قبیله بمیرد برسنك مزار او نقش جانوری که منسوب بدان است می کشند ٠ درجنوبی یکی دنیـا وجزائر بحر جنوب وبلاد افریقیه وعربستـان وافغـانستان مردم بسیـار شعبه شعبه اند وهر شعبه بسرخود زندکانی میکند

و با یکدیکر آمیزش و اتفاق نمیکنند مکر در وقوع خطرات و شداید . اما در غیر این حالات با یکدیکر الفت نمی ورزند بلکه اغلب اوقات در میان ایشان دشمنی و خصومت و تاخت و تاراج است .

از عادت روستائیان آنکه همینکه مراتع یکی وسیع و حیواناتش بسیار شد با خاندان و اطرافیان خود قبیله جداکانه میشود . اکر رئیس قبیله توانکر باشد همه خویش و اقربای او در خدمت او و راتبه خوار او میباشند . و اورا از تعرض سایرین نکاهداری میکنند . پس نزاع در شرف و قتال مابین اشراف و بر امو ... ایشان از ینجا برمیآید و کاهی خرابی ... نیز از ... میخیزد . در زمان پیش بنی اسرائیل اولا ده خانواده بودند پس از آن ده قبیله شدند . در اخر ... واحدی شدند منقسم بدوازده طایفه ... .

وقتی که رومیان داخل ممالک فرانسه و ... شدند ایشان فرقه فرقه بودند و ... ایشان ... عداوت در میان خود و ... ایشان ... دشمن شده . اکرچه در واقع ... و ... اما رئیسی که ایشان را ... . پس رومیان فتنه در میان ایشان ...

را بر دیگری مسلط ساختند و بدین تدبیر رایشان دست یافتند ·

در زمان پیش در هر طائفه جمعی توانگران ودند · از دیگران ممتاز و متصف بصفت شرف · درنزد فرنگان اغلب این طایفه سپاهیان بودند که خدمت ملوك میکردند و بسبب اظهار شجاعت راتبه خوار وصاحب اقطاع وتیول می کردیدند · اولا زعامت وتیول مادام الحیات بود پس ازان باولاد وذریت انتقال کردن عادت شد · از آنجا اصول ار بابی والتزام در شمالی فرنکستان ودر بلاد فرانسه وبلاد جرکس جاری کردید · وازهرکس که در دفترراتبه خواران مقید بود از دیگران ممتاز بود ومعنی شرف وبزرکواری در بلاد نصارا این است ·

دربلاد (استوریا) اکثر مردم متصف بصفت شرفند بجهت اینکه پارهٔ اصول ایشان متخذ است از اصول آنان که عربان ایشانرا ازجزیرهٔ اندلس بیرون کردند · دربارهٔ بلاداغنیا برتری یافتند تااینکه ازدیگران نیز که درغنا بمرتبهٔ ایشان نبود امتیاز یافتند ·

اس این معنی موجب شرافت ایشان شد

مانند اشراف اهالی ایتالیا درروم • چنانچه اشراف روم مالك اغلب اموال دولت واکثر اراضی واملاك بودند وکسانی که مادون ایشان بودند ازپهلوی ایشان زندکانی میکردند • حتی دربلادی که جمهوریت بود انجا نیز ترتیب وظایف وخصایص باغنیا بود وخودرا درمقام شیخ جمهور می نهادند • وبدیکران حکم میکردند • سکلا بیان قدیم یعنی قدماء مسقو بزرکانشان ارباب مکنت واغنیا بودند وسایر مردم ملك یمین ایشان شمرده می‌شدند • عادت اربابان درین بلاد این بود که چون بپای تخت وبدربار پادشاهی میرفتند باتجمل وحشمت حرکت می‌کردند واغلب ایام سال‌را درملك خود درمیان بندکان بسر میبردند وتا اکنون هم دربلاد مسقو اربابان‌را اذن آن هست که بافلاحان معاملهٔ بندکان کنند • اکر کسی بخواهد حائز مرتبهٔ شرف شود ناچار باید ازسلك نامه بیرون آید وبافضل خودمنصب شریفی ولقب منیفی‌را نائل کردد •

دربلاد اتراك رتبهٔ شرف بالکلیه ارثی نیست مثلا پسر بیك‌را ازمرتبهٔ پدر بجز اسم

بیکی چیزی دیگر نمیرسد وبعد از پسر نواده ونواده زاده باین لقب ملقب نمیتوانند شد ۰ شرافت ملت عجم قریب باین است ۰ رتبه واختصاصات غیر موروثی است ۰ کسی که دنائت نسب ندارد اورا میرزا لقب می‌دهند ۰ اما لفظ میرزارا درساین دراول اسم ودرشاهزادکان درآخر اسم میکذارند ۰ لقب خان ازجانب پادشاه اعطا می‌شود وبذریت انتقال نمیکنند ۰ عادت بلاد چین عکس عادت قدیم فرنکستان است که تاحال اثرش باقی است ۰ چنانچه اکر کسی اکتساب لقبی کند بسبب وفضل وتقرب ومجالست داخل‌را تبه خواران کردد این شرف باصول منتقل می‌شود اما بفروع نمی‌شود ۰

درباره بلاد فرنك ذریت مردمان شریف خودرا ازدیکران ممتاز می‌پندارند ۰ دربلاد نمسه شریفزاده دخترمادون خودرا نمیکیرد مکر اینکه اوفقیر باشد ودخترغنی ۰ همچنین دربلاد نمسه مجامع فضلا ومدارس علما بود واعتقاد شان اینکه هرکه بدانجا داخل شود وازذریت ارباب آن نباشد بلکه بواسطه تقرب

وی بامر ایا انسلاکش بسلك فضلا بدانجا داخل شده باشد این چنین کس دخیل است ۰ اما در بلاد چین درین باب باین شدت مبالغه نمیکنند غایة امر اینکه یك عشیرت بفضل یکی از کسان آن افتخار میکنند ۰ درجزیرهٔ (غرنده) جماعتی است شریف ۰ کویند که ایشان از نسل وتبار قبائل فرنکی میباشند که بدان جزیره فرود آمده اند وامتیاز شان ازسایران باینست که چون یکی ازایشان شب براهی می رود دو فانوس درجلو او می کشند اماسایران را این اذن نیست باید بایك فانوس براه رود ۰ دربلاد اسپانیا نیز مردم بلقب (هیدلغو) ملقبند که بمعنی شریف است ارکان دولترا امتیازی است مخصوص وآن پوشیدن سر است درحضور پادشاه ۰ پس باین امتیاز اکابر ناس اشرف ناسند ۰ حتی اینکه هر که باین درجه برسد شادی وسرور میکنند که مثلا امروز اولین روزی بود که درحضور پادشاه سرم پوشیده ماند وکلاه درحضور پادشاه بیرون نیاوردم ۰ ازعادات اسپانیا یکی هم اعتبار همشانی درزنا شوئی است ۰ اکر یکی زن شریفهٔ بکیرد هم لقب

او هم لقب زنش میافزاید • برای اینکه هردو علاوه برلقب اصلی ملقب بلقب دیگری ولقب خاندان وخویشان او هم می‌شود •

اکنون باید دانست که اتصاف بشرف بآداب وظرافت نمی‌افزاید بلکه گاهی مردم بسبب این اتصاف بخشونت وناهمواری میل می کنند • درمیان سیاهان بلاد افریقیه فرقه ایست دربرغربی محکوم طائفه دیگر که منصب حکومت‌را موروثند • چون یکی ازایشان درمیان مردم پیدا می‌شود جمعی بندگان باگرز وخنجر وامثال آنها ازپی اوروان می‌شوند • درمیان (کیماکیان) وچرکسان و تاتار اشراف هستند که افتخار بنسب خود می‌کنند چنانچه رسم ارباب حسب ووالانژادان نسبه است • پس کیماکیانرا امراست که بقوم خود حکمرانی میکنند واین اول مرتبه است ومرتبهٔ دوم آنانند که بامر امرا حکم میکنند • بزرگان کیماکیان می‌پندارند که اگر کسی پست پایه تراز ایشان ازقدح شان شراب نوشد یابرنمدی که می‌نشینند بنشیند کسر شأن ایشان خواهد شد •

در زمان پیش شرافت درنزد مردمان غیر

مهذب مثل قدماء نمسه واسوج وفرانسه بذات شخصی وابسته بود نه بنسب او . امرا لقب شرف بکسانی میدادندکه اظهار شجاعت می نمودند. دلاورا نرا سلاح می بخشیدند . درنزد خودمی نشانیدند. تیولها میدادند . درديوان بمناصب عالیه نصب می نمودند . کاهی بشرفی مشرف می شدند که مختص خود ایشان بود وكاهی بذریت ایشان انتقال میشود . تا اینکه کار بجائی رسید که خاند انشان از سایر خاندان‌ها ممتاز نشدند . پارهٔ اوقات بحکومت آن بلاد سرافراز کردیدند .

اهل پورتقال واسبانیامدتها آمیزش خون را عارمی دانستند . می کفتند اشرف ناس سفید خالصند واخس ناس سیاهان خالص میباشند . نیمه سفیدآن بود که از سفید وسیاه متولد می شد وآن اول مرتبه آمیزش خون است . چهاریك سفید آن بودکه از نیم سفید باسفید خالص وهشت یك انکه از چهار یك سفید وغیرسیاهی متولد شده باشد . همچنین میرفت تامادهٔ سیاهی تمام ودر آنصورت حق شرف وفخر ثابت می شد . در بلاد اسپانیا بکبودی خون که عبارت بود

(ازتاصل)

از تأصل در دین مسیح افتخار مینمودند . پس مسیحی کبود خون با انکه از یهود یکری تنصر کرده بود همسر نبود .

در باب تعیین مراتب وطوایف هیچ طائفه بدرجهٔ هندیان نمی رسد . تعیین مرتبه در نزد ایشان نسبت بشرایعی است که بدو متمسکند . اصول درجاتشان چهار است اول براهمه یعنی علما دوم سپاهی سیم سوداکر چهارم پیشه ور وکشاورز وبازاری . اصحاب هر درجهٔ را امور خاص وعلامت مخصوص است . ارباب درجهٔ اول ذیروح نمی خورند وبراهمه از ان نامیده میشوند که کویا از دماغ برهما که شارع شرایع هند است بیرون آمده اند وهمه براهمه علما نیستند بصنایع نیز می پردازند . از ان مراتب سه کانهٔ دیکر مراتب ثانویه بیرون میآید . صاحب مرتبهٔ پست بمرتبهٔ عالی انتقال نمی تواند کرد امامی شود که صاحب مرتبهٔ عالی بواسطهٔ ارتکاب فعلی قبیح بمرتبهٔ پست تنزل نماید . پس هر یك باید بکاری پردازد که مخصوص مرتبهٔ اوست از اینجاست که پیشرفت در ایشان نیست وتفنن در صناعات ندارند وغیراز

اگه میدانستید یادنمی کردید ... و ...
باطل در ایشان بسیار است ٠

❀ فصل ٤۱ در پادشاهان ❀

دراوائل زمان مردم ... و اقوام ...
بودند وهرقبیله وقومی را بزرگی بودکه پادشاه
ویا نامی دیگر که ... معنی پادشاهی ... میدارد
میخواندند ٠ بسیاری ازآن پادشاهان دارای ...
یارستاقی یاجزیرهٔ ... ٠ ... ممالک ...
وشمالی ... و ... و ... ...
پادشاهان پر بود حتی تنهادر اسیا ... وارده پادشاه
بود ٠ این رسم تا اواسط قرون نکشید رومیان
بسیاری از ممالک را ضمیمهٔ مملکت خود کردند ٠
اسکندر رومی بسیاری از ممالک را باج گذار
خود نمود ٠ اکنون هم در ... سیا در ...
سیاهان ملوک طوائف بسیارند ٠ در ممالک
آسیاهم پادشاهان ... وهم ... خورد ٠
امادریکی دنیا پادشاه کم است ... احتیار
زیر دستان ... سعیدان ... و ... ه
است ٠ در ... پادشاهان ...

مانند رعایاء .رو وحشیه . اما در فرنگستان
پادشاهان وسهرداراند دردهش وشدت متفاوت
ودر امور سلطنت وایالت مختلف . پاره حاکم
مطلق ومستقل ومستبد رأیند . وکیف
ماشاء بردوستان حکم می رانند . پاره
حکمشان موقوف بر رضا رعیت ومشروط
بشرائط قوانین ما ست است می در حکمرانی
بسر خود نیستند ومالك رقاب رعایا نمی توانند
بود . اما پادشاهان مشرق زمین اکثر مستقل
ومستبد وخود سر بدلخواه خود حکم میرانند
جان ومال رعایادر دست ایشان است . وچون
اکثر حریص ومال دوستند سبب رایشان
موقوف است . ای بزرك واسطهای سترك .
پاره ای از حرم خاص بیرون نمی نهند دیدار
شانرا دیدن درنهایت دشواری است تابقرب
وحضور شان چه رسد . حتی بداد خواهی
مظلومان واستماع نالهٔ دادخواهان سرفرود
نمی اورند واین امررا دیر بدیگری محول میفرمایند .
رعایای آسیه را عادت این است که اغلب اوقات
مال خودرا ازترس مصادرهٔ پادشاهان بزیر زمین
وگوشه وکنار نهان می کنند عادت پادشاهان

آسیا اینکه در فرمان و منشور خود اظهار امر وعظمت می نماید خود را بمهر و ماه و ستاره و کوه ودریا مانند میسپارند • پادشاه خود را منبع مهربانی وشفقت و مظهر رعیت پروری وعدالت می پندارد وحدوث را مخلق نعمتی عظیم و حرکاتش وسکناتش را نعمتی عمیم میشمارد • رعایا نیز ایشانرا بدین قبیل اوصاف مبالغه آمیز می ستایند ودر اتصاف ایشان باوصاف حسنه اغراق و افراط بی نهایت مینمایند ایشانرا سایهٔ یزدان وخداوند روی زمین میگویند اما در حقیقت غرض ازین اوصاف محض مبالغات شرقی ومجرد تعظیم و تکریم است • پادشاهی افواج و علام و صفوف سرباز ویساول وقراول براهی نمیرود • ارك پادشاه از حیثیت وسعت واشتمال آن به ساهای مختلف مانندهٔ شهری است جداگانه •

در بلاد (مکسیکا) وقتیکه حکومت سلطنت استقلالی بود پادشاه را مانند خدائی پرستیدند وبرای او عبادتی بطرز خاص داشتند اوامر ونواهیش را بی هیچ اعتراض وقیل وقال انقیاد وامتثال مینمودند • از عادات غریبهٔ شنیدنی اینکه در بلاد (سیام) در محاورات ومقاولات

همه چیز پادشاه را نسبت بزر وطلا میدهند مثلا
میگویند پادشاه با چشم زرین دید و پادشاه زرین خوابید
و با گوش زرین شنید حلم زر آلود بود مهربانی
زر آلود فرمود کلام زر افشان پاشید سرور زرین
زرنشان تراشید • محقق است که نزد ایشان آن
پادشاهان بزرگترین پادشاهانند • سرای خودرا
باورق زری اندایند • هرچه فیل در این دیار
است خاص طویلهٔ شهریار است • بی اذن
پادشاه کس فیل سواری نمی تواند • گویند که
پادشاهان سیاهان چون از سفره برمیخیزند خود
باآواز بلند ندا در میدهند هرکه در دنیا گرسنه
است گو بخور و بنوش که من سیر شدم • پادشاهان
هند را درهنگام حرکت فیلی است • در پیس
روی و بر آن نقارهٔ بزرگ نشانهٔ اینکه آینده
پادشاه است • و بر در سرای خود نقارهٔ
بزرگ میاویزند بعلامت اینکه اینجا سرای
پادشاهی است • پادشاه سیاهان مملکت(غینا)
امر میکنند تامردم ایشانرا مانند بت بپرستند •
پادشاه چین می پندارد که بزرگترین پادشاهان روی
زمین است • چون یکی از سلاطین فرنگستان
باورسولی یاهدیهٔ میفرستدمی پندارد ویا اینکه

خود را به پندار و امیدوار که وظیفهٔ خود را ادا نموده است و وجیبهٔ ذمت خود را ایفا کرده ۰ اما در بارهٔ پادشاهان اسلام آنچه و [illegible] از اوصاف محل احترام و تعظیم نسبت میدهند تکرار آنها بر ما مناسب نبود و بد را با پرداختن منافی ادب و مخالف وظیفهٔ سدنی ماست ۰

یکی از سیاحان انگلیز بمملکت (بورنو) سفر کرده بدیدن سلطان ایشان رفته میگوید که ۰ سلطان در قفسی یا اینکه در محوطهٔ [illegible] آهنین نشسته و خادم و حاکم پادشاهی [illegible] و هولناك [illegible] است بزرك و سترك در [illegible] روی ایستاده و بر شانهٔ چیزی [illegible] کرده [illegible] تا شانهٔ ایشان بزرك نماید ۰ یکی در میان با آواز [illegible] ثنای پادشاه تکرار می کند و شجرهٔ نسب او را سراپا میخواند ۰ دیگری در سر هر [illegible] پا دیر دم میگیرد [illegible] آهنك و [illegible] باشد ۰

اکنون باید دانست که پادشاهی در بسیاری از ممالك مقتضی است اکر [illegible] معروفی [illegible] خصوصا در ممالکی که [illegible] و [illegible] باستقلال در اطلاق است و از [illegible] و سیاست خالی است ۰ [illegible]

می شود و بامری ناکهانی معزول میکردد . چون اورا از تخت فرود میاآورند و تخت سلطنت خالی میماند ارباب حل و عقد و قبض و بسط برای کزینش کسی که شایستهٔ حکمرانی باشد اعلانی میفمایند . شاید از آحاد لشکری دریکی شرایط موضوعهٔ ایشان موجود باشد دردم اورا برتخت می نشانند . این است که کاهی یکی صبح بان شب محتاج است وشبانکاه صاحب تخت وتاج . وغالب این است که این منصب راکه (متبحر) درعلم سیاست محتاج است ایفا نمی تواندکرد . همینکه حکم ایشانرا ارباب رتق وفتق نپسندیدند عذروی خواسته لباس سلطنت از برش میکنند . بعد ازان یا نفی است یاقتل وطرف قتل غالب است .
کم است پادشاهی که بمرگ خود بمیرد .
این عادت جراریان درزمان قدیم عادت قیصران روم بوده است .

در جزائر جنوبی مردم را در ایام روزهٔ جاهلیت بخدا ترسی واطاعت پادشاه امر میفمایند . اکر کسی در آن روزها کناهی میکرد مستوجب عذاب الاهی وسخط پادشاهی میشد . ازواجبات روزهٔ یکی این بودکه کسی درمحلی که مشرف بمحل

پادشاه یعنی بالاتر ازان باشد نباید واقع شود • مثلا او در بالای درخت باشد و پادشـاه در زیر یا او سواره باشد و پادشاه پیاده• اگر کسی برتر از پادشاه واقع شود خونش هباو هدر است • درهمان ساعت اورا بقربانگاه میبرند وسرش را میبرند • کسی نباید آنقدر دست خودرا برافرازد که از بلندی قامت پادشاه بگذرد وگرنه واجب القتل است• تدبیر مردم برای حفظ نفس خود درین ایام آن است که کسی ازخانه بیرون نمی‌آید• آری خود این عادتهای ناروا سبب ترك دینهایی میشود که دارای این عاداتند وموجب قبول دین نصارا که ازین تکلفات آزاده است وازمعنی خالی•

اصل در پادشـاهی تفویض اختیار است بید واحد ودر هرجا این قاعده مطرد و درکار بوده اسـت مگر در ممالك (اسپارته) یعنی (مورا) که گاهی در آن ممـلکت دو حاکم حکم می نمودند • اما قدرت آن دو بقدر قوت یك حاکم هم نبود • بجهة اینکه هر دو ناچار بمتـابعت قانونی بودند که (لیکورغ) وضع کرده بود • مثلا از جملهٔ رسوم این قانونامه این بود که پادشاه باید در هرمهمانی که در دیوان

داده میشود حاضر باشد . بنابرین آن هر دو خواهی نخواهی در آن جابودند . غایت امر اینکه درمیان مردم ننشسته درکوشهٔ خاصی می نشستند . اولادشان بایستی که با اولاد سایر رعایا بمکتب برود و با آنان تربیت شود مکر ولیعهد و جانشین ایشان . قدرت ملوك (اسپارته) هم بعداز نصب ارباب حل وعقد مانند قضاة و مشایخ بکاست . آنکاه آنان نیز مانند آحاد رعایا بودند . دعوی بر ایشان می کشودند . محکومشان می نمودند . تاوان وجریمه از ایشان میکرفتند . درصورت ایجاب مصلحت معزول می کردیدند و تا مرك هم راه داشتند . در واقع سلطنت ایشان اسمی بود بی مسمی و لفظی بیمعنی

پادشاهان فرنکستان در غایت مسکنت ودرویشی میزیستند . حتی بجای کوشك تا بستانی در کاشانهٔ محقر می نشستند . برك و سازشان همه بار یك ارابهٔ کاوی بود و بس . اکنون هم کتابی از رسوم یکی از پادشاهان دیار (غال) در فرنکستان موجود است . در آن کتاب در ضمن تعیین وظائف خدام می

می گوید که پیش خدمت پادشاه شام ...
حصیری که پادشاه بر آن باید بخوابد ... د .
پیش خدمتی دیگر باید بعد پادشاه را بجه رد و ،
بخواب برود پاهای اورا ... و در ...
عقوبات می گوید که اگر ... پادشاه ...
بغضب یا بعمد دور براند ویا ... ر ...
ر باید باید هر آینه تاوان و غرامت دهد .

(فصل ۱۵ در بارهٔ ...)

باید دانست ... طب ...
نزد همه کس صاحب اعتبار واحترام ...
ولی آنکه ... از احوالش ... در
مداوات ومعالجات ... هر
فرسی که می ... باد ...
عرض بیماری و ... ار و ...
است که امر طب وطبابت در این ... ایران
خطرناك است . در ... لازم ...
درمان ودوا افسون ودعا ... می ... .
وطلسم و ... را ... خدای ...
دارند یا ... عوی ...